



---

# کتاب الکترونیکی موضوعی

---

Ebook- [www.x-shobhe.com](http://www.x-shobhe.com)



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب پنجم



### فهرست مطالب

- سوال ۱: آیا طبق آیه ۶۲ سوره بقره می توان ادعا کرد که هرکس هر دینی دوست دارد داشته باشد مهم نیست و فقط مهم اینست که به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته انجام دهد و اجر می برد؟ ..... ۳
- سوال ۲: آیا در قرآن کریم آیه ای دال بر جسمانی بودن معاد وجود دارد؟ ..... ۵
- سوال ۳: چرا در آیات قرآن برای خدا از ضمیر «هو» استفاده شده است، مگر خدا مذکر است؟ ..... ۸
- سوال ۴: در قرآن کریم آمده: «ما لباس ترس و گرسنگی را بر آنها چشانیدیم». چه رابطه ای بین لباس و چشانیدن وجود دارد؟ ..... ۱۱
- سوال ۵: در قرآن کریم فرموده است که «نماز جلوی فحشا را می گیرد»، پس چرا جلوی شیطان را پس از هزاران سال عبادت نگرفت؟ لطفاً کامل توضیح دهید. .... ۱۲
- سوال ۶: در قرآن کریم، سوره فاطر آمده است که رنگ های انسان ها و حیوانات متفاوت است و علما از خدا می ترسند! ربط این دو موضوع به هم چیست؟ ..... ۱۴
- سوال ۷: چرا حضرت علی علیه السلام در هیچ کجای نهج البلاغه، از ولایت، امامت و خلافت خود دفاع ننموده اند؟ ..... ۱۶
- سوال ۸: می گویند: خدا (العیاذ بالله) آن قدر حقیر است که در قرآن ابولهب را لعن می کند! ..... ۱۸
- سوال ۹: خدا در قرآن فرموده است که هر موجودی را جفت (زوج) آفریدیم، اما امروز ثابت شده که در برخی از کرم ها تخمک های نر و ماده وجود دارد و باکتری ها نیز به صورت فردی تولید مثل می کنند؟ ..... ۲۰
- سوال ۱۰: در حدیث آمده، همسر خوب، خانه بزرگ و مرکب خوب نعمت است. آیا با اصل ساده زیستی تناقض ندارد؟ ..... ۲۲
- سوال ۱۱: آیات ۲۲ سوره الحديد را ساده تر توضیح دهید. اگر همه چیز از پیش در کتاب و لوح محفوظ نوشته شده است، پس اختیار چه می شود؟ ..... ۲۳
- سوال ۱۲: مگر می شود چنان چه در آیه ۲۳ از سوره الحديد آمده، برای از دست دادن ناراحت و برای به دست آوردن خوشحال نشد؟ ..... ۲۵
- سوال ۱۳: خداوند متعال در قرآن تحدی نموده که اگر می توانید مثلش را بیاورید. چرا اگر کسی قرآن را بخواند، نمی تواند مثل آن را بیاورد. .... ۲۷
- سوال ۱۴: طبق کدام آیه از قرآن کریم، حضرت مسیح (ع) بدون پدر متولد شده است و طبق کدام آیه ایشان هنوز زنده هستند؟ ..... ۲۹
- سوال ۱۵: آیا آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، با توسل و شفاعت جستن شیعیان منافات ندارد؟ ..... ۳۱
- سوال ۱۶: در صدر اسلام، خط کوفی بود و نقطه نداشت، لذا حروفی چون «ر-ز»، «س-ش»، «ط-ظ» و ... کاملاً شبیه به هم بوده اند؛ پس از کجا معلوم که در تبدیل به خطوط بعدی اشتباهی رخ نداده باشد؟ ..... ۳۴

سوال ۱۷: در ترجمه سوره واقعه خواندم، مقربان درگاه خدا، انبوهی از امت های پیامبران پیشین هستند و اندکی از امت اسلام. یعنی چه؟ آیا مقربان کمتری مثل حضرت علی (ع) در دوره ی آخر دین هستند؟ ..... ۳۶

سوال ۱۸: با توجه به این که در قرآن کریم (سورة ابراهيم: ۱۴ الرَّحْمَن: ۲۶ ، النازعات: ۴۰)، برای خداوند تنها قائل به یک مقام شده و نه مقامات، پس چرا در دعای ماه رجب (اللهم انی اسئلك بمعانی...) برای خداوند مقامات قائل شده؟ آیا با قرآن تنافی ندارد؟ ۲- آیا دعای مذکور مختل النظام نیست؟ ضمایر دعا خیلی آشفته و ناهماهنگ است. .... ۳۸

سوال ۱۹: سیر تدوین قرآن چگونه بودو آیا قرآن به همین شکل و ترتیب سوری که نزدماست بوده است؟ ..... ۴۰

سوال ۲۰: در قرآن کریم گاه برای خداوند ضمیر جمع (ما) به کار رفته است و گاه ضمیر مفرد (من)، آیا علت خاصی دارد؟ ..... ۴۲

سوال ۲۱: آیا آیه و حدیثی برای عذاب داشتن بد حجابی داریم؟ آن قدر عادی شده که آدم فکر می کند لابد گناهی ندارد، آیا خدا برای چهارتا تار مو کسی را عذاب می کند؟ ..... ۴۴

سوال ۲۲: آیا در احادیث و روایات، درباره تعارف کردن مطلب یا دستورالعملی داریم؟ در صورت مثبت بودن لطفاً سند ارایه فرمایید. .... ۴۶

سوال ۲۳: آیا حدیث «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، با رسالت انبیا که دعوت به یکتاپرستی است منافات ندارد، اساساً اخلاق چیست و عمل اخلاقی کدام است؟ ..... ۴۹

سوال ۲۴: همجنس بازی چه حکمی در قرآن دارد و لطفاً نام سوره و شمارهی آیه را نیز اگر اطلاع دارید بنویسید. .... ۵۱

سوال ۲۵: در مورد آیه ۴ از سوره مبارکه محمد (صلوات الله علیه و آله) توضیح دهید، می گویند دال بر خشونت طلبی و وحشی گری است. .... ۵۳

سوال ۲۶: آیا در آیه ای از قرآن کریم تصریح شده است که «خدا مکان ندارد»-به غیر از روایات و احادیث؟ ..... ۵۵

سوال ۲۷: شیعیان می گویند: پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «انا مدینة العلم و علی بابها»، اما اهل سنت می گویند ایشان فرمودند: من شهر آن هستم و ابوبکر و عمر، سقف و دیوار (یا پایه های) آن هستند و علی باب آن! چگونه آنها را قانع کنیم؟ ..... ۵۷

سوال ۲۸: آقای لب خندقی که حزبی در یزد دارند، با شاگردان خود ترویج شبهه می کنند. از جمله می گویند: «حدیث داریم نباید سوره ی یوسف را به دختران یاد داد، در حالی که در نظام ما سرپالش را می سازند و مقام معظم رهبری نیز تمجید می کنند»..... ۵۸

سوال ۲۹: آیا شیعه آن طور که برخی از بزرگان اهل تسنن می گویند (و از کلینی و مجلسی سند می آورند) قایل به تحریف قرآن کریم است؟ آیا پاسخی برای این شبهه وجود دارد؟ ..... ۶۰

سوال ۳۰: منظور از «کلمات» در آیات قرآن کریم چیست؟ لطفاً کامل توضیح دهید، چون مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است. .... ۶۳

**سوال ۱:** آیا طبق آیه ۶۲ سوره بقره می‌توان ادعا کرد که هرکس هر دینی دوست دارد داشته باشد مهم نیست و فقط مهم اینست که به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته انجام دهد و اجر می‌برد؟ (مهندسی ترافیک/تهران) (۴ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه به شرح ذیل است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۶۲)

ترجمه: در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد.

بدیهی است که به هیچ وجه نمی‌توان از این آیه چنین استنباط نمود که پس هر کس هر دینی را دوست داشت، به همان بگردد.

**الف -** ابتدا دقت شود که دین خدا، غذا، کت و شلوار، خودرو یا امور ذوقی و تفریحی نیست که خداوند متعال منوی از انواع آن مقابل بشر گذاشته باشد و بفرماید که هر کدام را خواستید انتخاب کنید. که اگر چنین بود، انبیای متفاوت را در زمان‌های گوناگون نمی‌فرستاد و امر به اطاعت از آنان نمی‌نمود.

**ب -** برخی گمان دارند و نیز دوست دارند چنین القا کنند که «دین» یک چیزی مانند یک حزب و یا حتی کمتر از آن مانند یک تیم ورزشی است و هر کس می‌تواند بین این تیم‌ها هر کدام را دوست داشت برگزیند و به اصطلاح طرفدارش شود. بدیهی است که این بازی گرفتن دین است که بسیار مغبوض خدای حکیمی است که انبیا را بر اساس حکمتش ارسال نمود. لذا به تمامی مؤمنین، چه ادیان پیش از اسلام و چه مسلمین، امر فرمود که به هیچ وجهی و به هیچ شکلی، دین را «بازی» نگیرید و از آنان که دین را بازی گرفته‌اند نیز دوری نمایید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (المائده، ۵۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده [چه از] کافران دوستان [خود] مگیرید و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید.

**ج -** آیه‌ی فوق تصریح دارد که اسامی مهم نیستند، نه این که «دین» مهم نیست؛ چرا که «ان الدین عندالله الاسلام»، دین نزد خدا اسلام است و همه‌ی انبیای الهی دعوت به اسلام کرده‌اند. آیه تصریح دارد که ملاک سعادت دنیا و آخرت، ایمان به الله و به معاد و نیز انجام عمل صالح است که نمود و ظهور همان ایمان می‌باشد.

ادیان الهی در اصل دعوت یکی هستند، اما در «شریعت» یعنی قوانین متفاوت هستند، چرا که هر کدام برای قوم یا زمانی خاص آمده‌اند و فقط دین اسلام به عنوان آخرین دین و ختم نبوت و دین همگانی و جهانی آمده است. لذا آیه به اصول اعتقادی اشاره دارد و نه به شریعت.

**د -** حال کدام یک از ادیان «ایمان به الله جلّ جلاله» دارند، یعنی موحد و مؤمن هستند، کدام یک قائل نیستند که عزیر پسر خداست یا قائل به تثلیث نیستند و خدا را سه و هر سه را خدا نمی‌دانند و معتقد به «ابّ و ابن و روح القدس» نمی‌باشند و اساساً کدام دین و کتابی به غیر از اسلام و قرآن کریم باقی مانده است که کسی بخواهد به عنوان دین الهی و کتاب الهی بدان بگردد یا نگردد؟ و کدام عمل صالحی بالاتر از اطاعت اوامر الهی وجود دارد و اساساً کدام عملی به جز اطاعت او عمل صالح است؟

آیا به پیروان ادیان دیگر نفرمود: اگر اسلام را قبول ندارید، دست کم بیاید در آنچه متفق هستیم، یعنی توحید، یکی شویم و شرک نوزید؟! آیا شرک عمل صالح است؟ آیا پذیرفتن حضرت مسیح بن مریم (علیه السلام)، پس از پایان دوره ی شریعت حضرت موسی (علیه السلام) عمل صالح است؟ یا پذیرفتن شریعت ختم انبیا و رسل، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله)، پس از پایان دوره ی شریعت حضرت عیسی (علیه السلام) عمل صالح است؟!

**ه -** البته آیه تصریح دارد و مسلمانان را متذکر می‌گردد که مبدا مؤمنین و موحدین ادوار گذشته را تکفیر کنید، در میان آنها نیز کسانی که به الله ایمان آورده بودند، شرک نمی‌ورزیدند، به معاد اعتقاد داشتند و عمل صالح انجام می‌دادند وجود داشته است و همه اهل بهشت هستند. نه این که امروز هر کس هر چه دلش خواست انجام دهد و نام ادیانی که اساساً منسوخ شده را به دوش بکشد، چند تا کار خوب بکند و گمان کند که مؤمن، موحد، معتقد به الله جلّ جلاله و معاد است و کارش نیز عمل صالح است.

**و -** باید دقت کنیم که هیچ گاه با تلاوت یک آیه و درکی از ظاهر آن، نه دست به تفسیر بزیم و نه این که در احکام فقهی اجتهاد کنیم. در قرآن کریم که راجع به ادیان دیگر همین یک آیه نیامده است که بشود به آن بسنده نمود و حکم داد؛ آیات دیگری هم وجود دارد، از جمله:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۶۴)

ترجمه: بگو: ای اهل کتاب، بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است (انبیاء و کتاب‌های آسمانی بر آن متفقند) گرد آییم، و آن این که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را خدایانی به جای خدا نگیرد. پس اگر (از این پیشنهاد) روی گردانند بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْفَعُونَ مَثَلًا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ» (المائدة، ۵۹)

ترجمه: بگو ای اهل کتاب آیا جز این بر ما عیب می‌گیرید که ما به خدا و به آنچه به سوی ما نازل شده و به آنچه پیش از این فرود آمده است ایمان آورده‌ایم و (حال) این که بیشتر شما فاسقید.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ عَلَتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُفِيقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَبِيحَاتُ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (المائدة، ۶۴)

ترجمه: و یهود گفتند دست خدا بسته است! دست‌های خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می‌بخشد و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد.

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (المائدة، ۷۲)

ترجمه: کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است قطعاً کافر شده‌اند و حال آنکه مسیح می‌گفت ای فرزندان اسرائیل پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید که هر کس به خدا شرک آورد قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست.

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (همان، ۷۲)

ترجمه: کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقوام] است قطعاً کافر شده‌اند و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید.

### یک مثال ساده:

فرض کنید خدا در قیامت از یک یهودی یا مسیحی بپرسد: چرا به اسلام ایمان نیاوردی و احکامش را اجرا نکردی؟ او بگوید: بی‌خبر مانده بودم، اما یهودی یا نصرانی بودم. بعد خدا بپرسد: پس چرا به تورات و انجیلی که من نازل کردم عمل نکردی؟ و او بگوید: چون در اختیار نداشتم و همه تحریف شده بود. بعد بپرسد: پس به کدام دین و کتاب گرویده بودی و مگر عقل نداشتی؟ او چه پاسخ خواهد داد؟!

**سوال ۲:** آیا در قرآن کریم آیه‌ای دال بر جسمانی بودن معاد وجود دارد؟ (کارشناس/هامبورگ) (۱۳ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه تنها یک آیه، بلکه ده‌ها آیه‌ی کریمه بر جسمانی بودن معاد تصریح دارد. دقت شود که روح مجرد، بسیط و از عالم «امر» است، چنانچه فرمود:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الإسراء، ۸۵)

ترجمه: و درباره‌ی روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از [عالم] فرمان (امر) پروردگار من است، و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.

بدیهی است ویژگی‌های موجوداتی که از عالم امر هستند (مثلا ملائکه و روح)، با موجوداتی که از عالم خلق هستند متفاوت می‌باشد، لذا روح دارای خصوصیات، نیازها و آثار بدن و جسم نمی‌باشد، هر چند که روح لذت و الم بدن را می‌چشد.

پس هر آیه‌ای از معاد که در آن به ویژگی‌ها، نیازها، آثار و خوشایندها یا ناخوشایندهای جسمی اشاره شده است، تصریح بر معاد جسمانی است. به عنوان مثال:

### مرگ و مبعوث شدن از قبر:

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ \* ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ \* ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (المؤمنون، ۱۵ تا ۱۷)

ترجمه: آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم، پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است \* بعد از این [مراحل] قطعاً خواهید مرد \* آنگاه شما در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد.

در آیه‌ی فوق مشهود است که سخن از «عالم خلق» است. این بدنی که از نطفه خلق شد، در آخر می‌میرد و دوباره مبعوث می‌شود. ولی روح که مرگ ندارد. چنانچه در آیه‌ی دیگری می‌فرماید که شما را از قبرها بیرون کشیده و مبعوث می‌کنیم و واضح است که آنچه در قبر می‌گذاریم، جسم است و نه روح. لذا جسم از قبر بیرون کشیده شده و مبعوث می‌شود:

«أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ» (العاديات، ۹)

ترجمه: آیا نمی‌داند هنگامی که (سرانجام در روز قیامت) آنچه در قبرهاست برانگیخته شود؟

### گواهی اعضای بدن:

روح دست و پا و سایر اعضا ندارد، این اعضا مخصوص بدن است، پس اگر می‌فرماید که اعضا گواهی می‌دهند، یعنی قیامت جسمانی نیز هست و بدن با همه‌ی اعضایش محشور می‌شود:

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (التور، ۲۴)

ترجمه: روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان به زیان آنها بر آنچه (در دنیا) مرتکب می‌شدند شهادت خواهند داد.

## خوردن و آشامیدن در بهشت و جهنم:

آیات بسیاری دال بر خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها برای بهشتیان و جهنمیان می‌باشد، در حالی که روح نه شکم دارد، نه می‌خورد و نه می‌آشامد و نه نیازی به خوردن و آشامیدن دارد، بلکه لذت یا الم خوردن و آشامیدن بدنش را درک می‌کند:

«وَأَمَدَدَتَاهُمْ بِغَاكِهِةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (الطور، ۲۲)

و از انواع میوه‌ها و گوشتی که دلخواه آنهاست عطایشان می‌کنیم.

«إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ \* طَعَامُ الْأَثِيمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ \* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ» (الدخان، ۴۴ تا ۴۷)

ترجمه: آری (به درستی که) درخت زقوم \* خوراک گناه‌کاران است \* چون مس گداخته در شکم(هایشان) می‌گذارد \* همانند جوشش آب جوشان.

## ازدواج:

روح جنسیت مذکر یا مؤنث ندارد، بالتبع قوا و میل شهوانی نیز ندارد، لذا نه ازدواج دارد و نه ارتباط جنسی. پس اگر فرمود اهل بهشت خانواده‌ی خود را [اگر متقی باشند] می‌بینند و یا مؤمنین (چه زن و چه مرد) با یکدیگر و حوریان ازدواج می‌کنند (حور نیز الزاماً مؤنث نمی‌باشد)، مواهب و نعماتی است که به جسم ارزانی می‌شود و روح بهجت آن را می‌برد:

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُؤُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵)

ترجمه: و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند مژده ده که ایشان را باغ‌هایی خواهد بود که از زیر [درختان] آنها جوی‌ها روان است، هر گاه میوه‌ای از آن روزی ایشان شود می‌گویند این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده و مانند آن [نعمت‌ها] به ایشان داده شود و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آنجا جاودانه بمانند.

«وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ» (الطور، ۲۴)

ترجمه: و (برای پذیرایی آنان) پسران نوجوان بهشتی خاص آنان گردشان می‌گردند که گویی (در زیبایی و صفا) مرواریدی نهفته (در صدف)‌اند.

«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» (الرحمن، ۷۲)

ترجمه: حوریانی پرده‌نشین (و مصون از دید اغیار) در میان خیمه‌ها هستند.

## پوست انداختن:

روح جسم نیست که گوشت و استخوان و پوست داشته باشد و اگر پوستش سوخت، خشک و سفت شود و بریزد و پوستی دیگر به جایش برود و ...، پس این عذابی که برای کفار اهل جهنم تعریف شده نیز دال بر معاد جسمانی است:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا» (النساء، ۵۶)

ترجمه: کسانی که به آیات ما کافر شدند، به زودی آنها را به آتشی درآوریم که هر بار پوستشان پخته شود (بسوزد)، پوستی دیگر بر جایش نهیم تا عذاب را [به طور کامل] بچشند. بی‌شک خداوند شکست‌ناپذیر حکیم است.



و بلافاصله در آبهی بعد از وضعیت مؤمنین می فرماید که با ازواج مطهر خود در زیر سایه ها نشسته اند و از نعمت الهی لذت می برند. بدیهی است که این لذت ها و آلمها همه متوجه بدن شده و روح بهجت یا عذاب آنها را درک کرده و می چشد:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا» (همان، ۵۷)

ترجمه: و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند در باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درآوریم برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند و آنان را در سایه ای پایدار درآوریم.

و از این طیف آیات که دال بر معاد جسمانی است، بسیاریند.

البته لذت ها و عذاب هایی نیز وجود دارد که خاص روح است و بدن از درک آنها عاجز است، مانند لذت کمال و تقرب الهی (فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) - لذت لقاء الله (مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) - لذت تقرب و رسیدن به مقام محمود (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا) ... و یا درد و الم حسرت در «یوم الحسرة»، یا پشیمانی در «یوم التغابن» یا فراق و دوری و قهر خدا، هنگامی که از آنان روی رحمت خود را برگردانده و دیگر با آنها تکلم نمی نماید.

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمًّا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران، ۷۷)

ترجمه: کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند آنان را در آخرت بهره ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به ایشان نمی نگرد و پاکشان نمی گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت.

لذا امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) در دعای کمال به اله، معبود و محبوبش عرض می نماید:

«يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي - يَا إِلَهِي - صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيَّ كَرَامَتِكَ»

ترجمه: ای خدای من و سید و مولای من و پروردگار من، گیرم که بر عذابت صبوری کنم چگونه بر فراق تو صبر توانم کرد - یا الهی - گیرم آن که بر حرارت آتشت شکبیا باشم، چگونه چشمم از لطف و کرمیت تو پوشید.



## سوال ۳: چرا در آیات قرآن برای خدا از ضمیر «هو» استفاده شده است، مگر خدا مذکر است؟

(خلبان) (۱۴ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که جنسیت به ماهیت تعلق می‌گیرد و خداوند متعال هستی محض است و ماهیت ندارد که مذکر و یا مؤنث باشد.

اما در مورد چرایی استفاده از ضمیر «هو» برای سخن از خداوند متعال، یک بحث ادبی وجود دارد و یک بحث معرفتی، که هر دو [و به ویژه بحث معرفتی]، قابل توجه می‌باشند:

#### بحث ادبی:

**الف -** «هو» به معنای «او»، ضمیر غایب است، چرا که خداوند متعال از نظرهای ظاهری غایب می‌باشد و هر گاه کسی با او سخن بگوید، دیگر غیبتی نیست، لذا از ضمیر «انت - تویی» نیز استفاده می‌کند.

**ب -** ضمیر «هو»، در ادبیات عرب، اعم از ضمیر مؤنث «هی» می‌باشد، لذا هم در مورد موجود مذکر حقیقی یا مجازی به کار می‌رود و هم در مورد موجودی که مذکر یا مؤنث نمی‌باشد.

**ج -** برخی از زبان‌ها، حرف تعریف به خصوصی ندارند (مثل فارسی)، برخی یک حرف تعریف دارند (مثل انگلیسی) و برخی سه حرف تعریف دارند (مثل آلمانی و عربی). در عربی و آلمانی همه اسمها از هر حرف تعریف (مذکر، مؤنث و خنثی) و ضمائر آن برخوردار می‌باشند، اما دلیلی نیست که مورد اطلاق حتماً چنین جنسیتی داشته باشد. چنانچه در زبان آلمانی، حرف تعریف دختر خنثی و حرف تعریف میز مذکر می‌باشد. پس ضمیر غایب «هو» دلیل بر جنسیت و مذکر بودن حق تعالی که منزّه (سیحان) از این اوصاف است نمی‌باشد.

#### بحث معرفتی:

**الف -** اولین شناخت عقلی که آدمی از وجود خداوند متعال درک می‌نماید، معرفت به «هو» می‌باشد. یعنی می‌فهمد «اویی» هست که او خداوند و پروردگار عالمیان است. هر چند که نشناسد این «هو - او» کیست؟

رورتی، جامعه‌شناس و فیلسوف معاصر غربی (پست مدرن) می‌گوید: «هیچ چیزی خودش نیست و همه چیز نشانه است». هر چند که او نفهمید که بالاخره این همه نشانه معرفت کیست؟ اما حرف جدیدی نگفته است، خداوند متعال فرمود: همه چیز «اسم الله» است، یعنی نشانه‌ی اوست و «هو - او» را نشان می‌دهد.

پس هر چه ما می‌بینیم و می‌شناسیم (به غیر از الله جلّ جلاله)، قائم بالذات نیست و نشانه‌ای است که غیر غائبی را نشان می‌دهد. یعنی «هو».

بعد با دیدن و شناختن نشانه‌ها (اسمها)، به آن غایب (هو - او) شناخت و معرفت پیدا می‌کنیم. به عنوان مثال: از آنجایی که به حکم عقل می‌دانیم هیچ چیزی به خودی خود و از هیچ به وجود نمی‌آید، می‌فهمیم که هر پدیده‌ای، پدید آورنده‌ای دارد - هر معلولی، علتی دارد - هر حادثی، محدثی دارد - هر مصنوعی، صانعی دارد و ... - پس همه‌ی این پدیده‌ها و نشانه‌ها و اسمها، همان «هو» را نشان می‌دهند، که ابتدا نمی‌دانیم کیست؟ اما می‌فهمیم که «هو - او» هست.

**\* -** وقتی با دیدن و شناخت عالم هستی، فهمیدیم که هر آنچه در آسمان و زمین است، «هو» را نشان می‌دهند، می‌فهمیم که «إله» اوست، هستی بخش اوست، قابل پرستش اوست و از شناخت «او» نیز عاجز هستیم و در هر چه پیش می‌رویم به «وَلَه» و حیرتمان افزوده می‌شود:

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (الزخرف، ۸۴)

ترجمه: و اوست آن که در آسمانها إله و در زمین إله است و او حکیم و علیم است.

\*- وقتی نشانه‌ی «هستی» را در تمامی پدیده‌های عالم مشاهده کردیم، می‌فهمیم که «هو» زنده است و هستی بخش، خودش مرده یا بی‌جان نیست.

«هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (غافر، ۶۵)

ترجمه: اوست [همان] زنده‌ای که خدایی جز او نیست پس او را در حالی که دین [خود] را برای وی بی‌آلایش گردانیده‌اید بخوانید سپاس [ها همه] ویژه‌ی خدا پروردگار جهانیان است.

\*- وقتی دانستیم که خلق چنین عالمی علم و قدرت می‌خواهد، می‌فهمیم که «او» پی که هنوز نمی‌شناسیمش، باید «علیم و قادر» باشد:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ» (الروم، ۵۴)

ترجمه: خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید آنگاه پس از ناتوانی قوت بخشید سپس بعد از قوت ناتوانی و پیری داد هر چه بخواهد می‌آفریند و هموست دانای توانا.

\*- و وقتی دیدیم و دانستیم که همه چیز اسم و نشانه‌ای است که «هو - او» را نشان می‌دهد، می‌فهمیم که «هو» دیگر خودش نشانه‌ی دیگری نیست. پس همه چیز نشانه است به غیر از هو، لذا یگانه است «هو الله احد» و چیزی مثل او نیست:

«فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (الشوری، ۱۱)

ترجمه: پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین است، از خودتان برای شما جفت‌هایی قرار داد و از دامها [نیز] نر و ماده [قرار داد] بدین وسیله شما را بسیار می‌گرداند، چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا.

\*- و همین طور با دیدن سایر نشانه‌هایش می‌فهمیم که «هو العزیز الحکیم» - «هو السميع البصیر» - «هو القیوم» ... و سایر اسماء حسنا - یعنی برترین نشانه‌ها که همان اسم‌های اعظم الهی هستند و بدیهی است که برترین نشانه‌ها، برترین مخلوقات، یعنی انسان‌های کامل می‌باشند، لذا امام صادق (علیه السلام) در خصوص اسماء الحسنی (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)، و آیه‌ی مبارکه‌ی:

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (الإسراء، ۱۱۰)

ترجمه: بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای اوست نام‌های نیکوتر و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن و میان این [و آن] راهی [میان] جوی.

فرمودند:

«تَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (اصول کافی/ ج ۱/ ص ۱۴۳ / باب ۴)

ترجمه: به خدا ما هستیم آن اسم‌های نیکوی او (نشانه‌های برتر او)، که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود جز به شناخت ما.

پس عقل و فطرت، قبل از هر چیز «هو - او» را می‌شناسد و سپس نسبت به سایر اسما و نشانه‌های او، علم و معرفت پیدا می‌کند. و از این رو «هو» را اسم اعظم نیز نامیده‌اند.

## دعا:

در خاتمه‌ی این بحث، با در نظر گرفتن حاجات مادی و معنوی که قطعاً در رأس آن تعجیل در ظهور حضرت (عج) و دفع ظلم ظالمین قرار دارد، دعوت می‌شود تا این بخش کوتاه از دعای ژرف جوشن کبیر را با تأمل و تعمق و با هم بخوانیم:

یا مَنْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که غیب را نمی‌داند، جز او؛

یا مَنْ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که شرّ و بدی را دفع نمی‌نماید، جز او؛

یا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که خلق را نیافریند، جز او؛

یا مَنْ لَا يَعْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که گناه را نیامرزد، جز او؛

یا مَنْ لَا يُتِمُّ النِّعْمَةَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که نعمت را تمامی نمی‌کند، جز او؛

یا مَنْ لَا يُقَلِّبُ الْقُلُوبَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که قلب‌ها را منقلب نمی‌کند، جز او؛

یا مَنْ لَا يُدَبِّرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که امور را تدبیر نمی‌کند، جز او؛

یا مَنْ لَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که باران را فرو نفرستد، جز او؛

یا مَنْ لَا يَنْسُطُ الرِّزْقَ إِلَّا هُوَ - ای کسی که رزق را نگستراند، جز او؛

یا مَنْ لَا يُحْيِي الْمَوْتَى إِلَّا هُوَ - ای کسی که مرده را زنده نمی‌گرداند، جز او؛

یا مُعِينَ الضُّعَفَاءِ یا صَاحِبَ الْغُرَبَاءِ، یا نَاصِرَ الْأَوْلِيَاءِ یا قَاهِرَ الْأَعْدَاءِ.

ای کمک‌کار ناتوانان، ای رفیق غریبان (تنها ماندگان - دور از وطنان، بی‌کسان و ...)، ای یار دوستان، ای چیره (قهار) بر دشمنان.

حال دعاهایتان را آغاز نمایید با: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ» در ابتدا و انتها.

**سوال ۴:** در قرآن کریم آمده: «ما لباس ترس و گرسنگی را بر آنها چشانندیم». چه رابطه‌ای بین لباس و چشانندن وجود دارد؟ (دکترای پزشکی/اصفهان) (۲۳ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه به شرح ذیل است:

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (النحل، ۱۱۲)

ترجمه: و خداوند (برای عاقبت طغیان و کفران نعمت) مثلی زده: مجتمعی (شهر، قریه، اجتماعی) را که آسوده و آرام (از دشمن، حوادث، کمبودها و ...) بودند، روزیشان فراوان از همه جا می‌رسید، پس نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند، خداوند هم به سزای آنچه می‌کردند لباس گرسنگی و ترس را به آنها پوشانید و طعم آن را به آنها چشانید.

**الف -** بشر ناچار است تا مفاهیم غیرمادی را نیز با واژگان و اسم‌هایی که به محسوسات تعلق دارد بیان نماید تا بتواند مقصود را منتقل کند. به عنوان مثال: وقتی می‌خواهد به کسی که مثلاً می‌خواهد درس بخواند یا ازدواج کند، بگوید: «من از تو حمایت می‌کنم»؛ می‌گوید: «برو جلو، به لطف خدا، من پشتت هستم». در صورتی که آن طرف به لحاظ فیزیکی جلو نمی‌رود و پشت سر او بودن نیز برایش فایده‌ای ندارد. بلکه چون «پشت» به معنای تکیه‌گاه است، در این معنا نیز به کار می‌رود. چنانچه در آیات قرآنی سخن از «عضد، ید و سایر اعضا» رفته است، اما مفاهیم مادی ندارند.

در زبان فارسی و سایر زبان‌ها نیز چنین است. مثلاً اگر گفته شود: به دینت با قدم صدق وارد شو؛ - یا: با دو بال عقل و علم بالا برو - یا: خدا بر شما لباس عافیت بپوشاند - یا لباس تقوا بپوش و ...، معلوم است که مقصود قدم پا، بال پرده، بالا رفتن فیزیکی و لباس پارچه‌ای دوخته شده نیست.

**ب -** «چشیدن» نیز از همین واژه‌هاست که منحصر به چشیدن با زبان در خوردن و آشامیدن نیست. مثلاً می‌گوییم: «درد فخر نچشیدی»، یا می‌گوییم: «جوک بی‌مزه‌ای گفتی»، یا می‌گوییم: آن سفر خیلی مزه داد و ...

پس معنای «لباس» فقط لباس پوشیدنی نیست، بلکه لباس یعنی آنچه پوشش می‌دهد. لذا در عربی و فارسی می‌گوییم «لباس شب». حال یک موقع منظور همین لباس پارچه‌ای است که در مراسم میهمانی شبانه پوشیده می‌شود و یک موقع نیز تاریکی شب است که نیم‌کره را پوشش می‌دهد. پس اگر سؤال کنیم: در این بیابان، با این لباس شب که همه جا را پوشانده، آیا طعم تلخ ترس و وحشت را چشیدی یا نه؟ جمله‌ی غلطی نیست و نمی‌توان گفت که این لباس چه ربطی به شب دارد و چه ارتباطی با چشیدن دارد؟ چنانچه لفظ «چشیدن» برای مرگ نیز آمده است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ - هر نفسی [طعم] مرگ را می‌چشد».

خداوند متعال در آیه‌ی فوق می‌فرماید که این جماعت مشکل خاصی نداشتند، باب نعمات و برکات و سلامت به رویشان باز بود، اما ناشکری کردند. لذا (بر اساس نتیجه‌ی طبیعی ناشکری در نظام خلقت)، طعم تلخ احاطه و پوشش همه جانبه‌ی (لباس) گرسنگی و ترس (از فقر، گرفتاری، بیچارگی در مشکلات و ...) را به آنها چشانندیم.

پس طعم لباس (پوشش) فقر، گرسنگی و بیچارگی، چشیدن است.

**سوال ۵:** در قرآن کریم فرموده است که «نماز جلوی فحشا را می‌گیرد»، پس چرا جلوی شیطان را پس از هزاران سال عبادت نگرفت؟ لطفاً کامل توضیح دهید. (دیپلم/تهران) (۲۶ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل است:

«إِنلُ مَا أَوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» (العنكبوت، ۴۵)

ترجمه: آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید.

جلوگیری از فحشا (زشتی و بدی)، یکی از خواص نماز است و البته نماز که اوج عبادات است، خواص و آثار دیگری نیز دارد که اصل و سرّ آن همان «ذکر الله»، یعنی یاد خداست، چنانچه به حضرت موسی (علیه السلام)، بلافاصله پس از تکلم و معرفی خود به عنوان «الله» فرمود، پس برو اقامه‌ی نماز کن، برای یاد من:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: منم من خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.

به آثار گوناگون دیگری نیز در کلام وحی و بیانات نورانی معصومین (علیهم السلام) تصریح شده است، مثل آن که می‌فرماید: نماز ستون دین است، نماز شناسنامه‌ی اسلام است، نماز سبب قبولی سایر اعمال می‌گردد و ...، اما از سوی دیگر [چنانچه در سؤال آمده بود]، می‌دانیم که این عبادات و از جمله نماز، در ابلیس و حتی بسیاری از نمازگزاران دیگر اثری نکرده است، چنانچه شاهدیم قاتلین امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام نیز یا اهل نماز بودند (مثل خوارج) یا دست کم تظاهر به آن می‌کردند و امروزه نیز جنایات هولناک نمازخوانان (به ویژه در کشورهای عربی) کمتر از بی‌نمازها نمی‌باشد. پس واقعاً جای سؤال دارد که چرا در آنها اثر نمی‌گذارد؟!

**الف -** از همین اوصاف معلوم می‌شود که اقامه‌ی نماز، صرفاً خم و راست شدن و بیان چند جمله در اوقاتی معین نمی‌باشد، بلکه نماز، باید نماز باشد تا اثر کند. و الا نه تنها اثر مثبت نمی‌گذارد، چه بسا اثر منفی نیز بگذارد، مثل کسی که برای ریا نماز می‌خواند، تا آنجا که خداوندی که به تمامی انبیای الهی از آدم تا خاتم علیهم السلام امر به اقامه نماز نمود، خود می‌فرماید: وای بر نمازگذاران!

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ \* الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ \* الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ \* وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (الماعون، ۴ تا ۷)

ترجمه: پس وای به حال نمازگزاران \* آنان که از نمازشان غافل [و به آن بی‌اعتنایند] \* آنان که ریاکاری می‌کنند \* و از رفع نیاز دیگران دریغ می‌ورزند.

**ب -** پس اگر آنچه که به عنوان خواص و آثار نماز ذکر شده در نمازخوانی اثر نکرد و پدیدار نشد، باید بداند که نمازش نماز نبوده است، هر چند که سر وقت و با آداب تمام خوانده باشد.

اگر صبح نماز خواند و تا ظهر مبتلا به کار زشتی شد، باید بداند که نمازش زیاد هم درست نبوده است.

نماز هر چقدر درست و صحیح و نماز باشد، همان قدر اثر دارد. نماز نباید مثل یک جسم بی‌روح، ولی غسل کرده و تمیز باشد، بلکه باید روح هم داشته باشد تا اثر کند. از مرده کاری بر نمی‌آید.

**ج -** نماز، تنها عبادت، تنها واجب و تنها کاری نیست که باید انجام شود. لذا همان طور که در شکل ظاهرش شروطی، وجوبی و آدابی دارد که برخی واجب و برخی مستحب هستند، در شکل باطنش نیز چنین است، لذا فرمود: آنان که مؤمن هستند و نماز می‌خوانند - آنان که به همراه نماز نیاز دیگران (انفاق) را

برآورده می‌کنند - آنان که در نمازشان خاشع هستند - آنان که نماز را سبک نمی‌شمارند - آنان که به غیب ایمان دارند و ... .

در واقع نه تنها نماز باید تا حد امکان هر کس به شکل کامل (کمال) ظاهر و باطن اقامه شود، بلکه آن نماز خوانده شده نیز باید مورد محافظت و مراقبت گردد تا حیط و نابود نشود و برخی از این شروط قید شده مثل: ایمان به خدا، ایمان به غیب، تلاوت آیات الهی (قرآن کریم)، خشوع، انفاق و ... همه محافظ نماز صحیح می‌باشند.

بدیهی است که صرف برخورداری از گنج کفایت نمی‌کند، بلکه باید محافظت شود تا ربوده نشود یا اسراف نگردیده و به هدر نرود و صرف بودن نور کفایت نمی‌کند، بلکه باید محافظت شود که خاموش نشود. اگر پیرسید فلانی با آن همه ثروت، چرا این گونه بدبخت و فقیر شد؟ می‌گویند: چون از ثروتش مراقبت و محافظت نکرد و به هدر داد. لذا فرمود مؤمن از نمازش محافظت می‌کند:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (المؤمنون، ۹)

ترجمه: و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌نمایند.

**د -** اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدین مضمون فرمودند که هر کس دو رکعت نماز صحیح داشته باشد، بهشت بر او واجب می‌شود، معنایش این نیست که به خاطر آن دو رکعت او را به بهشت می‌برند، بلکه معنایش این است که آن دو رکعت چنان تأثیری در ساختار شخصیت و اخلاق فردی و اجتماعی او دارد که او را الزاماً اهل بهشت می‌سازد.

ولی، باید در تأثیرها و تأثرها مراقب بود که چیزی این گنج را ضایع نکند، این نور را خاموش نکند، آثار آن را از بین نبرد. اگر نماز جلوی فحشا را می‌گیرد، فحشا نیز اثر نماز را از بین می‌برد.

دروغ، غیبت، فتنه، ناممی، بی‌توجهی به نیازمندان، ریا ... و از همه بالاتر و مهمتر «نپذیرفتن ولایت»، همه از آفاتی است که نماز را می‌سوزاند و از بین می‌برد.

**ه -** ابلیس بسیار عبادت کرده بود و نمازهایی داشت که هر دو رکعتش به زمان ما شاید صدها سال طول می‌کشید، اما در دلش بدترین آفت وجود داشت که عبارت است از «تکبر». تا وقتی این آفت و ابتلای بالقوه ظهور و بروز پیدا نکرده بود، او از آثار عبادات و نمازش بهره برد، تا آنجا که به رغم «جن» بودنش، در صف ملائک قرار گرفت و در جمع مخاطبین وحی الهی جای گرفت. اما همین که امتحانش پیش آمد، تکبرش بروز کرد و همه‌ی عباداتش را سوزاند. لذا پس از نافرمانی مورد بازخواست و محاکمه قرار گرفت تا از خود دفاع کند. خداوند کریم پرسید: چرا اطاعت نکردی، از عالین (فوق ملائک) بودی یا این که استکبار کردی؟ (یعنی از این دو راه خارج نیست)، او هم گفت: من برترم! خداوند متعال هم فرمود، پس، از این جمع خارج شو که این مقام جای متکبرین نیست و از مقامش هبوط یافت.

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، ۷۵)

ترجمه: (خداوند) گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد از این که به چیزی که من با دو دست خود (بلاواسطه و با اراده‌ی خود) آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا واقعا از برترین‌ها بودی؟

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف، ۱۲)

ترجمه: گفت: من از وی بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل (یعنی استکبار کرد).

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» (ص، ۷۵ تا ۷۷)

ترجمه: (خداوند) گفت: پس از آنجا (از آسمان‌ها و از میان فرشتگان و از مقام قرب الهی) بیرون شو، که تو حتما رانده شده‌ای.

پس باید، هم نماز درست اقامه کنیم و هم مراقب باشیم که این سرمایه و گنج لایزال، از بین نرود.



**سوال ۶:** در قرآن کریم، سوره فاطر آمده است که رنگ‌های انسان‌ها و حیوانات متفاوت است و علما از خدا می‌ترسند! ربط این دو موضوع به هم چیست؟ (ارتباطات/تهران) (۳۰ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی کریمه به شرح ذیل است:

«وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ»

(فاطر، ۲۸)

ترجمه: و از مردم و جنبندها و چهارپایان نیز رنگ‌های مختلف وجود دارد، (آری، امر قدرت و حکمت خدا) این گونه است (و) جز این نیست که از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند، همانا خداوند مقتدر غالب و آمرزنده است.

آیه‌ی مبارکه در عین کوتاهی و معنایی روشن و آشکار، به چند موضوع مهم اشاره کرده است:

#### الف - تفاوت میان موجودات، به ویژه انسان، کلیه‌ی جنبندها و حیوانات:

امروزه با پیشرفت علم، این معنا بیش از پیش آشکار و اثبات شده است که هیچ دو موجودی کاملاً شبیه هم نیستند، اگرچه به لحاظ گروه (انسان، حیوان و ...) از یک گروه باشند و اگرچه ظاهرشان عین هم باشد. حتی به لحاظ ظاهر، نه خطوط سرانگشت انسان‌ها عین یکدیگر است و نه خطوط روی بدن گورخرها عین هم هست، و نه شکل دو دانه یا بلور برف یک شکل هستند و نه سایر مشخصات انواع دیگر عین هم هستند و همین امر باعث شناخت و تمیز آنها از یکدیگر می‌شود. و البته این تنوع خلقت که به گونه‌های بی‌شمار تقسیم می‌شود و در میان آنها جانداران نیز انواع و گونه‌ها دارند و در میان جانداران و جنبندها نیز هیچ دو موجودی عین هم نیستند، خود بیانگر علم، حکمت و عظمت خالق عالمیان می‌باشد.

#### ب - در نگاه مادی انسان نیز حیوان است:

اگر فقط به ظواهر نگاه و توجه شود، فرقی بین انسان، حیوان و سایر جنبندها نمی‌باشد، لذا در آیه‌ی فوق ابتدا همه در یک ردیف قرار گرفته‌اند، چرا که موضوع ظاهر آنهاست. از این رو می‌فرماید که انسان، حیوان و سایر جنبندها، رنگ‌های (مشخصات ظاهری) متفاوتی دارند. پس اگر انسان همین ظاهر مادی‌اش باشد، هیچ فرقی با سایر حیوانات ندارد، چنانچه ماده‌گرایان انسان را حیوانی تکامل یافته‌تر می‌دانند و قرآن کریم نیز برخی از انسان‌ها را حیوان، بلکه پستتر قلمداد می‌کند.

#### ج - علم انسان وجه تمایز اصلی:

اما تصریح می‌کند که فرق اساسی میان «انسان» واقعی با حیوانات و سایر جنبندها، همان «علم» اوست.

ولی مهم این است که کدام علم؟! آیا علم فقط شناخت اجزای طبیعت و برخی خواص آنهاست؟ این را که دسته‌جات مختلف حیوانی بهتر از انسان می‌دانند. آیا علم این است که کمی از حیوان جلوتر رفته و بدانیم که مثلاً این علف چگونه سبز شده، یا این کوه چگونه به وجود آمده، یا اقیانوس‌ها چقدر عمق و ... دارند یا جاذبه‌ی زمین و چگالی سیارات چیست؟ حیوانات نیز کم و بیش بسیاری از این علوم را دارا هستند، بر اساس جهت و سرعت باد پرواز می‌کنند، امواج مغناطیسی را می‌بینند، بدون چشم و انعکاس صوت با سرعت پرواز می‌کنند، به هنگام احساس خطر، کاملاً رنگ بدن را تغییر داده و به رنگ طبیعت می‌کنند، در لانه سازی با توجه به شرایط محیطی بهترین مهندسی را دارند، بدنشان یک لابراتوار کامل است ... و خلاصه علوم و افعالی که انسان به قدرت ابزار (تکنولوژی) نیز قادر به انجام آنها نمی‌باشد.



**د - علم طولی و علم حقیقی:**

به این علوم می‌گویند «علم طولی»، یعنی پدیده‌های عالم را مثل یک کتابی که فصل اول و آخرش افتاده است را طولی مطالعه می‌کنند و مثلاً می‌فهمند که انسان از نطفه، نطفه از خون، خون از غذا و غذا از خاک درست شده است و این انسان تغذیه دارد، آفت پذیر است و دست آخر می‌میرد و در خاک می‌پوسد. قطعاً چنین علمی ابزارساز هست، اما انسان را ترقی نداده و از سطح حیوانات بالاتر نمی‌برد.

اما علم حقیقی این است که انسان کتاب خلقت را کامل بخواند و بفهمد که اولاً چه کسی این عناصر و جهان را با این تنوع، پیچیدگی و نظم خلق کرده است؟ و ثانیاً چرا؟ و هدف چیست؟ لذا در قرآن کریم فرمود: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - پس بدان (این علم را فراگیر)، به درستی که الهی نیست جز الله». این «علم» است، که با دیدن تنوع و پیچیدگی خلقت، بفهمی چه کسی خلق کرده و چرا؟ و نتیجه بگیری که پس، جز او اله و لایق عبودیتی نیست.

**ه - علم الهی:**

بدیهی است کسی که به این علم واقف شد، دیگر از انواع سایر جنبدگان و حیوانات که انسان به لحاظ ظاهر نیز یکی از آنان است، جدا می‌شود و دیگر در ردیف آنان شمرده نمی‌شود. لذا آنها را در یک ردیف شمرده و عالم را جدا نمود.

**ه/۱ -** عالم به عالم، طولی و نیمه کاره نگاه نمی‌کند و نگاهش نیز تنها به ظواهر نیست و تفاوت موجودات را فقط از رنگ‌هایشان تشخیص نمی‌دهد و مهمتر آن که می‌داند تفاوت و فضیلت انسان‌ها به یکدیگر، رنگ و لعاب ظاهر، اطوارهای گوناگون، ملیت، نژاد، زبان، مرز جغرافیایی و ... نیست، بلکه همان خداشناسی و خداباوری آنهاست:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم، ما شما را از يك مرد و زن بیافریدیم، و شما را شاخه‌ها و تیره‌ها کردیم تا یکدیگر را بازشناسید. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. همانا خدا دانا و آگاه است.

از این رو، پس از نام بردن از انواع جانداران، مانند انسان، حیوان و سایر جنبدگان، فرمود: در میان این بندگان، فقط علما خداترس هستند. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»

**ه/۲ -** عالم نیز در میان سایر موجودات و از جمله انسان‌ها، با مشخصات ظاهری، قد و بالا، عبا و عمامه، کت و شلوار و کراوات، عینک، کتابخانه، آزمایشگاه، مدرک تحصیلی و ... شناخته نمی‌شود، بلکه تفاوت اصلی او، همان خداشناسی، خداباوری و خشیت او در برابر عظمت الهی است.

پس عالم و دانشمند به علم ربّانی، در ردیف سایر جانداران و جنبدگان نمی‌باشد - تفاوت انسان‌ها را در علم و تقوا می‌بیند و نه در رنگ و لباسشان - و عالم نیز به ظواهر شناخته نمی‌شود، بلکه به خداشناسی، خداباوری و خشیت الهی شناخته می‌شود. پس اگر چنین نبود، جاهل است، اگر چه استاد شیمی، فیزیک یا ... باشد. شیمی‌دان، فیزیک‌دان، نجوم‌دان، ریاضی‌دان و ... با عالم متفاوت است.

**سوال ۷:** چرا حضرت علی علیه السلام در هیچ کجای نهج البلاغه، از ولایت، امامت و خلافت خود دفاع ننموده‌اند؟ (لیسانس/اصفهان) (۳ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چه کسی گفته است که ایشان هیچ دفاعی نمودند، یا در نهج البلاغه درج نشده است؟! گاهی یک دروغ را چنان محکم می‌گویند که مخاطب گمان می‌کند لابد همین طور است که آنها می‌گویند! لذا ما باید دقیق و بصیر باشیم.

**الف -** ابتدا باید توجه شود که «نهج البلاغه» هم‌ی فرمایشات یا مکتوبات حضرت امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) نمی‌باشد؛ بلکه بخشی از بیانات یا نامه‌های ایشان است که مرحوم سید رضی<sup>(ره)</sup>، آنها را از سایر منابع جمع‌آوری نموده و در کتابی تحت عنوان «نهج البلاغه»، در اختیار و دسترس همه‌ی دانش‌پژوهان قرار داده است. لذا نکات بسیاری وجود دارد که شاید در نهج البلاغه درج نشده باشد، این دلیل نمی‌شود که ایشان چیزی نفرموده باشند. چنانچه ایشان در حدیث معرفت و شناخت حضرتش (علیه السلام) که معروف به «حدیث نورانیت» است، به سلمان و ابوذر می‌فرماید: در آیه مبارکه‌ی «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ - از شکیبایی و نماز یاری جوئید و به راستی این [کار] گران است مگر بر فروتنان (البقره، ۴۵)»، مراد از صبر حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) است و مراد از نماز من هستم و می‌افزایند: «بدین خاطر خداوند متعال فرمود: و هر آینه آن (نماز) بزرگ و سنگین است و نفرمود هر آینه آن دو بزرگ و سنگین می‌باشند زیرا هر آینه ولایت حملش جز بر خاشعان بزرگ و سنگین است. و خاشعان همان شیعیان روشن بین و اهل بصیرت می‌باشند».

همچنین پس از استناد به برخی از آیات فرمودند: «ای سلمان و ای جناب! من و رسول خدا نور واحد و یگانه‌ای بودیم؛ رسول خدا مصطفی شد (برگزیده شد) و من وصی مرتضی (مورد رضایت او) گشتم؛ پس محمد گویا و من صامت و خاموش شدم. ای سلمان! محمد بیم دهنده و هشدار دهنده شد و من رهبر و هدایت کننده گشتم و این همان سخن خداوند عزوجل است که: ای پیامبر هر آینه تو تنها بیم دهنده و هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی رهبر و هدایتگری وجود دارد (سوره‌ی رعد ۷)» رسول خدا بیم دهنده و هشدار دهنده است و من رهبر و هدایت کننده‌ام. تنها خداوند می‌داند که حمل هر آبستنی چیست و بار حمل‌ها چه نقصان و چه زیادتی خواهد یافت و همه چیز با اندازه‌ی معینش در نزد خدا معلوم است.»

(بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۷-۱، ح ۱)

**ب -** در عین حال در بیانات و نامه‌های جمع‌آوری شده در نهج البلاغه نیز مطالب بسیاری در این خصوص وجود دارد. دست کم نام خطبه‌ی معروف «شقشقیه» برای همگان آشناست که در آن به غصب حق خود تصریح می‌کنند:

**ب/۱ -** «آگاه باشید! به خدا سوگند ابابکر، جامه‌ی خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها، به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم؟! یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می‌دارد. پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند.»

(نهج البلاغه، خطبه سوم - شقشقیه)

**ب/۲ -** اگر از قدر و منزلتم بگویم تهتم می‌زنند که بر حکومت حریص است، و اگر ساکت بمانم می‌گویند: از مرگ ترسیده! هرگز، آن هم با آن همه مبارزات و جنگ‌ها! به خدا قسم عشق پسر ابوطالب به مرگ از

علاقه‌ی کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است. سکوت‌م محض اسراری است که در سینه دارم که اگر بگویم همه‌ی شما مردم همچون ریسمان‌های بسته در دلو در اعماق چاه به لرزه خواهید آمد. (خطبه ۵)

**ب/۲ -** واللّٰه از زمان وفات پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) تا کنون مرا از حَقَم کنار زده‌اند و آن که همسانم نبوده بر من مقدم کرده‌اند. (خطبه ۶)

**ب/۴ -** شما می‌دانید که من به حکومت از دیگران شایسته‌ترم، و به خدا قسم آن را رها می‌کنم تا وقتی که امور مسلمین سالم بماند، و ستمی در برنامه‌ی امت جز بر من روی ندهد (چرا که به دنبال منافع شخصی نیستند، بلکه امام و هادی امت هستند، لذا از حق شخصی برای حفظ اسلام و مسلمین می‌گذرند)؛ رها می‌کنم به امید پاداش و فضل آن، و اعراض از زر و زیور دنیا که شما نسبت به آن دچار رقابت شده‌اید. (خطبه ۷۴)

و البته ده‌ها بیان دیگر چه قبل از بازگشت خلافت به ایشان و چه پس از آن، به ویژه در جنگ‌های صفین و جمل، در نهج البلاغه مدرج می‌باشد.

WWW.X-SHOBBHE.COM

**سوال ۸: می‌گویند: خدا (العیاذ بالله) آن قدر حقیر است که در قرآن ابولهب را لعن می‌کند!**

(ارشاد عمران) (۱۰ مهر ۱۳۹۲)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

بدیهی است آنان که با چنین لحنی در مورد خداوند متعال سخن می‌گویند و نیز با جسارت، جهالت و حماقت تمام، چنین اهانت‌هایی به او نسبت می‌دهند، نه تنها اصلاً خدا را نمی‌شناسند و قبول ندارند، بلکه بغض و دشمنی هم دارند. اینها افراد حقیری هستند که بزرگی خود را در جنگ با خدا می‌بینند و می‌خواهند خود را بدین طریق مطرح کنند! خداوند متعال خود در مورد این دسته از بندگانش می‌فرماید:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ تُطْفَةِ إِذًا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» (النحل، ۴)

ترجمه: انسان را از نطفه‌ای آفریده است، آن گاه ستیزه‌جویی آشکار است.

**الف -** این دسته، اولین کسانی نیستند که خداوند متعال را حقیر و فقیر می‌خوانند، در دوران جاهلیت نیز کسانی بودند که خداوند متعال را حقیر و فقیر می‌خواندند. آن زمان یهودیان چنین سخنانی می‌گفتند و امروزه نیز همان صهیونیسم و عواملش چنین می‌گویند. اینها همه دین‌گش و پیامبرگش بوده و هستند:

«لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْآنبيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ تَقُولُ دُؤُوبُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» (ال عمران، ۱۸۱)

ترجمه: البته خدا سخن کسانی را که گفتند: خدا فقیر است و ما توانگریم، شنید. آنچه را که گفتند و پیامبرانی را که به ناحق کشتند [به حسابشان] خواهیم نوشت و خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را.

**\* -** یک موقع کسی راجع به آیات قرآن کریم و یا حتی خداوند متعال سؤال، شبهه و بحث دارد، یا شاید اصلاً قبول نداشته باشد، این یک مقوله‌ی دیگری است، اما یک موقع کسی می‌گوید: خدا هست، ولی عادل نیست - خدا هست، ولی فقیر یا حقیر است - خدا هست، ولی دستش بسته است و کاری نمی‌تواند بکند (وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لِعِينُوا بِمَا قَالُوا ... (المائدة، ۶۴) - و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست‌های خودشان بسته باد! و به سزای این [ناروا] که گفتند از رحمت خدا دور گشتند)، و ...، اینها همه چون ابلیس لعین، در وجود خدا شک ندارند، اما با او لجابت و عناد دارند، تا حدی که وقتی نام خدای واحد و سبحان به میان می‌آید، قلبشان مشمئز می‌گردد، اما با یاد طواغیت محبوب خود، دلشان باز می‌شود:

«وَ إِذًا ذُكِرَ اللَّهُ وَ حُدِّثَتْ أَشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذًا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون خداوند به تنهایی (وحدانیت) یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منجزر و متنفر گردد، و چون کسانی دیگر جز او (بت‌ها و طاغوت‌ها و نفسانیات) یاد شوند، به ناگاه خوشحالی می‌کنند.

**ب -** این مقدمه برای آن بیان شد که عزیزان بدانند اولاً هیچ یک از این حرف‌ها جدید نیست و اعراب جاهلیت و یهودیان دین‌ستیز و پیامبرگش نیز عیناً چنین می‌گفتند و اینها به همان‌ها تاسی می‌کنند؛ و ثانیاً این قبیل گویندگان، نه تنها شناختی از خدا و اندک ایمانی ندارند، بلکه اساساً عنود هستند و با خدای عزوجل دشمنی دارند. لذا وقتی چیزی می‌گویند، نباید گمان شود که لابد شبهه‌ای مطرح کرده‌اند و حتماً باید پاسخ داده شود، چرا که اصلاً به دنبال پاسخ نیستند و چه بسا خودشان نیز پاسخ را به خوبی می‌دانند.

**ج -** اگر کسی وجود خداوند متعال را اصلاً قبول ندارد، پس نباید بگوید که او فقیر، ظالم یا ... هست یا نیست، اما اگر کسی قبول داشته باشد، می‌داند خدایی که سبحان «منزه از هر نیستی، کاستی و نقص» نباشد، خدا نیست. یا خدایی که حقیر، کوچک، محدود و یا فقیر و نیازمند به غیر باشد، خدا نیست، بلکه موجود و مخلوقی مانند ما انسان‌هاست که به رغم آن که سرآمد همه‌ی مخلوقات هستیم (حقیر و فقیر) می‌باشیم و او غنی و بی‌نیاز است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم، شما به خدا نیازمندید (فقیر و محتاج درگاه الهی هستید)، و خداست که بی نیاز ستوده است.

**د -** قرآن کریم کتابی است شامل جهان بینی و معرفت شناسی و نیز بایدها و نبایدهای منطبق با حقایق عالم هستی، برای رشد و به تکامل رسیدن بشر، «یعنی قرب الی الله که کمال محض است»؛ و حکمت نزول آن نیز نیاز بشر به این اطلاعات و معلومات می باشد و نه نیاز نازل کننده.

قرآن کریم، مانند کتب بشری و به ویژه جهان بینی های مادیون، کتابی نیست که اول و آخرش افتاده باشد و یا به آنچه نیاز بشر برای رشد و کمال است، اشاره نموده باشد. لذا در قرآن هم سخن از مبدأ (اول) به میان آمده و هم از معاد (آخر)، هم سخن از ملائک به میان آمده و هم از حیوانات و جامدات و سیارات...؛ و مهمتر آن که قرآن کریم کتاب انسان شناسی است. انسانی که «عقل» دارد و باید قوهی عاقله را به کار بیاندازد تا از سطح حیوانیت بدن، رشد و ترقی یابد:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الانبیاء، ۱۰)

ترجمه: هر آینه به سوی شما کتابی فر فرستادیم که در آن یاد (ذکر) شماست. آیا خرد را کار نمی بندید؟

**ه -** اصلی ترین مسئلهی مبتلا به انسان که سبب سلامت و هلاکت معنوی و حتی مادی او می شود، «دوست شناسی و دشمن شناسی» است. لذا همچنان که انسان اگر سلامتی بدن را بشناسد، اما بیماری را نشناسد، در مهلکه می افتد، اگر دوست (عوامل رشد) و دشمن (عوامل هبوط، سقوط و هلاکت) را نشناسد نیز به هلاکت می افتد.

از این رو خداوند حکیم و علیم و مٔان، در قرآن کریم، هم سخن از معرفی «ولایت حقه» دارد که انسان را به نور می برد و هم سخن از «ولایت باطل» دارد که انسان را به ظلمات می کشاند. هم سخن از «امام حق» دارد که به سوی او هدایت می کند و هم سخن از «امام باطل» دارد که به سوی آتش دعوت می کند - هم سخن از راه نجات و فلاح (صراط مستقیم) دارد و هم سخن از راه انحراف و سقوط (صراط الجحیم) دارد - هم با معرفی صفات مؤمنین، آنها را می شناساند و هم با معرفی صفات کفار، مشرکین، منافقین، فاسدین، فاسقین، فجار و مستکبرین، آنها را می شناساند ... تا انسان با عقل، آگاهی و اراده انتخاب کند، به خوبی هدایت شده و گمراه نگردد.

«لعن» نیز نه فحش است و نه بد و بیراه. بلکه یعنی «دور از رحمت». پس انسان در «دوست شناسی و دشمن شناسی» و نیز در صراط شناسی و امام شناسی، باید بداند که چه اهدافی باطل است؟ چه راه هایی به سوی هلاکت است؟ کدام صفات حیوانی و شیطانی است و خلاصه آن که کدام دسته از افراد یا جریان ها دور از رحمت الهی هستند.

از جمله مصادیق ملعون (دور از رحمت) در کلام الهی، شخص ابلیس است، کل شیاطین جن و انس هستند، منافقین هستند، ظالمین هستند، امثال ابوجهل و ابولهب هستند، کسانی که خدا را فقیر و حقیر می خوانند هستند (آیهی فوق)، کسانی که به زنان پاکدامن نسبت ناروا می دهند هستند، کسانی که حقایق را پوشانده و آیات خدا را تکفیر می کنند هستند ... چنانچه در مورد این گروه آخر، شدیدترین لعن ها در یک آیه بیان شده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ  
اللُّعَاثُونَ» (البقره، ۱۵۹)

ترجمه: کسانی که آنچه را ما از حجت های روشن و رهنمونی فر فرستادیم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب بیان کردیم، می پوشانند خدا و لعنت کنندگان لعنتشان می کند.

و از جمله، کفار عنود و لجوجی هستند که کافر زیستند و بالاخره کافر هم از دنیا رفتند. این دسته را خدا، ملائک و جمیع انسان ها لعنت می کنند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (البقره، ۱۶۱)

ترجمه: به یقین کسانی که کفر ورزیدند و در حال کفر مردند لعنت خدا و فرشتگان و همه ی مردم بر آنها باد.

پس لعن، چه در کلام وحی، چه در ادعیه یا زیارات، دشمن شناسی و اعلام مواضع است. هر کجا سخن از «لعن» به میان آمد، انسان عاقل، انسان با شعور، انسان متفکر، انسان موحد و مؤمن، می فهمد که این صفات، این گروه یا این دسته از افراد یا جریانات نظری و عملی، به دور از رحمت خدا هستند. پس نه تنها به آنها نزدیک نشده و تاسی نمی کند، بلکه آنان را دشمنان سعادت دنیا و آخرت خود می داند که از جمله فرعون و فرعونیان، طواغیت و ابولهب ها و نوجهایشان در طول زمان می باشند.

**سوال ۹:** خدا در قرآن فرموده است که هر موجودی را جفت (زوج) آفریدیم، اما امروز ثابت شده که در برخی از کرمها تخمک‌های نر و ماده وجود دارد و باکتری‌ها نیز به صورت فردی تولید مثل می‌کنند؟ (دانشجوی زیست، چهارم) (۲۱ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد بحث، به شرح ذیل است:

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (الذاریات، ۴۹)

ترجمه: و از هر چیزی دو گونه [جفت] آفریدیم امید که شما عبرت گیرید.

اگر به آیه‌ی فوق دقت کنیم، خداوند متعال فرمود همه چیز را «زوج» آفریدیم، اما نفرمود که از همه چیز «نر و ماده» ای آفریدیم. لذا ما نباید به هر چیزی به دید «جنسیتی» بنگریم. اگر گفته شد عدد دو زوج است، معنایش این نیست که لابد عدد یک زوجه است و آن مذکر و این مؤنث است و لابد از لقاح بین آنها، عدد سه به وجود می‌آید که مؤنث است. یا اگر گفته شد: یک جفت کفش، معنایش آن نیست که باید یک لنگه‌ی آن مذکر باشد و لنگه‌ی دیگرش مؤنث باشد.

البته تردیدی نیست که «مؤنث و مذکر» نیز از مصادیق زوجیت هستند و در بسیاری از آیات قرآن کریم «زوج» به همین معنا به کار رفته است، اما عمومیت ندارد. به عنوان مثال آنجا که منظور زوجیت جنسیتی انسان است، تصریح می‌فرماید که از نوع نر و ماده هستند که هر دو از نطفه‌ای که به رجم ریخته می‌شود پدید می‌آیند:

«وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ \* مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ» (التجم، ۴۵ و ۴۶)

ترجمه: و هم اوست که دو نوع می‌آفریند نر و ماده \* از نطفه‌ای چون فرو ریخته شود.

اما «زوج» همیشه و در همه جا به معنای نر و ماده نیست، بلکه به معنای دوتایی شدن نیز هست، یعنی با هم جمع شدن اصناف مختلف و متنوع یک گروه. لذا به هر چیزی که مشابه و فرینه‌ی یکدیگر باشند (مثل نر و ماده) زوج گفته می‌شود - به هر دو چیزی که مقارن یکدیگر باشند (مثل یک جفت جوراب، کفش و ...) زوج گفته می‌شود - به هر چیزی که مقارن دیگری و متضاد آن باشد (مثل اقطاب مثبت و منفی یا شب و روز) زوج اطلاق می‌گردد ... و الزامی ندارد که حتماً نر و ماده باشند. «زوج» در بسیاری از آیات معنای اشکال و انواع نیز می‌دهد. چنانچه ما نیز در زبان فارسی، هر گاه گفتیم زوج یا جفت، منظورمان نر و ماده نمی‌باشد.

پس از نر و ماده گرفته تا جاذبه و دافعه، مثبت و منفی، شب و روز، نور و ظلمت، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، عقل و جهل، سبک و سنگین، گرمی و سردی، مادی و غیرمادی و حتی قبل و بعد و ... همه زوج یکدیگر هستند و از هر حقیقتی، زوجی آفریده شده است و هیچ یک از آفریده شدگان از این قاعده مستثنی نیستند. لذا فرمود: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». و البته این خود دلیل بر آن است که تنها آفریدگار است که زوج ندارد، شریک ندارد، مثل و مانند ندارد، ضد ندارد... و از کلیه صفات مخلوقات منزّه (سبحان) است.

### نگاهی به واژه‌ی زوج در چند آیه:

\* «أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ» (الصافات، ۲۲)

ترجمه: آنان را که ستم کردند با ازواجشان (معنی خواهد شد) گرد آورید.

بدیهی است که در این آیه، منظور از «أَزْوَاجَهُمْ»، همسران ظالمین نمی‌باشند، هر چند که همسر نیز می‌تواند از مصادیق زوج باشد. بلکه معنای آن «همراهان، هم ردیفان، هم سران، هم فکran، هم هدفان و جفت‌ها» می‌باشد. تردیدی نیست که منافعی عدل الهی است اگر قرار باشد، آسیه با فرعون یا حضرت لوط با همسر بی‌ایمانش یا امام حسن (علیه السلام) با جعهده که قاتلش بود محشور گردد.



توجه به این نکته مهم ضروری است که اگر انسان شیء واحد نیست، اگر به تمامی اجزای درونی و بیرونی خود احتیاج دارد، پس نه به تنهایی هدایت می شود و به کمال می رسد و نه به تنهایی راه کفر، شرک، نفاق، ظلم و هلاکت را بر گزیده و می پیماید. لذا هر کس با جفت خود، با هر کس و هر چیزی که با آنها جفت و عجین بوده (حتی بت، یا کارگزاران، یا عوامل و ...) محشور می شود.

**\* - «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً»** (الواقعه، ۷)

ترجمه: و شما سه دسته می شوید.

دقت شود که در این آیه، زوج را سه گانه آورده است. یعنی شماها به سه گروه تقسیم می گردید، نه این که شما و همسرانتان به سه گروه تقسیم می گردید. چنانچه مرحوم آیت الله علامه طباطبایی در المیزان ذیل این آیه می نویسد:

«وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً» کلمه‌ی "زوج" به معنای صنف است، پس ازواج سه گانه یعنی اصناف سه گانه، و خطاب در این جمله که می فرماید: "در آن روز شما اصنافی سه گانه خواهید بود»

### **آیهی «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» در احادیث و روایات:**

**امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام):**

خداوند میان چیزهایی که با هم دشمنند، الفت برقرار کرده و میان چیزهایی که با هم الفت دارند، دوری افکنده و با جدایی افکندن میان آنچه با هم الفت دارند، دلالت بر جدایی افکننده و با الفت دادن میان آنچه با هم در تضاد هستند، دلالت بر تألیف کننده‌ی آنها نمود و این همان چیزی است که خداوند در کتاب خود فرمود: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». (بحارالانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۴، ص ۳۰۵)

**امام رضا (علیه السلام):**

«بمضادته بین الاشياء عرف ان لاضدله، بمقارنته بین الاشياء عرف ان لا قرین له، ضاد النور بالظلمة، والیبس بالبلل، والخشن باللين، والصدرد بالحرور، مولفا بین متعاداتها مفرقا بین متدانیاتها، دالة بتعريفها علی مفرقها، وبتألیفها علی مولفها، وذلك قوله: «ومن كل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون».

(تفسیر نورالثقلین، جلد ۵، ص ۱۳۰)

ترجمه: (خداوند) اشياء جهان را متضاد آفریده تا روشن شود برای او ضدی نیست و آنها را با هم قرین ساخته تا معلوم شود قرینی برای او نیست، نور را ضد ظلمت، و خشکی را ضد تری، و خشونت را ضد نرمش، و سرما را ضد گرما قرار داده، در عین حال اشياء متضاد را جمع کرده و موجودات نزدیک به هم را از هم جدا نموده تا این جدایی دلیل بر جدا کننده و آن پیوستگی دلیل بر پیوند دهنده باشد و این است معنی آیهی: «ومن كل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون».

**امام رضا (علیه السلام):**

«ولم یخلق شیئا فردا قائما بنفسه دون غیره للذی اراد من الدلالة علی نفسه واثبات وجوده فالله تبارک وتعالی فرد واحد لا ثانی معه یقیمه ولا یعضده ولا یکنه، والخلق یمسک بعضه بعضا باذن الله ومشیته».

(بحارالانوار، جلد ۱۰، ص ۲۱۶)

ترجمه: و (خداوند) چیزی را نیافریده که فرد و قائم به نفس باشد و نیاز به غیر خود نداشته باشد. چنین کرد تا مردم را به خویش راهنمایی کند و هستی خود را اثبات نماید. پس خداوند تبارک و تعالی تنهایی است که چیز دیگری با او نیست که هستی او به آن بستگی داشته باشد و او را کمک کند و مستور دارد و آفریده ها همه هر کدام، دیگری را می گیرند، هستی هر یک قائم به هستی دیگری است و اتصال آنها به فرمان و خواست خداوند است.



**سوال ۱۰:** در حدیث آمده، همسر خوب، خانه بزرگ و مرکب خوب نعمت است. آیا با اصل ساده زیستی تناقض ندارد؟ (۲۸ مهر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

معنای ساده زیستی این نیست که آدمی از همسر و خانواده‌ای نامناسب، خانه و محل اسکانی کوچک (مثل یک آپارتمان ۵۰ تا ۷۰ متری برای چهار تا پنج نفر)، یا مرکبی اسقاطی برخوردار باشد و یا اصلاً همین را هم نداشته باشد.

خداوند متعال برای بنده‌ی مؤمنش، عزت، توانمندی، فراخ و راحتی خواسته است، نه فقر، بدبختی و فلاکت. پس بدیهی است که همسر خوب، خانه‌ی بزرگ و مرکب خوب برای مؤمن نعمت و البته برای دیگران می‌تواند موجب نعمت و گمراهی باشد. همین قید «مؤمن»، یعنی کسی که تقوا دارد و حدود و ثغور و شأن ایمان و بندگی را رعایت می‌نماید.

معنای این حدیث این نیست که کسی قصر و کاخ و خانه‌ی چند میلیاردی بسازد یا بخرد و بگوید حدیث داریم که خانه‌ی بزرگ نعمت است، یا حتماً مرسدس، الگانس، فراری، پورشه و خودروهای انگشت‌نما بخرد و بگوید حدیث داریم که مرکب خوب نعمت است! این خودفریبی است و طبق صریح احادیث: خداوند متعال راجع به بهشتش گول نمی‌خورد.

دقت شود که این حدیث، تنها حدیث وارده نیست که نتوان حدود و ثغور آن را تشخیص داد. طبق آیات صریح قرآن کریم، اسراف حرام است و خدا مسرفین را دوست ندارد - امر فرموده است که با نخوت و تکبر و خودبزرگ بینی روی زمین راه نروید (یعنی منش و مشیتان چنین نباشد)، دستور به انفاق از اموالی که خدا عطا نموده داده است ... و در حدیث دیگری تصریح شده است:

الامام الصادق (علیه السلام): «كَفَى بِالْمَرْءِ خِزْيًا أَنْ يَلْبَسَ ثَوْبًا يَشْهَرُهُ أَوْ يَرْكَبَ دَابَّةً تَشْهَرُهُ» (کافی، ج ۶، ص ۴۴)

ترجمه: امام صادق (علیه السلام): برای رسوایی و خواری انسان همین بس که جامه‌ای بپوشد که او را انگشت نما کند یا مرکبی انگشت نما سوار شود.

و همچنین بسیار تأکید شده است که اولاً مراقب باشید که نعمت را به نعمت مبدل نکنید و ثانیاً آن رزق، برکت و زیادتی را بخواهید که موجب خیر دنیا و آخرت شما باشد، نه آن که موجب کوردلی، دنیاگرایی، تجمل گرایی و در نهایت هلاکت شما شود. چنانچه امام باقر (علیه السلام) دعا می‌نمودند:

«إمام باقر (علیه السلام): اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي رِزْقًا حَلَالًا يَكْفِينِي وَ لَا تَرْزُقْنِي رِزْقًا يُطْغِينِي وَ لَا تَبْتَلِيَنِي بِفَقْرٍ اَشْقَىٰ بِهٖ مُصِيْفًا عَلَيَّ.» (فضائل الشهر الثلاثة، ص ۱۰۸)

ترجمه: خداوندا! مرا روزی حلالی بده که کفایتم کند، و روزی‌ای نده که به طغیانم کشاند و به فقری گرفتارم نکن که با آن بدبخت شوم و به تنگنا افتم.

و حضرت رسول اعظم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند: «مومن حقیقی کسی است که مالش را با مستمندان در میان نهد و درباره‌ی مردم انصاف دهد.» (نصایح، صفحه ۷۲)

و صدها حدیث و روایت دیگر که حدود و ثغور استفاده از نعمات را به گونه‌ای که مؤمن دچار نخوت، تکبر، انگشت‌نما شدن، رفاه‌زدگی، بی‌دردی، معصیت ... و در یک کلمه «انحراف» نگردد بیان شده است.

دقت شود که «ساده زیستی» در مقابل «تجمل‌گرایی» قرار می‌گیرد و نه در مقابل رفاه منطقی به حد شأن یک مؤمن در رفع نیازهایش.

بدیهی است آن مؤمنی که از راه حلال به سرمایه‌ای قابل توجه دست یافته است، اما برای عقد و ازدواج فرزند خود مراسم ساده و در شأنی برپا می‌کند، مصداق ساده زیست است، اما کسی که پول و سرمایه‌ای هم ندارد، اما از هر کجا که شده پول تهیه می‌کند تا مراسمی آن چنانی برپا کند یا لباسی آن چنانی، جواهراتی آن چنانی، جهیزیه‌ای آن چنانی و ... تهیه نماید، تجمل‌گرا می‌باشد.

پس همسر خوب، خانه‌ی بزرگ و مرکب خوب برای مؤمن نعمت است و دعا می‌کنیم خداوند متعال همه ما و از جمله جوانان را از این نعمت [که وقتی از راه حلال به دست آید، نعمت و رزق الهی است]، منتعم گرداند. با ذکر صلواتی امین بگویید.

**سوال ۱۱:** آیات ۲۲ سوره الحديد را ساده تر توضیح دهید. اگر همه چیز از پیش در کتاب و لوح محفوظ نوشته شده است، پس اختیار چه می شود؟ (۴ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل است:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»  
(الحديد، ۲۲)

ترجمه: هیچ مصیبتی چه در (روی) زمین (از قبیل زلزله و قحطی و ناامنی) و چه در نفوس خودتان (نظیر جراحت و مرض و مرگ) روی ندهد جز آنکه در کتابی (لوح محفوظ) پیش از آنکه آن را (زمین یا شما یا آن مصیبت را) خلق کنیم ثبت است، همانا این (کار) بر خدا آسان است.

شاید در نگاه اول از این آیه برداشت «جبر» شود و بالتبع انسان با خود بگوید که پس «اختیار» کجاست و چه نقشی دارد؟ اما چنین نیست. بلکه «نه جبر است و نه تفویض، امریست بین این دو». حال موضوع را مرحله به مرحله (که البته خلاصه بیان شده است) پیگیری نمایید:

**الف -** برخی گمان می کنند که مقصود از کتاب مکنون الهی، کتابی نوشته شده، شامل صفحاتی است بین دو جلد، مانند کتاب‌های ما، حال مقداری بزرگتر یا قه‌ورتر! یا این که لوح محفوظ لابد یک صفحه‌ی فلزی، یا گچی یا کاغذی است که روی آنها چیزهایی نوشته شده است! و حال آن که قطعاً چنین نیست، بلکه به تدبیر مقدرات عالم هستی، بر اساس علم، حکمت و مشیت الهی برمی‌گردد.

**ب -** تمام عالم هستی بر اساس نظم علمی و حکمی - که تجلی علم و حکمت الهی می‌باشد - خلق شده است. نظام علیّ و معلولی از جمله اصول حاکم بر این نظم است، یعنی وقتی سلسله علل و علت تاّمه برای پیدایش یک پدیده یا حادثه فراهم شد (قدر، تقدیر یا مقدرات)، پیدایش آن نیز حتی خواهد بود (قضا).

**ج -** کلّ عالم هستی و تمامی قوانین حاکم بر آن خلق خداست، پس چنین نیست که او نسبت به پیدایش پدیده و یا حادثه‌ای علم نداشته باشد و پس از آن که حادث شد، علم پیدا کند. چرا که در چنین صورتی اولاً علم او ناقص خواهد بود - ثانیاً حدوث علم جدید به او راه پیدا می‌کند - ثالثاً نقشی در خلقت ندارد، بلکه پس از خلق آگاه می‌شود و... لذا فرمود: همه چیز حتی قبل از خلق شدن در علم الهی حاضر است و چنین نیست که چیزی را مقدر (تقدیر یعنی اندازه‌گذاری) ننموده باشد و بعداً بر اساس شرایط مقدر نماید و نیز چنین نیست که چیزی خارج از علم ازلی او و بدون اراده‌ی او پدید آید یا حادث شود.

**د -** منتهی برخی گمان می‌کنند که اگر او همه چیز را می‌داند و یا مثلاً از سرنوشت ما آگاه است، معنایش این است که پس ما هیچ اختیاری نداریم. در حالی که علم او فقط به نتیجه اختصاص ندارد، بلکه به کلیه علل و عوامل پیدایش‌ها احاطه دارد که اختیار انسان و نقش آن نیز یکی از همان سلسله علل است.

به زبان ساده‌تر (به عنوان مثال): خدا می‌داند که انسان را چگونه آفریده است؟ می‌داند چه استعدادها، نقاط قوت و ضعفی دارد؟ می‌داند به او عقل (نبی درونی) و شعور و منطق داده است - می‌داند خوب و بدش را به او الهام می‌کند (فاله‌ما فجورها و تقواها) - می‌داند که به او نعمت برخوردار از پیامبر، وحی، کتاب و امامی که الگو و رهبرش باشد داده است - می‌داند که به او قوه‌ی اختیار و انتخاب نیز داده است ... و بالاخره می‌داند که او با قوه‌ی اختیار و اراده‌ی خود کدام راه را انتخاب می‌کند؟ چه خواهد کرد و به چه نتیجه‌ای [نتایج را نیز او مقدر و خلق کرده است] می‌رسد؟ لذا علم او و ثبت همه چیز در کتاب و لوح محفوظ او، منافاتی با اختیار و اراده‌ی عطا شده ندارد. مضافاً بر این که «لوح محو و انشاء» نیز وجود دارد که شرح آن مفصل است.

## آیت الله جوادی آملی:

«جواب این است که تعلق علم ازلی خدا به افعال انسانها و تحقق معلومهای او در خارج و وقوع همه چیز برابر علم سابق پروردگار، حق است، لیکن با این توضیح که خداوند در ازل علم دارد فلان شخص در آینده با اراده ی خود فلان کار را انجام خواهد داد یا با اختیار خود آن را ترک خواهد کرد. خدا به همه ی کارها، با حفظ مبادی و علل آنها آگاه است و از ازل می داند فلان خاک روی علل و عوامل طبیعی، «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن». یا فلان حیوان روی میل طبیعی و غریزی، فلان کار را انجام می دهد و فلان انسان با اراده ی خود راه خیر را طی می کند و سعید می شود و دیگری با انتخاب خود راه تباهی را پیش می گیرد و شقی می گردد.

پس تنها فعل انسان معلوم خدا نیست، بلکه فعل او همراه با مبادی تحقق آن معلوم خداست و علم ازلی خدا موجب جبر نمی شود، چنانچه خداوند درباره ی افعال خود، علم ازلی دارد و اختیار او محفوظ است.»  
(تفسیر موضوعی قرآن کریم: توحید در قرآن، ج ۱، ص ۲۲۶)

## یک روایت:

نیز در توحید و عیون، از حضرت رضا<sup>(ع)</sup> روایت شده است که: وقتی در حضورش سخن از «جبریه» گفتند، فرمود: «آیا در این باره، يك اصل به شما نیاموزم که در آن اختلاف نکنید و هیچ کس با شما در آن مخاصمه نکند، مگر آنکه شکستش دهید؟» ما گفتیم: تا نظر شما چه باشد. فرمود: «خداوند به اکراه عبادت نمی شود و نیز به غلبه معصیت نمی شود و بندگان را در ملك خود به حال خود وانگذاشته و آنچه را که به ایشان تمليك فرموده، خودش هم مالك است و هر چه را که در قدرت آنان قرار داده، خودش هم بر آن قادر است. پس اگر بندگان به بندگی اش گردن نهادند، خداوند جلو آنها را نمی گیرد و مانعشان نمی شود؛ و اگر به معصیت خدا دست زدند، اگر خدا خواست، بین آنها و معصیت حائل می گردد و اگر حائل نشود، آنها کار را خواهند کرد؛ ولی خدا آنها را داخل آن کار نکرده است.» بعد فرمود: «هرکس حدود این سخن را ضبط کند، بر مخالفان چیره خواهد شد.»

**سوال ۱۲:** مگر می‌شود چنان چه در آیه ۲۳ از سوره الحديد آمده، برای از دست دادن ناراحت و برای به دست آوردن خوشحال نشد؟ (۵ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (الحديد، ۲۳)

ترجمه: تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرروشی را دوست ندارد.

همان‌طور که از کلمه‌ی «لِكَيْلًا - تا» معلوم است، این آیه در ارتباط با آیه‌ی قبل است، که البته ارسال کننده‌ی محترم سؤال نیز هر دو را در یک سؤال مطرح نموده بودند که به دلیل ضرورت پاسخی مشروح به هر کدام، جداگانه درج گردید.

در آیه‌ی قبل سؤال از تدبیر و مقدرات عالم بود که شائبه‌ی «جبر» را در ذهن ایجاد می‌کرد و پاسخ داده شد [\(لینک\)](#).

این آیه نیز به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه می‌دهد که به برخی از آنها ذیلاً به صورت مختصر اشاره می‌شود:

**الف -** منظور از «تَأْسَوْا» صرف ناراحتی نمی‌باشد. معلوم است که انسان وقتی با مصیبتی مواجه می‌گردد، کسی یا چیزی را از دست می‌دهد، ناراحت می‌شود. بلکه دلبستگی انسان به هر چیزی به غیر از خدا آن قدر زیاد است که وقتی آن را از دست می‌دهد، دچار ناراحتی توأم با یأس می‌گردد! گمان می‌کند چون چنین مصیبتی به او اصابت کرده است، دیگر همه‌ی دنیا برایش تیره و تار شده و هیچ آینده و امیدی ندارد! لذا خداوند متعال در آیه‌ی قبل متذکر شد که همه چیز «مقدر» است، یعنی اندازه‌های هر چیزی تعیین شده است؛ بر همین اساس همه چیز در این عالم فانی و از دست رفتنی است و به وقتش از دست می‌رود؛ پس نباید به وقت از دست دادن، دچار ناراحتی توأم با یأس شوید.

**ب -** منظور از «تَفْرَحُوا» در قبال نعمت‌هایی که خدا می‌دهد نیز صرف خوشحالی نمی‌باشد، معلوم است که انسان فقیر، نیازمند و گرفتار، از گشایش و به دست آوردن و رفع نیاز خوشحال می‌شود. این احساس را نیز خدا در وجود انسان قرار داده است که ضمن برخوردار از امید و انگیزه، شاکر نیز باشد و اگر خوشحال نشود که نمی‌تواند شاکر باشد.

اما یک عده هستند که وقتی نعمتی به آنان عطا می‌شود، گمان می‌کنند که اولاً دیگر هیچ نیاز و دغدغه‌ای ندارند و بالتبع طغیان می‌کنند (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى / چنین نیست، بلکه حقاً که انسان سرکش می‌کند \* همین که خود را بی‌نیاز پندارد) و ثانیاً گمان می‌کنند که این نعمت پایدار است و دیگر هیچ عاملی نمی‌تواند آن را ضایع نموده و یا از دستش خارج نماید؛ از این رو «فرحناک» می‌گردند. لذا حق تعالی متذکر می‌گردد که این چنین فرحناک نشوید. چرا که اولاً شما نیازها و گرفتاری‌های دیگری هم دارید که مانع از فرحناکی شما می‌گردد و نباید با یک نعمت آنها را فراموش کنید و ثانیاً بدانید که این نعمت نیز پایدار و ابدی نیست، بلکه اجلی دارد و به موقعش از دست می‌رود.

**ج -** نوع بشر تا وقتی تحت تعالیم اسلام تربیت نشده است و به مقام انسانی نرسیده است، مانند سایر حیوانات، حالت‌هایی از ترس، امید، انگیزه، سطحی‌نگری، حرص، بی‌تابی، بخل و ... دارد.

این بشر به خودی خود این گونه است که وقتی مصیبتی بر او اصابت می‌کند، دنیا برایش تیره و تار می‌شود و به جزع و فزع می‌افتد و وقتی به نعمتی می‌رسد، شدیداً تفخر کرده و بخل نیز می‌ورزد، مگر آن که با ایمان و تحت تعالیم اسلامی، از این مرحله‌ی حیوانی عبور کرده باشد و به عرصه‌ی انسانی قدم گذاشته باشد،

لذا فرمود به جز نمازگزاران، همه همین‌طور هستند، چرا که خلقتشان (جسم حیوانی و روح ملکوتی) این چنین است:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* إِلَّا الْمُصَلِّينَ ...» (المعارج، ۲۰ تا ۲۳)

ترجمه: به راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است \* چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند \* و چون خیری به او رسد بخل ورزد \* غیر از نمازگزاران ...

مصیبت، به هر چیزی اطلاق می‌شود که به انسان یا چیزهای دیگری برخورد نماید، چه خیر باشد و چه شرّ [البته بیشتر برای شرّ یا از دست دادن به کار می‌رود]. لذا با توجه به نکات فوق، خداوند می‌فرماید که مؤمنین به وقت اصابت یک مصیبت (خیر یا شرّ)، نه مأیوس می‌شوند و نه فرحناک، چرا که می‌دانند همه چیز فانی است به غیر از خدا و می‌گویند ما از خدا هستیم و بازگشتمان نیز به سوی اوست. نه از این نعمت از دست داده بودیم که اکنون مأیوس گردیم و نه از این نعمت تازه رسیده هستیم که فرحناک گردیم.

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (البقره، ۱۵۶)

ترجمه: [مؤمنین همان] کسانی (هستند) که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

**د -** در آیات مورد سؤال در سوره‌ی الحديد نیز به همین معنای تصریح شده است و می‌فرماید انسان نباید مأیوس و فرحناک گردد، خداوند فخر فروش و بخیل را دوست ندارد و در آیه‌ی بعدی نیز به همین بخل انسان به هنگام برخورداری از نعمت خداداد تصریح می‌نماید، پس منظور از فرحناکی، همان فرحناکی است که فخرفروشی و بخل می‌آورد:

«لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ \* الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (الحديد، ۲۳ و ۲۴)

ترجمه: تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد \* همانان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل ورزیدن وامی‌دارند و هر که روی گرداند قطعاً خدا بی‌نیاز ستوده است.

**ه -** دقت شود که در جهان‌بینی توحیدی و اسلامی، به غیر از خداوند باقی، همه چیز فانی است و به غیر از او که هدف و غایت است، همه چیز وسیله و ابزار است، لذا به دست آوردن یا از دست دادن ابزار، یأس یا فرحناکی توأم با تفخر، تکبر و بخل ندارد.

**سوال ۱۲:** خداوند متعال در قرآن تحدی نموده که اگر می‌توانید مثلش را بیاورید. چرا اگر کسی قرآن را بخواند، نمی‌تواند مثل آن را بیاورد. (اصفهان) (۵ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

باید دقت شود که معمولاً اذهان عمومی یک چیزی از «تحدی» شنیده‌اند و طبیعی است که کم و کیف آن برایشان روشن نمی‌شود و گمان می‌کنند که صرف بیان جمله‌ای مشابه، پاسخ تحدی می‌شود.

بدیهی است که معنا، مفهوم و منظور از آیات تحدی این نیست که انسان‌ها زبان یا سواد و یا ادبیات ندارند و نمی‌توانند حتی یک جمله، نثر یا شعری بگویند! حتی در فرهنگ اسلام مگر نهج‌الفصاحه و نهج‌البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه نداریم و مگر دانشمندانی چون فارابی، بوعلی سینا و ملاصدرا<sup>(۵)</sup>، یا شعرایی چون مولوی، حافظ و سعدی نداریم؟ اینها هیچ کدام قرآن نیستند و همه نیز شامل معارف قرآنی می‌باشند.

**الف -** یکی از معجزات قرآن، همان «تحدی» است، یعنی مخالفان را به مبارزه به همانندآوری دعوت می‌نماید و می‌افزاید تمامی افراد و امکانات خود را نیز جمع کنید و ببینید آیا می‌توانید مانند قرآن را بیاورید.

**ب -** در اغلب آیات تحدی در قرآن کریم، به «من دون الله - از جانب غیر خدا» تصریح شده است. چرا که قرآن ادعا دارد «کلام الله» است. حُب حال سؤال این است که اساساً غیر خدایی وجود دارد که بتوان از جانب غیر او مثل قرآنی را اخذ نموده و برای جامعه‌ی بشری بیاورد؟! یا خدایان دیگری وجود دارند که از آنها مثل قرآنی اخذ کنند؟! و یا بشر خودش «رب النوع» است و می‌تواند مثل قرآنی بر دیگران نازل نماید.

**ج -** قرآن کریم کتابی است شامل جهان‌بینی، مبدأشناسی، معادشناسی، معرفی اول و آخر جهان، بیان کلیات در کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی ... و نیز بایدها و نبایدهایی منطبق با حقایق عالم هستی.

بدیهی است که در مقام تحدی، اولاً باید هر آنچه در تعریف و شرح حقایق [از خدا گرفته تا مخلوق] بیان شده است نفی شود و ثانیاً یک جهان‌بینی و ایدئولوژی دیگر و متفاوتی تبیین شود که خلاف واقع و حقایق عالم هستی نیز نباشد و بدیهیات عقلانی، نور فطرت و عصای علم آن را رد نکند.

پس اگر بشر قدرت چنین کاری داشت، تا کنون انجام داده بود و در عمل نیز شاهدیم که مکاتب بسیاری با جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت آمده‌اند، اما عمر هیچ کدام به نیم یا نهایت یک قرن هم نرسیده است. چرا که عالم هستی همین است و مشابه ندارد و قابل تبدیل نیز نمی‌باشد.

**د -** پس اگر قرآن کریم می‌فرماید: اگر می‌توانید و راست می‌گویید، از جانب غیر خدا، مثل این قرآن، یا سوره‌ای یا حتی ده آیه بیاورید، معنایش این نمی‌شود که کسی نمی‌تواند ده جمله به عربی، فارسی یا انگلیسی بگوید، یا جملاتش نظم نیز داشته باشند.

اگر کسی به جای «بسم الله الرحمن الرحيم» گفت: «به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان» و یا در قالب نظم و شعر سرود: «ای نام تو بهترین سرآغاز - بی نام تو نامه کی کنم باز»، سخن متفاوت و جدیدی بیان نموده است و این مصداق تحدی نمی‌باشد. اگر می‌تواند ثابت کند که چیزی «اسم الله» نیست. یعنی نشانه‌ی او نیست. هر مخلوقی نشان از خالق، هر علمی نشان از علیم، هر زیبایی نشان از جمیل، هر قدرتی نشان از قادر و ... دارد.

تحدی، به مبارزه طلبیدن است و مبارزه وقتی پیروزی دارد که حریف شکست داده شود. پس هر کس که داد و بیدادی کرد و سر و صدایی به راه انداخت و مدعی شد نیز «تحدی» نمی‌باشد. تحدی قرآن این است که مثل قرآن، مثل یک سوره [البته نه سوره‌ی ظاهری که ما می‌خوانیم، بلکه یک مجموعه]، یا دست کم مثل ده آیه بیاورد، که اولاً نظم ظاهری و باطنی آن اعلا و یکی باشد - ثانیاً نظم مفهومی نیز داشته باشد - ثالثاً واقعیت و حقیقت داشته باشد - رابعاً نه تنها با عقل و فطرت و علم مغایر نباشد، بلکه قابل اثبات باشد - خامساً متضاد یا ناقض یکدیگر و سایر علوم و اطلاعات ارائه شده در آن مجموعه نباشد - سادساً راهنما به

کمال بشری و منطبق با صراط مستقیم باشد ... و بالاخره آن که نیازهای نظری و عملی رشد بشر را تبیین و تثبیت کرده باشد و با معارف قرآنی نیز متفاوت یا متضاد باشد.

**ه -** پس کسی که می‌خواهد تحدی نماید، اولاً باید در آیاتش اثبات نماید که خدایی نیست یا خدای دیگری وجود دارد، و یا آن که اثبات کند خودش از خدای عالم اخذ وحی می‌نماید و ثانیاً اثبات نماید که حقایق عالم هستی این چنین نیست که در قرآن کریم بیان شده است، ثالثاً حقیقت مورد ادعای خود را بیان و اثبات نماید و رابعاً احکام درستی که منطبق با آن عالم فرضی است ارائه دهد. آیا برای بشر فقیر، نیازمند، ناقص ... و نیز عاشق کمال و حقیقت ممکن است؟!

بشر وقتی می‌تواند تعریف و تبیینی از عالم هستی، از مبدأ و معاد، از دینا و آخرت، از راه و صراط، از نعمت و نعمت، از چه باید کرد و چه نباید کرد و ... ارائه دهد که خودش خالق باشد و به همه چیز اشراف علمی و سلطه‌ی ربوبی داشته باشد.

WWW.X-SHOBHE.COM



**سوال ۱۴:** طبق کدام آیه از قرآن کریم، حضرت مسیح (ع) بدون پدر متولد شده است و طبق کدام آیه ایشان هنوز زنده هستند؟ (فوق لیسانس مهندسی پزشکی/تهران) (۷ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در متن سؤال قید شده که اگر دلیل قرآنی مبنی بر بدون پدر متولد شدن حضرت عیسی (علیه السلام)، آیهی ذیل می‌باشد، ممکن است منظور از «آدم» در این آیه، هر آدمی باشد:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (ال عمران، ۵۹)

ترجمه: در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس بدو گفت باش، پس وجود یافت.

**الف -** این آیهی مبارکه نیز یکی از دلایل قرآنی دال بر تولد بدون پدر حضرت مسیح (ع) می‌باشد. دقت شود که:

**اولاً:** «آدم» یک اسم خاص است که به حضرت آدم ابوالبشر تعلق دارد و اگر منظور هر انسانی بود، یا از واژهی «بنی آدم» استفاده می‌شد، یا انسان و یا بشر و یا ناس.

**ثانیاً:** هیچ کس جز حضرت آدم، فقط از خاک خلق نشده است. لذا در آیات دیگر که به خلقت سایر بنی آدم اشاره دارد، ضمن آن که می‌فرماید ریشهی خلقت همه‌ی شما همان خاک است، می‌افزاید: (و بعد از نطفه). یعنی مابقی مستقیم از خاک خلق نشده‌اید، بلکه از تبدیل خاک به مواد غذایی، و سپس به خون و سپس به نطفه که آن هم به واسطه‌ی ازدواج منتقل می‌شود، خلق شده‌اید، مانند:

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا...» (فاطر، ۱۱)

ترجمه: و خدا [ست که] شما را از خاکی آفرید سپس از نطفه‌ای آنگاه شما را جفت جفت گردانید ...

**ثالثاً:** در این آیه تصریح دارد که نوع خلقت حضرت مسیح (علیه السلام)، مانند حضرت آدم و مبتنی بر «قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» - به او گفت باش، پس بود شد» می‌باشد. یعنی خلقتی از نوع «عالم امر» که دیگر آن اسباب، وسایل و واسطه‌های «عالم خلق» را ندارد. مثل خلقت روح که فرمود بگو «من امر ربی» می‌باشد، یعنی از عالم امر است و نه مثل خلقت جسم که مرحله به مرحله و واسطه به واسطه از عالم خلق می‌باشد.

**ب -** اما آیات دیگری نیز دال بر این معنا وجود دارد، مثل آن که فرمود: ملائکه آمدند و به حضرت مریم (علیها السلام) بشارت پسری به نام مسیح عیسی پسر مریم «اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» دادند (در حالی که باید به اسم پدرش خوانده می‌شد). پسری که وجیه دنیا و آخرت است و در گهواره سخن می‌گوید و از صالحین است. اما حضرت مریم (علیها السلام) متعجب و وحشت‌زده گردید و سؤال کرد که برخورداری از فرزند، در حالی که هیچ مردی مرا لمس نکرده است؟! این چگونه ممکن است؟! و خداوند متعال مجدد تصریح می‌کند که برای خلق هیچ نیازی به اسباب و وسایل ندارد، این اسباب برای ماست، اما اگر امر او تعلق بگیرد، فقط فرمان بودن می‌دهد:

«قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّ سِنِي بِشَرِّ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (ال عمران، ۴۷)

ترجمه: [مریم] گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود با آن که بشری به من دست زده است؟! گفت چنین است [کار] پروردگار؛ خدا هر چه بخواهد می‌آفریند چون به کاری فرمان دهد فقط به آن می‌گوید باش پس می‌باشد.

**ج -** اما در مورد مرگ حضرت مسیح (علیه السلام)، در متن سؤال به آیهی ذیل که دال بر مرگ همه‌ی نوع بشر و همه‌ی انبیا می‌باشد اشاره شده است (و جالب آن که می‌فرماید در حالی که حتی تو هم می‌میری، آنها زنده بمانند؟! یعنی اگر حیات جاویدان برای کسی متصور باشد، حق توست.

«وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» (الانبیاء، ۳۴)

ترجمه: و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] قرار ندادیم آیا اگر تو از دنیا بروی، پس آنان جاوید بمانند(!؟)

**ج/۱:** البته که همگان مرگ را درک خواهند نمود، چنانچه فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (العنکبوت، ۵۷) - هر نفسی چشنده‌ی مرگ است آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد»، اما این که چه کسی، در چه زمانی، کجا و چگونه می‌میرد، بیان نشده است.

**ج/۲:** پیروان قرآن و آگاهان نیز [بر عکس آنچه در اذهان عمومی رایج شده است]، قائل نیستند که حضرت مسیح (علیه السلام) حتماً زنده است تا برای آن دلیل قرآنی بیاورند.

در قرآن کریم، نه بر زنده ماندن آن حضرت<sup>(۴)</sup> تصریح شده است و نه بر مرگ او. بلکه می‌فرماید که خداوند به ایشان خبر داد که من حقیقت تو را تحویل می‌گیرم «إِنِّي مُتَوَقِّئُكَ». این واژه‌ی «توفی» به معنای تحویل گرفتن، همان است که برای مرگ اشخاص دیگر نیز به کار می‌رود (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ). لذا خدا به ایشان فرمود که من تماماً تو را تحویل می‌گیرم و بالا می‌برم و از شرّ کفار نجات می‌دهم:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ارْفَعْكَ وَإِلَيَّ وَمَطَهَّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْفِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (ال عمران، ۵۵)

ترجمه: [یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی که کافر شده‌اند قرار خواهم داد آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم کرد.

**ج/۳:** در آیات دیگر نیز تصریح می‌نماید که خلاف آنچه شایع کرده‌اند، حضرت مسیح (علیه السلام)، نه کشته شد و نه به صلیب کشیده شد. این حرف‌ها همه شایعه، دروغ و مبتنی بر ظن و گمان آنهاست، بلکه خدا او را به سوی خویش بالا برد و مجدداً تأکید می‌نماید که یقیناً کشته نشد، اما نمی‌فرماید که این «توفی» با مرگ انجام گرفت، یا بعداً مرگشان رسید، یا هنوز زنده است و بعداً می‌میرد:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا \* بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (النساء، ۱۵۷ و ۱۵۸)

ترجمه: و گفته‌ی ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره‌ی او اختلاف کردند قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقیناً او را نکشتند \* بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است.

### نتیجه:

پس ما قائل نیستیم که ایشان حتماً هنوز هم زنده هستند که دلیل قرآنی نیز بیاوریم و اگر زنده باشند نیز منافاتی با آیات مرگ همگان ندارد. چرا که ممکن است پس از این رفعت، به وقتش مرده باشند و یا پس از رجعت بالاخره بمیرند. پس همگان مرگ را خواهند چشید.

**سوال ۱۵: آیا آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، با توسل و شفاعت جستن شیعیان منافات ندارد؟**

(صنایع پلیمر/تهران) (۸ آبان ۱۳۹۲)

در متن سؤال آمده است:

آیهی «ایاک نعبد و ایاک نستعین» نزد همه مسلمانان بسیار مشهور و معروف است و هر روز نیز در نمازها تکرار می‌شود. هم عبادت غیر گناه است و هم استعانت جستن از غیر گناه است، در حالی که شیعیان به امامان توسل داشته و شفاعت می‌طلبند و گاه مستقیم از خودشان می‌خواهند؟!!

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

البته که عبادت هر شخصی یا چیزی به غیر از خداوند آحد و واحد شرک است. حتی اگر کسی آیه‌ای نیز در این باره نخوانده باشد، عقلش حکم می‌کند که خروج از «وحدت و توحید» و جایگزینی «دویت» شرک است. همچنین بدیهی است که هر کس شخص یا چیزی را جز خداوند متان در وجود و هستی‌بخشی، الوهیت و ربوبیت مستقل ببیند، آن هم شرک است. و البته هیچ گاه شیعیان نسبت به هیچ کس و حتی رسول اعظم (صلوات الله علیه و آله) نیز چنین دیدگاه و اعتقادی نداشته و ندارند. دقت شود که شیعه و سنی، هر دو قائل به توسل و شفاعت هستند و فقط وهابیت است که به رغم توسلات و شفاعات خود (به زر، زور و تزویر، به امریکا، انگلیس و اسرائیل، به فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل، به پول نفت و ... برای ضربه زدن به اسلام و مسلمین)، سعی دارد با این بهانه‌ها انحراف و اعوجاج در اعتقادات و نیز اختلاف بین مذاهب ایجاد نماید و گمان دارد که توسل و شفاعت خاص شیعیان است و با شرک قلمداد نمودن آن می‌تواند تفرقه ایجاد نماید.

اما برگردیم به موضوع:

از آیات بسیاری و از جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، برای رد و تکذیب و بطلان توسل و شفاعت سوءاستفاده می‌کنند. بدیهی است که بهانه‌ی اصلی همان «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» است، چرا که عبادت خاص خداست و آیه‌ی دیگری هم وجود ندارد و قابل تأویل و تفسیر به رأی نیز نمی‌باشد. اما در همین خصوص استعانت، اولین سؤالات قرآنی ما این است:

**الف -** آیا خداوندی که آیات ذیل را نیز نازل نموده است، [العیاذ بالله] خودش نمی‌دانست که به بندگان فرموده است که عقلاً، قلباً و عملاً و با زبان «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بگویند؟!!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (البقره، ۱۵۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شکیبایی و نماز یاری جویند زیرا خدا با شکیبایان است.

یا وحی نمود:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (البقره، ۴۵)

ترجمه: و از صبر و نماز یاری بگیرد و البته آن جز بر خاشعان بسی گران (کاری بس بزرگ و سنگین) است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائده، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجویند و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

**ب -** فقط استعانت جستن خاص خداوند متان نیست، علم نیز نزد اوست، هادی نیز اوست، رزق را هم او می‌دهد و شیفا نیز دست اوست و ... مگر نمی‌گوییم: هوالعلیم - هو الهادی - هو الرزاق - هوالشافی و

... حال آیا انسان برای کسب علم، هدایت، کسب روزی، بازیابی شفا و بهبودی و ... به هیچ کتابی، معلمی، درسی، دانشگاهی، کاری، پزشکی، دارویی و ... مراجعه نکرده و متوسل (وسیله جویی) نمی نماید؟! یا فقط رجوع و توسل (وسیله نمودن) اهل عصمت (صلوات الله علیهم اجمعین) اشکال دارد، با «ایپاک نستعین» منافات دارد و مصداق شرک است.

**ج -** خداوند متعال کدام فیض را بدون واسطه و وسیله به انسان و سایر مخلوقاتش عطا نموده است که آنها بتوانند بدون واسطه و وسیله از او کسب فیض نمایند؟ حتی کفر و شرک و نفاق نیز بدون واسطه و وسیله میسر نیست. آیا همان‌هایی که علیه اسلام و به ویژه تشیع ضد تبلیغ می‌کنند به ده‌ها، صدها و هزاران واسطه و وسیله، به صورت مستقیم و غیرمستقیم متوسل نشده‌اند؟! آیا به آنها وحی می‌رسد و انحرافات خود را به ما نیز وحی می‌کنند یا دائم در حال شفاعت (جفت شدن) و توسل به وسایل هستند؟!

آیا خداوند متعالی که خالق حکیم است، نمی‌توانست به همگان و به صورت مستقیم وحی بفرستد؟ چرا برای معرفت و شناخت بشر، تزکیه نفس آنان، تعلیم کتاب و آموزش حکمت، ۱۲۴ هزار نبی ارسال نمود و به آنان به «وسیله و واسطه»ی جبرئیل و سایر ملائکه‌ی وحی، وحی ارسال نمود تا از گمراهی و ضلالت در امان مانند؟ و فرمود:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران، ۱۶۴)

ترجمه: به یقین خداوند بر مؤمنان مَنّت نهاد آن گاه که در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان (نه از فرشته و نه از جن) برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب (آسمانی) و احکام شریعت و معارف عقلی به آنها می‌آموزد، و حقیقت این است که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

حال بشر می‌خواهد به بهانه‌ی «توحید» که آن را هم به واسطه و وسیله‌ی انبیا شناخته است، جسم یک جلد کتاب چند صفحه‌ای (که اصل آن نیز به وسیله‌ی رسول<sup>(ص)</sup> ابلاغ شده و توسط اولیای الهی تعلیم شده است) را در دست بگیرد و بگوید «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت»، و همه‌ی این وسایل و واسطه‌های علم، رشد، تزکیه و هدایت را کنار بگذارد؟! آیا این نیرنگ، خدعه، خودفریبی و دیگر فریبی نیست؟!

**د -** اگر خداوند متعال به واسطه‌ی خورشید، نور و انرژی و جاذبه داد، اگر به واسطه‌ی باران، زمین‌های مرده را زنده کرد و گیاهان را رویانید، اگر ازدواج را وسیله‌ی تسکین و آرامش قرار داد، اگر قرآن را کتاب هدایت و رسولش (صلوات الله علیه و آله) را وسیله‌ی ابلاغ این کتاب و نیز راهنمایی و مربی‌گری فرستاد، اگر اولیایش را برای رهبری فرستاد و فرمود در آخرت نیز هر کسی را با امامش محشور می‌کنم و ...، آیا جاهلانه نیست کسی بگوید من برای «توحید» همه‌ی اینها را کنار می‌گذارم؟!

پس عبادت خدا، بندگی، دلبستگی، وابستگی و هدف قرار دادن اوست که در اطاعت از او تجلی می‌یابد و «استعانت از خدا» نیز وسیله جویی برای رشد و تقرب به اوست. و البته که انسان نمی‌تواند از سوی خود وسیله قرار داده و تعریف نماید (مثلاً بگوید این بت‌ها شفیع من هستند نزد خدا)، بلکه هر هدفی، خودش راه‌ها، وسایل و وسایط رسیدن را معلوم و تعریف می‌نماید و خداوند متعال نیز امر به اطاعت، تبعیت، وسیله قرار دادن، شفاعت (جفت و همراه بودن با اهل عصمت<sup>(علیهم‌السلام)</sup>) را وسیله‌ی تقرب به خودش قرار داد. این یعنی «ایپاک نستعین».

### خطبه‌ی غدیر، سوره‌ی حمد و استعانت:

**\* -** «مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُم بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيَ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلِدِي مِنْ صُلْبِهِ إِيمَةً (الْهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ. ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» إِلَى آخِرِهَا»

ترجمه: هان مردمان! صراط مستقیم خداوند (که در سوره‌ی حمد هست و هر روز می‌خوانیم) منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به

درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند. - سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرائت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» - تا آخر سوره.

\*- «مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي (مِنْ صَلِيهِ) هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنِيٌّ عَن صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.»

ترجمه: آگاه باشید ای مردم! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گران سنگ کوچکترند و قرآن یادگار گران سنگ بزرگتر. هر يك از این دو از دیگر همراه خود خبر می‌دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

\*- «مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَيَمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صَلِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، (لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ).»

ترجمه: آگاه باشید ای مردم! خداوند عزوجلّ دین را با امامت علی تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او - تا برپایی رستاخیز و عرضه‌ی بر خدا - پیروی نکنند، در دو جهان کرده‌هایشان بیهوده بوده در آتش دوزخ ابدی خواهند بود، (تلاوت این آیه) به گونه‌ای که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود.

WWW.X-SHOBHE.COM

**سوال ۱۶:** در صدر اسلام، خط کوفی بود و نقطه نداشت، لذا حروفی چون «ر - ز»، «س - ش»، «ط - ظ» و ... کاملاً شبیه به هم بوده‌اند؛ پس از کجا معلوم که در تبدیل به خطوط بعدی اشتباهی رخ نداده باشد؟ (محصل - بابل) (۱۳ آبان ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همه‌ی خطوط در زبان‌های متفاوت، سیر تحول تکاملی داشته‌اند، اما چگونگی این تحولات همه شناخته شده و ثبت شده می‌باشند، وگرنه نه تنها قرآن کریم، بلکه کلّ تاریخ با سؤال «از کجا معلوم؟» مواجه می‌گردید. اما امروزه حتی به نوشتارهای افلاطون و ارسطو نیز استناد می‌شود.

بدیهی است همان‌گونه که حوادث تاریخی و یا جملات بزرگان دینی و علمی و یا حتی سلاطین، ابتدا در سینه‌ها ثبت می‌شد و سپس به زبان‌ها بیان می‌گردید و بعدها نوشته می‌شد، قرآن کریم نیز ابتدا در سینه‌ها ثبت شده و به اقوال بیان می‌گردید و سپس به نگارش رسید، لذا نگارش کتاب‌های اولیه نیز بر اساس «بیان و کلام» بود و تطبیق نوشتار با گفتار به صورت مستمر انجام می‌پذیرفت. چنانچه حافظین و نویسندگان به صورت مستمر نزد رسول الله (صلوات علیه و آله) جمع می‌شدند و محفوظات یا نوشتارهای خود را می‌خواندند تا اگر خطایی دارد، تصحیح شود.

### الف - قرآن بدون نقطه:

اما نقطه نداشتن در ابتدای نگارش قرآن کریم به خط کوفی، بدان معنا نیست که هیچ وجه تمایزی بین حروف هم شکل، اما نقطه‌دار و بی‌نقطه وجود نداشت. وگرنه خواندن برای خودشان نیز میسر نمی‌گردید و خواننده نمی‌توانست تشخیص دهد که آیا «ظالم» نوشته شده یا «ظالم»؟ و یا «مغضوب» نوشته شده یا «مغضوب» و با «مغضوب».

پس خط کوفی نیز مانند سایر خطوط قدیمی، دارای وجه تمایزهایی در شکل حروف شبیه به هم داشت (که در تصویر نشان داده شده است).





در هر حال وقتی می‌گویند امیرالمؤمنین، حضرت علی (علیه‌السلام)، خطبه‌ای خواند که در آن هیچ نقطه‌ای وجود نداشت، منظور این نیست که اگر آن را به خط کوفی می‌نوشتند، نقطه نداشت، چرا که آن خط اساساً نقطه نداشت، بلکه منظور این بود که در خطبه‌ی ایشان، کلماتی که امروز به نقطه نوشته می‌شود مثل (ب، ت، ش و ...) وجود نداشت. پس معلوم است که حروف و کلمات بی‌نقطه از مشابه با نقطه‌ی آن قابل شناسایی بوده است.

«... خطوط کوفی در سده‌ی اول هجری قمری به همان صورت ساده‌ی خود به رسم الخطهای مکی و مدنی، کوفی نوشته می‌شد و در تنوع و تحسین آن کوشش به عمل نمی‌آمد. در اوایل دوران بنی عباس خط کوفی از حوزه‌ی عربستان تجاوز کرد و در کشورهای دیگر مانند آسیای صغیر و مصر و شمال آفریقا گسترش یافت.

کم کم قلم‌های دیگری استخراج و انواع مختلفی از آن پدیدار گشت. این خط در طول سه سده‌ی اول هجری قمری به شدت رواج یافت و در تمام شئون اجتماعی و اسلامی چهره‌ی درخشانی پیدا کرد. خط کوفی در عصر دولت عباسی به مرتبه‌ی رفیعی از تفنن و زیبایی در رسم و شکل رسید. دوازده نوع خط به مرور ایام از خط کوفی استخراج گردید که به منزله‌ی شاخه‌های خط کوفی به شمار می‌رود.»

(زمانی، ۱۳۸۱، ۲۹ - ۳۰)

### ب - آغاز نقطه‌گذاری در خط کوفی:

آغاز نقطه‌گذاری در خط کوفی نیز مربوط به قرون بعدی نمی‌باشد، بلکه در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) که خود امام معصوم، مخزن وحی، معدن علم و بزرگترین ادیب عرب از گذشته تا کنون بودند صورت گرفته است.

«خط کوفی اولیه فاقد نقطه و حرکت و علامت بود، بنابراین اولین حرکت در جهت توسعه و تکمیل خط کوفی توجه مسلمانان به اعراب و اعجام بود. زیرا با گسترش اسلام به سرزمین‌های غیرعربی و آشنایی غیر آنها با قرآن، لزوم درست خواندن کتاب آسمانی مطرح شد و این نیاز، مسلمانان را واداشت تا برای پرهیز از اشتباه در کلام الهی چاره اندیشی کنند، در این زمان ابوالاسود دؤلی که از فضلا بود و در خدمت حضرت علی (ع) به اکتساب علوم پرداخته و از آن بزرگوار اخذ نحو کرده بود، برای سهولت خواندن قرآن، وضع نقطه نمود تا کلمات و حرکات شناخته شوند.» (ایمانی، ۱۳۸۴، ۹۶ - ۹۷)

### ج - تفاوت‌ها:

اشکال هندسی - کشیدگی و کوتاهی - خطوط عمودی و افقی - تفاوت در کشیدگی خط کرسی یا شکل و طول خطوط عمودی و ایستا و ...، همه تفاوت‌هایی بود که حروف شبیه به هم را از یکدیگر جدا می‌نمود.

### د - هماهنگی الفاظ، جملات و مفاهیم:

بدیهی است که اگر تغییر در خط و نگارش مانند صاعقه ناگهانی صورت می‌گرفت و نه به تدریج، و علم قرآن کریم نیز فقط در نوشتارها وجود داشت و نه در سینه‌ها و ...، ممکن بود ایراد مطروحه وارد باشد، که در این صورت ناهماهنگی لفظی، شکلی، معنایی، مفهومی ... و حتی موضوعی در قرآن کریم پیش می‌آمد که نیامده است و یا حتی تناقض بین آیات و مفاهیم دیده می‌شد که دیده نمی‌شود و این چنین قابل تلاوت، فهم، تأمل، تعمق، تعقل، تفسیر، تأویل، انطباق با سایر علوم که از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) در قالب بیانات، کتابت‌ها و ادعیه رسیده است میسر نمی‌گردید. لذا دقت داشته باشید که طرح و القای این شبهات بیشتر برای این است که خواننده دست کم یک احتمال نسبت به تحریف قرآن در ذهن خود ایجاد نماید. همین احتمال، حتی بدون آن که ثابت شود نیز تمامی پایه‌های باوری و ایمانی او را متزلزل می‌کند و راه برای تخریب کامل مساعد می‌گرداند. وگرنه خودشان به تاریخچه‌ی سیر تحول خطوط مختلف و از جمله خط کوفی به خوبی واقفند.

**سوال ۱۷:** در ترجمه سوره واقعه خواندم، مقربان درگاه خدا، انبوهی از امت‌های پیامبران پیشین هستند و اندکی از امت اسلام. یعنی چه؟ آیا مقربان کمتری مثل حضرت علی (ع) در دوره‌ی آخر دین هستند؟ (۱۷ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مثل حضرت علی (علیه‌السلام) که حتی در میان ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) نیز وجود ندارد، لذا وی را امیرالمؤمنین لقب دادند و این لقب بر بقیه‌ی مؤمنین حرام شده است. چرا که ایشان حتی بر سایر ائمه‌ی طاهرين (علیهم‌السلام) نیز امیر هستند.

متن و ترجمه‌ی آیات مورد بحث، به شرح ذیل است:

«وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً \* فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ \* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ \* وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ \* وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ»

(الواقعه، ۷ تا ۱۴)

ترجمه: و شما سه گروه باشید \* پس [دسته‌ای] اهل سعادت (اهل یمن)، چه اهل سعادتی \* و [دسته‌ای] تیره بختان، چه تیره بختانی \* و پیشگامان که پیشگامند \* ایشانند مقربان \* در بهشت‌های پُر نعمت \* گروه انبوهی از پیشینیان (هستند) \* و اندکی، از متأخرانند.

**الف -** در این آیات و آیات بعدی، مردمان از حیث ایمان و تقرب به خداوند متعال به سه گروه تقسیم شده‌اند. گروه اول پیشناتزان و اهل سبقت از دیگران هستند که فرمود گروهی از آنان از پیشینیان هستند و تعداد این افراد در متأخرین کم است - گروه دوم، موسوم به دست راستی و اهل یمن هستند که در مورد تعداد آنها فرمود: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ \* وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ»، یعنی گروهی از پیشینیان هستند و نیز گروهی از متأخرین - گروه سوم، موسوم به دست چپی‌ها، یا همان اهل شقاوت و سیاه‌بختی هستند. در مورد کثرت این گروه چیزی بیان نشد، چرا که معلوم است غیر از دو گروه قبلی، دیگران در این گروه سوم قرار می‌گیرند.

**ب -** البته که شخصیتی چون پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا و سایر ائمه معصومین علیهم‌السلام، هیچ مثل و مانند دیگری، حتی در میان انبیای قبلی نیز ندارند و همگی مظهر اتم اسمای الهی می‌باشند، اما وقتی در آیه می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ - و شماها»، همگان را مخاطب گرفته و شامل می‌شود، نه فقط انبیا یا اوصیا و اولیای الهی را، که اگر چنین باشد، «السابقون» در متأخرین فقط یک نفر خواهد بود و آن هم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشند.

**ج -** چه در میان انبیا و اولیای الهی و چه در میان سایر مردمان، اهل سبقت در ایمان و تقوا، میان امت‌های قبلی، به مراتب بیشتر از امت‌های بعدی بوده و هست. به عنوان مثال: در میان انبیای الهی، هیچ پیامبری در عصر خودش و در نبوتش تنها نبود و خداوند متعال انبیای دیگری را با او همراه ساخته بود تا دینش را گسترش دهند. چنانچه زمان حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)، حضرت لوط نیز بود و یا حضرت هارون با حضرت موسی (علیه‌السلام) همراه شد و حضرت یعقوب (علیه‌السلام) نیز با حضرت یوسف (علیه‌السلام) معاصر و یار ایشان بودند و یا ۱۲ نفر حواریین، همگی با هم در کنار حضرت عیسی (علیه‌السلام) بودند. بسیاری از این ۱۲۴ هزار نبی الهی، هم دوره‌ی هم بودند، اما خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد مصطفی (صلوات علیه و آله)، تنها نبی و رسول زمان خود بودند و بعد از ایشان نیز باب نبوت و نزول وحی بسته شد.

در کنار پیامبر (صلوات الله علیه و آله)، شخصیت‌های معصومی چون حضرات علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام و نیز بزرگانی چون: خدیجه‌ی کبری، سیدالشهداء حمزه، بلال حبشی، سلمان، ابوذر، حجر بن عدی، عمار و ... بودند، اما در کنار حضرت علی (علیه‌السلام) این تعداد از یاران و صحابه‌ی صدیق کاهش یافتند - در کنار امام حسن (علیه‌السلام) به مراتب کاهش یافتند، اما هنوز امام حسین (علیه‌السلام) در کنار ایشان بودند - در رکاب امام حسین (علیه‌السلام) کل یاران در رکاب به کمتر از صد نفر رسید - در زمان امام سجاد (علیه‌السلام)، فرمودند: پدرم با ۷۲ نفر قیام کرد، من اگر ۷ نفر داشتم قیام می‌کردم و ...

**د -** امروزه نیز همین طور است. به عنوان مثال چند نفر امثال سبقت‌گیرندگانی که در کنار و رکاب امام خمینی<sup>(ره)</sup> یاری و جهاد می‌کردند، مانند: شهید آقا مصطفی، شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید آیت الله دستغیب، شهید آیت الله مدنی، شهید آیت الله صدوقی، شهید آیت الله قاضی طباطبایی ... و سایر آیات عظامی که ترور شدند، یا شخصیت‌هایی چون: شهید چمران، شهید باهنر، شهید رجایی، شهید صیاد شیرازی و ...، در کنار و رکاب رهبر معظم انقلاب، امام خامنه‌ای وجود دارند؟ شاید حوزه‌ها نیز هر صد سال یک بار بتوانند چنین شخصیت‌های بارزی تحویل جامعه‌ی انسانی بدهند.

**ه -** همچنین وقتی سخن از «ناس»، یعنی مردم به میان می‌آید، ما نباید فقط تعداد قلیل خودمان را که در یک جا جمع شده‌ایم ببینیم، بلکه باید کل جهان را مطالعه نماییم. امروز در میان ۷ میلیارد انسان (و البته مدعی علم و دانش) در روی زمین، فقط نزدیک به دو میلیارد مسلمان وجود دارد «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ \* وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ». از این تعداد، عده‌ی بسیاری قرن‌ها در خواب غفلت فرو رفتند، عده‌ی بسیاری به ذلت اسلام معاویه‌ای و یزیدی زمانشان، که همان اسلام امریکایی، انگلیسی، صهیونیسم، یا اسلام انحرافی، اسلام غفلت، اسلام خرافاتی، اسلام ظاهری و ... است، تن دادند. عده‌ای بیدار شده و قیام کردند، عده‌ای دیگر از مسلمانان به دشمنی و جنگ با همان‌ها پرداختند ... و تازه حرکت بیداری اسلامی شروع شده است، اگر مصادره نشده و در نطفه خفه نگردد.

در میان نزدیک به دو میلیارد مسلمان، فقط نزدیک به نیم میلیارد (یعنی یک چهارم) اهل ولایت و امامت هستند، و در میان همه‌ی مسلمانان و نیز این عده، چه مقدار اهل سبقت در ایمان، تقوا، بصیرت، علم، جهاد و ... هستند و نسبت آنان به ۷ میلیارد چگونه می‌باشد؟! پس «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ \* وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ»

#### مرتبط:

■ [یادداشت: یاد باران امام خمینی<sup>\(ره\)</sup> / عظمت امت امام خامنه‌ای + عکس](#)

**سوال ۱۸:** با توجه به این که در قرآن کریم (سورة ابراهيم: ۱۴ الرَّحْمَن: ۴۶ ، النازعات: ۴۰)، برای خداوند تنها قائل به یک مقام شده و نه مقامات، پس چرا در دعای ماه رجب (اللهم انی اسئلك بمعانی...) برای خداوند مقامات قائل شده؟ آیا با قرآن تنافی ندارد؟ ۲- آیا دعای مذکور مختل النظام نیست؟ ضمایر دعا خیلی آشفته و ناهماهنگ است. (۱۸ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نباید وقتی یک سؤال در ذهن پیش می‌آید، محقق و پژوهشگر، نادانسته‌های خود را «علم محض» فرض کند و سریع با آن به قضاوت برخیزد و نتیجه بگیرد که ادعیه مختل النظام هستند و ضمایر فلان دعا آشفته و ناهماهنگ است!

اگر در آیهی قرآن کریم لفظ «مقام» آمده و در دعای رجبیه لفظ «معانی» آمده، چطور نتیجه گرفته می‌شود که منظور از «معانی» همان «مقامات» است؟! و به ویژه توسط کسانی که قائل به همین ظواهر کلمات و الفاظ هستند و یا تعداد تکرار آنها را به شمارش درمی‌آورند؟!

شما عزیزان دقت نمایید که بدترین شیوهی رجوع و تلاوت قرآن، همین اکتفای به ظاهر است که روش و نتیجهی «حسبنا کتاب الله» می‌باشد که امروزه نیز فقط شیوهی وهابیت در برخورد با وهابیت است (که البته در برخی از کلاس‌ها، بدون آن که نام وهابیت را بیاورند، همان شیوه را القا می‌کنند).

اما در عین حال اگر کسی برخورد این چنینی با آیات و حتی الفاظ دارد، دیگر نباید «مقام» و «معانی» را به یک معنا بگیرد و بگوید که دعا با قرآن منافات دارد یا ضمایرش آشفته است!

**الف -** کلمه‌ی «مقام» اسم مکان است، مکانی که کسی یا چیزی در آن ایستاده باشد. اما در بسیاری از موارد، صفات و احوال چیزی مجازاً، محل و قرارگاه آن چیز اعتبار می‌شود، و به آن صفات و احوال نیز مقام و منزلت اطلاق می‌شود. بدیهی است که اگر فرمود: «مقام رب»، منظور این نیست که خدا جسمیت دارد (دیدگاه وهابیت) و در جایی ایستاده است. چنانچه ما نیز در فارسی می‌گوییم: مقام مادر، مقام پدر، مقام استاد و ...

**ب -** اما «معنی» یعنی: ۱- قصد شده، مقصود و مراد. ۲- مفهوم کلام، مفهوم سخن. ۳- حقیقت. ۴- باطن، راه و باطن حقیقت. (المعجم).

حال اگر در دعای رجبیه آمده:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وِلَاةُ أَمْرِكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمَعْلُونُونَ لِعَظَمَتِكَ»

ترجمه: خدایا از تو درخواست می‌کنم، به حق معانی (مقصود، باطن و حقیقت) تمام دعا‌هایی که متولیان امرت تو را به آن می‌خوانند، آنان که امین راز تو هستند، و به امر تو شادند، و بیان‌کنندگان نیرویت و آشکارکنندگان بزرگیت می‌باشند.

چه ربطی به کلمه‌ی «مقام» در آیات مذکور دارد؟!

**ج -** و اما در خصوص آیات مذکور در سؤال و نیز ادعای این که در قرآن فقط یک مقام برای خدا قائل شده است نیز به نکات ذیل دقت فرمایید:

**ج/۱-** در دو آیه می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» (النازعات، ۴۰) و نیز (الرحمن، ۴۶)

ترجمه: و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگار خود و از ایستادن در برابر او ترسیده و نفس را از هواها منع کرده ...

## ج/۲ - در یک آیهی دیگر می‌فرماید:

«وَلْتَسْكِنْتُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ» (ابراهیم، ۱۴)

ترجمه: و قطعاً شما را پس از ایشان در آن سرزمین سکونت خواهیم داد این برای کسی است که از ایستادن [در محشر به هنگام حساب] در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد.

**توضیح:** در دو آیهی اول، به مقام ربوبیت الهی متذکر شده است و در آیهی سوم هیچ یک از اسما و صفات را قید نموده و «مَقَامِي - مقام من» فرموده است. چرا که در این آیه بحث از محشر و قیامت است و در قیامت انسان در مقابل خدا قرار می‌گیرد، نه آن که فقط مقابل الوهیت، ربوبیت یا رحمانیت قرار گرفته باشد. (پس اگر کلمه‌ای و شمارشی هم برخورد کنید، تا اینجا دو مقام شد، نه یک مقام)

**د -** «خداوند یک مقام دارد» جمله‌ی غلطی است و اگر بخواهد به آیات قرآن استناد نماید، غلط اندر غلط می‌شود. خداوند یک مقام دارد یعنی چه؟ یعنی فاقد مقامات دیگر است؟! این که نقص و حد و ضعف است.

پس نه تنها با این دعا نه اختلالی در نظم عالم پیش آمده و نه آشفتگی در ضمائر، بلکه عین توحید و بیان معارف بلند و ژرف قرآنی می‌باشد.

بیان شد که به اسماء و صفات مجازاً مقام اطلاق می‌گردد، پس چنانچه همه‌ی اسماء نیکو از آن خداست، جمیع مقامات نیکو، برتر و احسن نیز از آن خداوند متعال است. مانند: مقام ربوبی، مقام الوهی، مقام کبریایی، مقام رحمانی و ... .

اسما و صفات الهی نیز عین ذات او هستند و تجزیه و ترکیب بردار نمی‌باشند که تعداد یا حد آنها به شمارش آید و بگویند اسمش یا مقامش یکی است، یا دو تا است یا ... . همه جلوه‌های یک ذات است.

اسم یعنی نشانه. پس اگر اسم إله را بردید، الوهیت او را قصد کرده‌اید - اگر اسم ربّ را بردید، ربوبیت او را قصد کرده‌اید - اگر اسم رازق یا رحمان را بردید، رزاقیت و رحمانیت او را نموده‌اید و هر اسمی که ببرید خود او را صدا، ندا و دعا کرده‌اید:

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (الإسراء، ۱۱۰)

ترجمه: بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید، برای اوست نام‌های نیکوتر و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن و میان این [و آن] راهی [میانه] جوی.

**ه -** پس هر چند همه‌ی اسماء و صفات الهی، مقامات الهی هستند، اما در عین حال هیچ ربطی به دعای رجبیه و جمله‌ی «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَوَلَا أَمْرِكَ» ندارد که گفته شود در این دعا به مقامات اشاره شده و خدا یک مقام دارد. در این دعا خداوند را قسم می‌دهد به «معانی و حقایق» اسمایی که اولیای امر و امنای اسرار الهی، خدا را به آن می‌خوانند و نه فقط ظاهر لفظ آن اسماء (که معمولاً ما خدا را با همین ظواهر الفاظ و بدون درک و قصد معانی می‌خوانیم).

**سوال ۱۹:** سیر تدوین قرآن چگونه بود و آیا قرآن به همین شکل و ترتیب سوری که نزد ماست بوده است؟  
(مهندسی عمران/تهران) (۲۲ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی و مشهود است که ترتیب نزول آیات و سور به ترتیب مندرج در قرآن‌های امروزی نبوده است. چنان که همگان می‌دانند اولین آیهی نازل شده در روز مبعث، «**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**» می‌باشد و طبق روایات، آخرین سوره‌ی کامل نازل نیز «النصر» می‌باشد. چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «اول ما نزل علی رسول الله (ص) بسم الله الرحمن الرحيم اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ و آخر ما نزل علیه: إِذَا جَاءَ تَصْرُ اللَّهُ» (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲۸) و طبق مستندات و تفاسیر، آخرین آیهی نازل، همان آیهی اکمال دین و اتمام نعمت است.

البته اقوال دیگری نیز دال بر اول بودن سوره‌ی حمد نیز آمده است، که شاید اشاره به نزول دفعی در شب قدر نیز داشته باشد و مفسرین بسیاری از اهل تشیع و تسنن دلیل آورده‌اند که چون ایشان از همان ابتدای بعثت، با خانواده‌ی کوچک خود اقامه‌ی نماز می‌نمود و هیچ گاه نماز بدون قرائت سوره‌ی حمد نبوده است، پس اولین سوره‌ی نازل، همین سوره حمد می‌باشد.

اما در نگارش و تدوین مسئله متفاوت است. اولین نگارش و تدوین در همان عصر وحی آغاز گردید. بنا به مستندات تاریخی، دست کم ۴۵ نفر در میان امت که از سواد نوشتن برخوردار بودند، وحی را کتابت می‌نمودند که شاخصترین و اعلم آنها حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بودند و گمراه‌ترین آنها نیز معاویه بن ابی سفیان و عبدالله بن سعد بن ابی سرح (برادر رضاعی عثمان) بودند که عاقبت اولی به امام کشی و قتل و جنایت کشیده شد و عاقبت دومی به ارتداد کامل. اغلب این افراد که کاتبین وحی قرار گرفته بودند، نوشته‌جات خود بر روی پوست، سنگ و چوب را می‌آوردند و نزد حضرتش (صلوات الله علیه و آله) قرائت می‌نمودند تا اگر خطایی دارد، اصلاح شود.

اما پس از رحلت ایشان، تدوین و تألیف قرآن کریم، دستخوش تحولاتی گردید، از جمله آن که خلیفه‌ی اول، به خاطر مواجه با قتل و ریشه‌کنی حافظان و حاملان قرآن [که ۷۰ تن از قاریان قرآن در جنگ با مسیلمه‌ی کذاب و صدها نفر در جنگ‌های قبل از آن کشته شده بودند] دستور داد تا مصحف‌ها در یک جا و بین دو جلد جمع‌آوری گردد. خلیفه‌ی دوم نیز آن قرآن مصحف شده در زمان ابوبکر را در اختیار دخترش حفصه قرار داد. عثمان نیز دستور داد تا همه‌ی قرآن‌ها جمع‌آوری و حتی قرار بر اقوالی سوزانده شود و فقط یک قرآن باقی بماند و بهانه‌ی پیدایش خطوط و نگارش متفاوت و خوف از تغییر و تحریف آیات در نگارش و خواندن بود.

در این میان، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، اولین کسی است که قرآن کریم را طبق آنچه مستقیم از شخص پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) اخذ می‌نمود، با خط کوفی به نگارش درآورد و بدین ترتیب به وصیت ایشان عمل کرد. ایشان که بسیاری از این نوشته‌جات را نیز جمع‌آوری کرده بودند، چنین وصیت نموده بودند: «**يَا عَلِيُّ! الْقُرْآنُ خَلْفَ قَرَأَشِي فِي الصُّحُفِ وَالْحَرِيرِ وَالْقَرَاتِيسِ فَخَذُوهُ وَاجْمَعُوا وَ لَا تُصَيِّغُوهُ** - ای علی! قرآن در پشت بستر من در صحف (انواع الواح)، حریر، و کاغذها قرار دارد، آن را جمع آوری کنید و ضایع نسازید».  
(بخارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۸۹، ص ۴۸)

اما در زمان خلیفه‌ی دوم، قرآن ایشان را نپذیرفتند و مدعی شدند که نه خودت را می‌خواهیم و نه قرآن و نه علمت را «حسبنا کتاب الله»، کتاب خدا نزد ما هست و همین برای ما کافیست. لذا ایشان نیز در پاسخ فرمودند: «هان! سوگند به خدا! از امروز به بعد، هرگز آن را نخواهید دید، فقط بر من لازم بود که پس از فراهم کردن و جمع نمودن آن، شما را آگاه سازم تا آن را بخوانید».

قرآن تدوین شده توسط ایشان، به ترتیب نزول مکی و مدنی و نیز به همراه با شأن نزول آیات و تفسیر برخی از آیات از زبان رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) بود.

البته ایشان در بحثی که با طلحه و زبیر داشتند، همین قرآن موجود میان مسلمانان را مورد تأیید قرار داده و امر به تلاوت و پیروی از آن نموده و می‌فرمایند:



«... أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَى وَصِيِّي وَ أَوْلَى النَّاسِ بَعْدِي بِالنَّاسِ ابْنِي الْحَسَنَ ثُمَّ يَدْفَعُهُ ابْنِي الْحَسَنَ إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ ثُمَّ يَصِيرُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ حَتَّى يَرِدَ آخِرُهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ...»

( بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۴۲ )

«... رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرموده تا قرآنی که جمع آوری نمودم را نزد برترین و سزاوارترین انسان بعد از خودم برای زمامداری مسلمانان، که فرزندم حسن باشد، تحویل دهم. او نیز به حسین تحویل دهد و در نزد اوصیا، یکی پس از دیگری، قرار گیرد تا آخرین آنها به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برگرداند...»

سپس مصحف های دیگری توسط اهل بیت (علیهم السلام) و یا سایر کاتبین به خط های متفاوت نوشته شده که برخی از صفحات نسخ آن (حتی منسوب به اهل بیت (علیهم السلام)) هنوز باقی است.

پس قرآن فعلی که در دست ما مسلمانان قرار دارد، بی کم و کاست و زیادت، همان آیات نازل شده می باشد، هر چند که ترتیب نگارش و تدوین آن، با ترتیب نزول متفاوت است.

WWW.X-SHOBBHE.COM

**سوال ۲۰:** در قرآن کریم گاه برای خداوند ضمیر جمع (ما) به کار رفته است و گاه ضمیر مفرد (من)، آیا علت خاصی دارد؟ (مهندس معمار/تهران) (۳۶ آبان ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته کلام خداوند علیم و حکیم و فعل خدا (که کلامش نیز همان فعل اوست) همه تجلی علم و حکمت اوست، لذا دلیل یا حکمت دارد.

همان طور که در سؤال اشاره نمودید، در بسیاری از آیات، ضمایر به صورت جمع به کار رفته است، مانند: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ - ما تو را فرستادیم» - «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ - ما به تو اعطا کردیم» - «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ - ما انسان را خلق کردیم» (با دو ضمیر جمع در إِنَّا و نیز خَلَقْنَا) و همچنین در برخی از آیات ضمیر مفرد (من) آورده شده است، مانند: «أَنَا اللَّهُ - من الله هستم» - «ادْعُونِي - بخوانید من را» - «فَإِنِّي - پس همانا من».

**الف -** معمولاً هر کجا حق تعالی جلّ جلاله از خود و در رابطه‌ی با خود سخن می‌فرماید، ضمیر مفرد (من) به کار رفته است و شاید بیشترین تکرار ضمیر مفرد «من» در آیه‌ی ذیل باشد که خطاب به حضرت موسی (علیه‌السلام) است، هنگامی که به کوه طور و وادی طوی رفت و خداوند متعال با او سخن فرمود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: منم من (یا به درستی و یقین که منم) خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.

در آیه‌ی مذکور کلمات و ضمایر «إِنِّي» - «أَنَا اللَّهُ» - «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» - «فَاعْبُدْنِي» و نیز «لِذِكْرِي»، همه ضمایر مفرد (من) هستند.

البته آیات دیگری نیز با ضمیر مفرد می‌باشند، مانند:

«إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْتًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي عَفُورٌ رَّحِيمٌ» (التمل، ۱۱)

ترجمه: لیکن کسی که ستم کرده سپس بعد از بدی نیکی را جایگزین [آن] گردانیده [بداند] که من آمرزنده‌ی مهربانم.

**ب -** معمولاً هر کجا سخن از فعل خدا در رابطه با خلق است، ضمیر جمع (ما) به کار رفته است، مانند:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (الفتح، ۸)

ترجمه: [ای پیامبر] ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده‌ای فرستادیم.

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوتِرَ» (الکوثر، ۱)

ترجمه: ما به تو کوثر (چشمکه خیر کثیر) اعطا کردیم (بخشیدیم).

پس یک فرق اساسی در این دو دسته از آیات، سخن از ذات مقدس در رابطه با خودش و سخن از فعل ذات در رابطه با مخلوق می‌باشد.

**ج -** در سخن از فعل ذات، که متوجه خلق است، چند اصل رعایت شده است:

**اول:** اصول ادبیات عرب و اصول کلی محاوره در زبان‌های متفاوت، در غالب زبان‌ها رسم بر این است که ضمیر جمع، برای نشان عظمت، بزرگی، احترام و حتی سلطه بر مخاطب و یا موضوع نیز به کار می‌رود. چنانچه ما نیز در فارسی، معمولاً به مقام بزرگتر، به جای «تو»، از ضمیر «شما» استفاده می‌کنیم. اما وقتی خداوند را مخاطب قرار می‌دهیم، به رغم بزرگی و عظمت و کبریایی و سلطنت، ضمیر مفرد (مثل: ایاک نعبد - یا أنت) به کار می‌بریم، تا ضمیر وحدانیت را حفظ کرده باشیم، مضاف بر نزدیکی و صمیمیت.

لذا در آیاتی که مخاطب و موضوع مخلوقات هستند، ضمیر جمع (ما) به کار رفته است.

**دوم:** خلقت گاهی بدون وساطت هیچ اسبابی است یا به قولی بر قاعده‌ی «کن فیکون» می‌باشد که به اصطلاح مربوط به «عالم امر» است، چنانچه می‌فرماید: درباره‌ی روح از تو می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».

امور دیگری در خلقت، با اسباب و وسایل بسیاری انجام می‌پذیرد، هر چند که فاعل خداوند متعال است. چنانچه آدم را از گل آفرید و نسل او را از نطفه، علقه، مضغه و ... - یا مرگ را خدا می‌رساند و جان را او تحویل می‌گیرد، لذا می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (الزمر، ۴۲) - اللَّهُ جان‌ها را به هنگام مرگشان می‌گیرد»، اما متذکر می‌گردد که این گرفتن جان، اسباب و وسایلی دارد، لذا در آیه‌ای دیگر به آن اسباب و وسایل اشاره نموده و می‌فرماید: «يَتَوَقَّأَكُم مَلِكُ الْمَوْتِ (السجده، ۱۱) - بگو فرشته‌ی مرگ جانتان را می‌ستاند» و در آیه‌ی دیگری می‌فرماید که این ملک الموت، فقط یک فرشته به نام حضرت عزرائیل (علیه السلام) نمی‌باشد، بلکه او جنودی و لشکریانی دارد و برای مرگ هر کس، فرشته‌ی مرگی گمارده شده است.

«الَّذِينَ تَتَوَقَّأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَائِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءِ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (التحل، ۲۸)

ترجمه: همانان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند پس از در تسلیم درمی‌آیند [و می‌گویند] ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم آری خدا به آنچه می‌کردید داناست.

از این رو در بسیاری از آیات که به فعل خداوند متعال اشاره و توجه دارد، ضمیر جمع (ما) به کار رفته است، تا ضمن بیان عظمت و سلطنت و کبریایی بارینتعالی، توجه را به قوانین علت و معلول و نیز سبب‌ها و اسباب در کارگاه آفرینش جلب نماید.

و البته حکمت‌های دیگری نیز دارد.

**سوال ۲۱:** آیا آیه و حدیثی برای عذاب داشتن بد حجابی داریم؟ آن قدر عادی شده که آدم فکر می‌کند لابد گناهی ندارد، آیا خدا برای چهارتا تار مو کسی را عذاب می‌کند؟ (۴ آذر ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر چه از سوی خدا امر و نهی شده است، نافرمانی‌اش منجر به عذاب می‌گردد و ضرورتی ندارد که حتماً در مقابل هر باید و نباید، یک بار تکرار شود که اگر نافرمانی کنید، عذاب می‌شوید.

هر چند آیات بسیاری در خصوص حجاب و عفت از یک سو و ضرورت بندگی و اطاعت خدا در همه‌ی موارد از سوی دیگر وجود دارد و هر چند احادیث بسیاری نیز به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به گناه تحریک نامحرم و ... تصریح نموده است؛ اما آیا باید برای هر حرکتی حتماً آیه و روایت مستقیمی وجود داشته باشد؟ اگر چنین است: مگر آیه و روایتی وجود دارد که بدحجابی منع و عذابی ندارد و یا به آن تشویق و ترغیب کرده‌اند که بندگان مسلمان خدا، به راحتی به سراغش می‌روند؟! چرا اینجا دنبال آیه و روایت نمی‌گردند؟! اگر کسی این همه پایبند به آیه و حدیث است، باید در انجام دادن نیز ببیند که آیا طبق آیات و احادیث مجاز به انجام هست یا خیر؟

**الف -** حتماً لازم نیست که انسان برای هر خلافی به دنبال یک آیه یا حدیث بگردد، حکم عقل و شعور نیز خودشان مبین هستند. چنانچه فرمود پلیدی و زشتکاری و نیز درستی و پرهیزکاری انسان را به خودش الهام کرده است: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۸)

امروز ما نمی‌پرسیم آیا آیه و یا حدیثی وجود دارد مبنی بر این که در صورت کسی عطسه نکنیم یا دستمان را قبل از غذا بشوییم؟! چرا سؤال نمی‌کنیم؟ چون بسیار واضح و روشن است.

جامعه‌ای که امروزه آلودگی هوا، آلودگی مکان یا ظروف، آلودگی غذا و حتی آلودگی صوتی و مضرات آنها را درک می‌کند و این همه زحمت و پول صرف آموزش، آگاهی بخشی، تبلیغ و برطرف کردن آنها می‌کند، چطور ممکن است آلودگی اخلاق و آن هم اخلاق اجتماعی را درک نکند؟! آیا خودآرایی زن به گونه‌ای که خود را محرک شهوت مردان کند و نیز تحریک هر رهگذری، آلودگی نیست و پیامد ندارد؟!!

آیا تخریب شخصیت دختران و زنان، تخریب اخلاق پسران و مردان و بالتبع مفاسدی که امروز در جامعه‌ی خودمان که یکی از سالمترین جوامع است، شاهد می‌باشیم، به حکم وحی، حدیث، عقل، علم و حتی شهود، مضر و مُهلک نمی‌باشد؟!!

**ب -** هیچ موقع با احکام الهی و نیز پاداش یا کیفر الهی، نباید کیلویی، متری، وزنی یا عددی برخورد نمود.

اگر کسی چنین فرض کند که خدا به خاطر چهارتا تار مو کسی را عذاب نمی‌کند، همین قاعده را می‌تواند به تمامی معاصی تعمیم دهد و بگوید: برای چهارتا جمله‌ی دروغ، دو تا غیبت، سه بار فتنه در خانواده یا جوامع بزرگتر، یک بار (العیاذ بالله) زنا، چند تومان ربا، چند دست قمار و ... نیز عذاب نمی‌کند؛ آیا این به استهزاء گرفتن تمام دین نیست؟ مضاف بر گناه بزرگتر که تحریف دین و جایگزینی خود به جای خداست، که برای چه مقدار معصیت عذاب می‌کند و برای چه مقدار عذاب نمی‌کند؟

**ج -** پسر و دختر دقت داشته باشند که وقتی بیان می‌شود چنین کنید یا چنان نکنید [که همه به نفع خودمان و ملزومات رشد کمالی خودمان است]، حکم خداست، پس وقتی رعایت نمی‌شود، کم یا زیاد، حکم نافرمانی خدا و طغیان در بندگی دارد و این خود بزرگترین گناه است. لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «بزرگترین گناه، همان گناهی است که مرتکبش آن را سبک بشمارد». پس مسئله‌ی اول، همان تَمَرّد است، نه چند تار مو.

مسئله‌ی دوم، حلال کردن حرام خدا و عادی‌سازی یک معصیت در جامعه است که اصلاً گناهِش با تعداد تارهای مو قابل قیاس نمی‌باشد. به قول خودتان (متن سؤال)، آن قدر رواج یافته که انسان گمان می‌کند که هیچ گناهی ندارد!

آیا عادی سازی یک جرم، یک بزه، یک خلاف و یک گناه، در یک جامعه، آن هم جامعه اسلامی، گناهی بزرگ نمی باشد؟

گاهی یک گناه، در نظر فرد یا حتی جامعه، کوچک، طبیعی و حتی روال به نظر می رسد، اما عواقبش بسیار بزرگ است. مگر امام حسین (علیه السلام) نفرمود که علت مقابله شما با من، همان گوشت حرام (از لقمه حرام) است که زیر پوستتان جمع شده است؟! آیا کسی که لقمه حرام می خورد، به باور یا حتی خیالش می رسد که ممکن است نتیجه و عواقبش به امام گُشی نیز برسد؟!

آیا غیر از این است که امروز بدحجابی، خود یکی از ابزار مخالفت های سیاسی است؟ آیا جرج بوش و سایر حکام جور، رواج بدحجابی را در دستور کار خود برای مقابله با نظام اسلامی و مردم مسلمان قرار نداده اند؟

پس احکام الهی حکمت هایی بسیار فراتر از مضرات کمی که برای چهارتا تار مو شناخته ایم دارد. پس مسئله چهار یا چهل تار مو نیست. اگر فقط مسئله همین باشد، معلوم است که پوشاندنش بسیار راحت تر از بیرون ریختنش می باشد.

### آیه و حدیث:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (الأحزاب، ۵۹)

ترجمه: ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: جلابیبها (روسری های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند. این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است و خداوند همواره غفور و رحیم است.

**\*- رسول خدا (صلوات الله علیه و آله)**، از حضرت جبرئیل (علیه السلام) سوال نمود: آیا فرشتگان خنده و گریه دارند؟ جبرئیل فرمود: بله. (یکی از جاهایی که فرشتگان می خندند) زمانی است که زن بی حجابی و بدحجابی می میرد، و بستگان او را در قبر می گذارند و روی آن زن را با خشت و خاک می پوشانند تا بدنش دیده نشود. فرشتگان می خندند و می گویند: تا وقتی که جوان بود و با دیدنش هر کسی را تحریک می کرد و به گناه می انداخت (پدر و برادر و شوهرش و... از خود غیرت نشان ندادند) و او را نپوشانند، ولی اکنون که مرده و همه از دیدنش نفرت دارند او را می پوشانند.

**\*- رسول خدا در حالی که به شدت می گریست و از شهود احوال مردمان در جهنم می فرمود فرمود: ... در معراج زنی را دیدم که از موهای سرش در دوزخ آویزان بود، و مغزش به جوش و غلیان آمده بود! ... آن زنی که به مویش آویزان بود، زنی است که موی خود را از مردان نمی پوشاند. (شیخ صدوق - حدیث معراج)**

**\*- امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: شایسته است زن در حجاب کامل نگهداری شود تا حالتش نیکو و زیبایی اش پایدار بماند و نگاه و تعرض هوسرانان زیبایی اش را نابود نکند. (بحار الانوار ۱۰۳)**

### نکته:

اگر مسلمان خدایی ناکرده دچار معصیتی شد، باید توبه و استغفار نماید، نه این که به دنبال توجیه باشد، چون همین توجیهات او را به گناهان دانسته و نادانسته بسیار بزرگتر می کشاند.

**سوال ۲۲:** آیا در احادیث و روایات، درباره تعارف کردن مطلب یا دستورالعملی داریم؟ در صورت مثبت بودن لطفاً سند ارایه فرمایید. (۵ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تا «تعارف» را چه معنا کنیم و منظور از «تعارف کردن» چه باشد؟

گاه کلمات و واژگانی در غیر از معنا و جایگاه اصلی خودشان در یک فرهنگ، محاوره و یا گویشی مصطلح می‌شوند و محقق به هنگام جستجو و مطالعه، چون دنبال عین آن کلمه می‌گردد، به نتیجه‌ای نمی‌رسد. از جمله این کلمات یا واژگان، همین کلمه‌ی «تعارف» است.

تعارف در اصل از ریشه «عَرَفَ» گرفته شده است که به معنای «شناخت» [مثل معرفت و عرفان] و یا امر پسندیده [مثل امر به معروف] به کار می‌رود که این معنای دوم نیز در همان «شناخت و شناساندن» امر یا امور پسندیده ریشه دارد. چنانچه در قرآن کریم، واژه‌ی «تعارف» به معنای شناخت به کار رفته است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن بیافریدیم، و شما را شاخه‌ها و تیره‌ها کردیم تا یکدیگر را بازشناسید. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. همانا خدا دانا و آگاه است.

واژه‌ی «عَرَفَ» نیز ریشه در معنای «شناخت» دارد. نه فقط در آداب و سنن فرهنگی، بومی و ملی، بلکه در احکام نیز چنین است. به عنوان مثال: اگر ندانستیم این آب مضاف است یا نیست، می‌گویید: اگر نزد عَرَف مضاف است، احکام مضاف بر آن مترتب است، یعنی اگر «عَرَف» آن را مضاف می‌شناسد، پس حکم مضاف دارد.

حال با توجه به مقدمه‌ی فوق، به موضوع «تعارف» با توجه به معنای مصطلح و عَرَفی آن در فرهنگ، ادبیات و رفتار خود بپردازیم:

**الف - تعارف،** اگر «آگاهی بخشی به یک امر پسندیده»، مثل دعوت به میهمانی، دعوت به غذا، دعوت به نشستن در جایی خاص به عنوان احترام میهمان یا بزرگتر، دعوت به تقدم در ورود و خروج ... و هر دعوت پسندیده‌ی دیگری باشد، به حدّش خوب است و در فرهنگ اسلام نیز به اشکال مختلف آن اشاره و سفارش شده است. [هر چند که کلمه‌ی تعارف، در آن دیده نشود]. چنانچه در اخبار و روایات بسیار شنیده‌ایم که حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)، سعی می‌کرد تا حد امکان، تمامی وعده‌های غذایی خود را با دیگری یا دیگران بخورند، لذا لابد آنان را دعوت به طعام می‌نمود. یا به اصطلاح خودمان به آنها تعارف می‌نمودند.

### روایت:

عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: همراه امام صادق (علیه‌السلام) غذا تناول می‌کردیم که سینی پلویی برایمان آوردند. ما با کُندی می‌خوردیم. فرمود: «نشند! با محبت‌ترین شما نسبت به ما، کسی است که نزد ما بهتر (راحتتر) بخورد.

وی افزود: با این حرف، من ریزه‌های سفره را هم برداشتم و خوردم. امام فرمود: «حالا شد». و برایمان روایت کرد که از طرف انصار، سینی پلویی برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هدیه آوردند. پیامبر، سلمان و مقداد و ابوذر - رضی الله عنهم - را هم دعوت کردند. آنها در خوردن، کُندی می‌کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «نشند! با محبت‌ترین شما نسبت به ما، کسی است که نزد ما راحتتر (بی روی درباستگی و با لذت و جانانه) بخورد». پس آنها راحتتر، به خوردن ادامه دادند. امام صادق (علیه‌السلام) آنگاه، فرمود: «خدا رحمتشان کند و از ایشان خشنود باشد و بر آنان درود فرستد!». (الکافی: ج ۶، ص ۲۷۸)



**ب -** همین یک روایت که مشابه آن بسیار است، نه تنها تصریح به تعارف به عنوان دعوت دارد، بلکه بیانگر این مهم است که تعارف [چه از سوی تعارف کننده و چه از سوی تعارف شونده] باید از روی راستی و صدق و نیت قلبی باشد. لذا تعارفی که مبتنی بر دروغ، ریا، خودشیرینی ... و خلاصه غیرواقع باشد، بسیار بسیار بد است.

البته گاهی انسان «حیا» می‌کند، این دیگر نامش «تعارف» نیست. مثلاً حیا می‌کند که به میهمانش بگوید: دیگر ساعت و میزان میهمانی و پذیرایی تمام شد، باید بروی تا من به سایر کارها یا استراحتم برسم. چنانچه پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) نیز در این امر حیا می‌نمودند و دیگران نیز از روی محبت و نیز جهل در اصول آداب معاشرت، رعایت نمی‌نمودند و وقتی جمع می‌شدند و دعوت یا تعارفی را استجابت می‌کردند، ساعت‌ها می‌نشستند، لذا آیه نازل شد که او حیا می‌کند، اما خدا در بیان حق، حیا و تعارفی ندارد:

«بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاطِرِينَ إِنَّا هَذَا دُعَيْتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ دَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ دَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» (الاحزاب، ۵۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر وارد نشوید مگر آنکه برای (خوردن) طعامی به شما اذن داده شود بی‌آنکه (زودتر رفته) منتظر وقت رسیدن آن (طعام) باشید - ولیکن آنگاه که دعوت شدید وارد شوید و چون غذا خوردید پراکنده گردید - و بی‌آنکه (پس از خوردن) سرگرم صحبت شوید، زیرا آن (رفتار شما) پیامبر را می‌رنجاند و از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید) و (لی) خداوند از بیان حق (و وظایف شما) شرم نمی‌کند، و چون متاعی (از وسایل زندگی) از آنان (زنان پیامبر) خواستید از پشت پرده بخواهید، که آن پاکیزه‌تر است برای دل‌های شما و دل‌های آنان. و شما را نرسد و جایز نباشد که پیامبر را اذیت و آزار رسانید و نه هرگز همسران او را پس از او به همسری گیرید، مسلماً آن (کار) نزد خداوند بس بزرگ است.

### تعارفات دروغ:

متأسفانه فرهنگ تعارفات دروغ بین ما بسیار رواج دارد. به عنوان مثال:

**\* -** دوست یا همکارش را درب منزل دیده و قسم می‌خورد: «به خدا اگر نیایی تو، ناراحت می‌شوم»، در حالی که خودش هم می‌داند که اگر تو بیاید ناراحت می‌شود، چرا که نه خودش و نه خانواده‌اش اکنون آمادگی پذیرایی میهمان را ندارند.

**\* -** یا لباسی که خریده را به قوم و خویش یا دوستش نشان می‌دهد و او نیز تعریف کرده و می‌گوید: «مبارک است»، اما این دست برنمی‌دارد و اصرار پشت اصرار که «این را تو بردار و اگر برنداری، ناراحت می‌شوم»، در صورتی که می‌داند کلی پول این لباس را داده و اگر او بردارد، بدجوری دلخور و از تعارفش پشیمان می‌شود.

**\* -** وارد فروشگاه می‌شوید و کالایی را انتخاب می‌کنید و قیمت می‌پرسید، فروشنده نیم ساعت آیه و قسم می‌خورد که اصلاً قابل شما را ندارد و پول نمی‌گیرم. در حالی که دروغ می‌گوید، مغازه را باز کرده که جنس بفروشد و پول بگیرد.

### یک حکایت:

یکی از هم وطنان، پس از چندین سال زندگی در اروپا و دوری از وطن، به کشور بازگشته بود. برای خرید لباسی وارد فروشگاه (بوتیکی) شد، لباس را دید، پُرو کرد و برداشت. از فروشنده پرسید: چقدر باید بدهم؟ او نیز طبق تعارفات دروغ و معمول، اصرار می‌کرد که به خدا پول نمی‌گیرم، قابل شما را ندارد، اصلاً این هدیه-ی من به شما و ... - خلاصه طرف یکی دوبار را به حساب تعارف و احترام گذاشت و اصرار کرد، اما وقتی اصرار فروشنده را دید، خُب باور کرد و لباس را برداشت و خارج شد. قدمی بر نداشته بود که فروشنده با اخم‌های در هم کشیده و صدای خشن و لحن بد، جلوی همه‌ی مشتری‌ها فریاد زد: خانم کجا می‌ری؟ نمی‌خواهی پول لباس را بدهی؟! خریدار گفت: خودت اصرار کردی که این یک هدیه است! فروشنده گفت:

حالا ما یک تعارفی کردیم، شما باید لباس را بردارید و راه بیافتید - من چه آشنایی با شما دارم که به شما هدیه بدهم؟!

**پس** ادب، احترام، محبت، رعایت ارزش‌ها و فرهنگ جامعه خوب است و نباید به اسم بی‌تعارفی، بی ادب و بی‌نزاکت و بی‌فرهنگ شد، اما تعاریف نیز باید با صدق باشد و نباید مبتنی بر دروغ، ریا، به اصطلاح خالی‌بندی و ... باشد.

بله، صاحبخانه حیا می‌کند، اما میهمان باید رعایت کند - میهمان حیا می‌کند، صاحبخانه باید در تعارف از روی صدقش، خجالت او را بریزد؛ تا با هم از روی صدق و محبت بی‌تعارف شوند:

### روایت:

**\*- عنبسة بن مصعب** نقل کرده است: نزد امام صادق (علیه السلام) رسیدیم، در حالی که قصد رفتن به مکه داشت. دستور داد سفره آوردند و برایمان گسترده. سپس فرمود: «بفرمایید» (یعنی دعوت یا به قول ما تعارف)، و ما شروع به خوردن کردیم. امام (علیه السلام) فرمود: «ثابت کردید، ثابت کردید! می‌گویند: دوستی افراد را از خوردنشان بشناسید». پس، خجالتان از بین رفت و خوردیم.

**\*- امام کاظم (علیه السلام)** فرمودند: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هرگاه برایش مهمان می‌آمد، غذایش را با او می‌خورد و دست از سفره نمی‌کشید تا آن که مهمان، دست می‌کشید. (الکافی: ج ۶، ص ۲۸۶، ح ۴)

**\*- پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)** فرمودند: از حقوق میهمان است که تا دم در، با او بروی و بدرقه‌اش کنی. (عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲، ص ۷۰، ح ۲۳۳)

اینها همه نمونه‌هایی از تعارفات صحیح و از روی صدق است.

**سوال ۲۲:** آیا حدیث «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، با رسالت انبیا که دعوت به یکتاپرستی است منافات ندارد، اساساً اخلاق چیست و عمل اخلاقی کدام است؟  
(کارشناسی برق/سمنان - چند کاربر گرامی دیگر) (۹ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اخلاق، چیز (شیء) نیست که بگوییم یا بیرسیم «چیست؟»، بلکه در یک کلمه «موضع‌گیری‌های» انسان است که از غرایز، ملکات و صفات باطنی انسان نشأت می‌گیرد. خواه موضع‌گیری نسبت به خداوند متعال و توحید باشد و یا نسبت به یک لیوان آب یا حتی یک برگ درخت.

از این رو حدیث شریف «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ - من برای کامل کردن مکارم اخلاق برگزیده شده‌ام»، نه تنها منافاتی با هدف اصلی رسالت، مبنی بر دعوت بندگان به خداشناسی و خدایپرستی ندارد، بلکه آن را شرح می‌دهد.

شاید ذکر مثال مبحث را روشنتر نماید. بیان شد که در یک کلام، «اخلاق یعنی موضع‌گیری».

**الف -** حال بینیم در آیات قرآن کریم، چند نوع موضع مردمان نسبت به خداوند متعال و نیز یکتاپرستی مطرح شده است:

برخی خدای عزوجل را شناخته و به او ایمان آورده‌اند - برخی او را بسیار دوست می‌دارند و با او رابطه‌ی محبّ و محبوب برقرار کرده‌اند و نه فقط عبد و معبود - برخی دیگر ایمان به قلبشان رسوخ نکرده، اما تسلیم شده و اسلام آورده‌اند، برخی کافر، برخی مشرک، برخی دشمن (خصیم) شده‌اند. برخی خودش را به عنوان مبدأ قبول دارند، اما به معادش ایمان ندارند - برخی دیگر (یهود) او را به عنوان خالقی که دستش بسته است (یدالله مغلوله) می‌شناسند - برخی او را متولد دانسته و برای او تجسم قائل می‌شوند (مسیحیت، یهودیت، وهابیت و ...)، برخی گمان می‌کنند که او را به صلیب کشیده‌اند و ... .

اینها همه «مواضع» مختلف در خداشناسی و خدایپرستی است و پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) فرمودند که برای «کمال اخلاق»، یعنی رساندن به بهترین مواضع مبعوث شده است.

**ب -** در مورد نبوت یا معاد و امامت نیز همین‌طور است. برخی اساساً خدا را قبول ندارند که پیامبرش را قبول داشته باشند - برخی خدا را قبول دارند و پیامبرش را قبول ندارند - برخی دیگر پیامبر را فقط نابه‌ای می‌شناسند که به خاطر رشد روحی و شخصی به حقایقی دست یافته است - برخی دیگر او را پیامبر دانسته، اما صاحب عصمتش نمی‌دانند و حتی ممکن است که بگویند هذیان می‌گوید - برخی دیگر معتقدند که او آمد و کتابی داد و رفت و دیگر وجودش هیچ تأثیری ندارد و ... . همین دسته‌بندی مواضع (اخلاق)، در مورد عدل الهی، ولایت، امامت، معاد و ... نیز وجود دارد و هم چنین نسبت به تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان، مواضع متفاوت است.

مواضع انسان‌ها نسبت به علم، سلامتی، حیات، دنیا، آخرت، زن، مرد، ازدواج، کسب و کار ... و حتی یک لقمه نان، می‌تواند متفاوت و حتی متضاد باشد. یکی در مقابل نامحرم قیودی دارد و یکی ندارد، یکی در قبال لقمه‌ی حلال قیودی دارد و یکی ندارد، یکی در مبارزه با ظلم انگیزه دارد و یکی ندارد ... و همه‌ی اینها مواضع (اخلاق) هستند، لذا فرمود: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ - من برای کامل کردن مکارم اخلاق برگزیده شده‌ام» - یعنی مبعوث شدم برای کمال نظری و کمال عملی انسان.

**ج -** از این رو، عمل اخلاقی، موضعی است که منطبق با جهان‌بینی توحیدی - اسلامی و احکام الهی در بُعد نظری و منطبق با شریعت (بایدها و نبایدهای در احکام الهی) باشد و برای رشد، کمال و قرب او انجام پذیرد.

## آیت الله جوادی آملی:

اخلاق در لغت: «غرایز، ملکات و صفات باطنی انسان «اخلاق» نامیده می‌شود و به رفتاری که از این خلیات ناشی می‌شود نیز «اخلاق» یا رفتاری «اخلاقی» می‌گویند. در يك تعريف کلی، «اخلاق» آن سلسله صفاتی است که در نفس و روح انسان، ثابت و ریشه‌دار است و منشأ صدور کارهای «نیک» یا «بد» می‌باشد. راغب اصفهانی درباره‌ی این واژه می‌نویسد: «خَلَقَ و خُلِقَ، در اصل یکی هستند، اما «خَلَقَ» به هیأت، شکل و صورت‌هایی که با چشم درک می‌شود، اختصاص یافته و خُلِقَ به قوا و سجایایی که با بصیرت درک می‌شود، مختص شده است» از مجموع سخنان لغویان برمی‌آید که «خُلِقَ» صفت و کیفیت درونی ثابت در نفس انسان است. همچنین اخلاق، که مفرد آن «خُلُق» و «خُلُق» می‌باشد، در لغت به معانی سرشت، سجه و طبیعت به کار رفته است.

بنابراین، مفهوم اخلاق در لغت چندان اختلافی نیست، سرشت، سجه یا طبیعت، همگی حکایت از يك امر نفسانی در انسان می‌کند که بر آن «خُلُق» اطلاق می‌شود. منظور ملکه یا هیئت نفسانی است. در نگاهی دیگر، واژه‌ی «اخلاق»، برای مشخص کردن معیارهای «رفتار نیک» به کار می‌رود... عمل اخلاقی به طور صریح یا غیرصریح، مجموعه‌ای از هنجارهای مشترک و مناسب را مورد ارجاع و استناد قرار می‌دهد. از این رو، باید گفت: اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است و گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلیات درونی انسان ناشی می‌شود، نیز اخلاق گفته می‌شود. «اخلاق» را از طریق آثار آن می‌توان چنین تعریف کرد: «گاه فعلی که از انسان سر می‌زند، شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری به طور مستمر از کسی سر می‌زند؛ مانند کمک به هموعان، این عمل، يك ریشه‌ی درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می‌نامند. از این رو، این مسکویه در کتاب «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق»، می‌گوید: «خلق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می‌کند، بی‌آنکه نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد.» فیض‌کاشانی نیز می‌گوید: «بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می‌شود.» از این رو، اخلاق را به دو بخش تقسیم می‌کنند: «ملکاتی که سرچشمه‌ی پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب که «ملکات فضیله» نامیده می‌شود، و آنهایی که منشأ اعمال بد است و به آن اخلاق بد و «ملکات رذیله» می‌گویند.»

**سوال ۲۴:** همجنس‌بازی چه حکمی در قرآن دارد و لطفاً نام سوره و شماره‌ی آیه را نیز اگر اطلاع دارید بنویسید. (دوم انسانی/کرج) (۱۰ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

«چه حکمی در قرآن دارد؟» را می‌توان به دو مقصود حمل کرد: یکی منظر «فقهی»، یعنی احکام حلال و حرام و مجازات آن چیست؟ و دیگری منظر نگاه و جایگاه. یعنی مثلاً قرآن به این رفتار چه نگاهی دارد و چه فرموده است؟

بدیهی است که «منظر فقهی» موضوع بحث ما نمی‌باشد، چرا که اولاً تمامی احکام فقهی در قرآن نیامده است، بلکه فرموده است از حضرت رسول اکرم (صلوات الله علیه و آله) اخذ کنید، مثل احکام رکعات نماز که اصلی‌ترین عبادت و ستون دین است - و دیگر آن که ما نوعاً فقیه و مجتهد نیستیم که بخواهیم با رجوع به قرآن کریم و حتی احادیث و سایر منابع، استنباط و استخراج و بیان احکام نماییم. لذا برای اطلاع از احکام جزایی همجنس‌بازی مردان یا زنان، باید به فقه رجوع کرد. این یک حقه‌ی وهابیت است که رایج کرده‌اند هر حکم فقهی را می‌پرسند در کدام سوره و آیه آمده است؟ چرا که آنان بدون هیچ حجتی به «حسینا کتاب الله» و ظاهر آیات بسنده کرده‌اند و ما به حکم خداوند متعال در آیات بسیار، تابع «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» هستیم و تؤول آیات و نیز شرح و بیان احکام را از آنان اخذ می‌کنیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده‌ی او و صاحبان امرتان (که جانشینان معصوم پیامبرند) اطاعت نمایید. پس اگر درباره‌ی چیزی (از امور دین یا دنیا) نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش برگردانید (اختلاف در دین را به وسیله‌ی فقیه و اختلاف در دنیا را به واسطه‌ی قاضی به کتاب و سنت بازگردانید) اگر ایمان به خدا و روز واپسین دارید، این (برای شما) بهتر و خوش‌عاقبتتر است.

اما در خصوص منظر دوم، یعنی نگاه به همجنس‌گرایی، مذمت و نکوهش و منع آن، مباحث بسیاری در قرآن کریم وجود دارد که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

### الف - نظام خلقت و آرامش

خلقت علیمانه و حکیمانه و بر اساس نظم است. رعایت این نظم در هر امری، موجب آرامش می‌گردد و عدم رعایت آن آرامش (تسکین) و بالتبع رشد در هر زمینه‌ای را مختل می‌سازد. از این رو می‌فرماید: شما را زوج (زن و مرد) آفریدم و برای شما همسری و عشق، محبت و جاذبه‌ی فی‌مابین را قرار دادم «لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» تا با آنها به آرامش دست یابید. پس هر گونه جایگزینی و هنجارشکنی در امور و روابط همسری که «زن‌اشوبی، همبستری یا جماع» از اهم آن است، سبب می‌شود که آرامش فردی [جسمی، روانی، روحی، اخلاقی، ایمانی و ...] به هم بریزد و بالتبع آرامش اجتماعی [اخلاقی، امنیتی، اقتصادی، حتی سیاسی و ...] نیز مختل گردد (چنانچه امروزه در امریکا و اروپا شاهد این ناآرامی فردی و اختلال اجتماعی هستیم):

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الروم - ۲۳)

ترجمه: و از نشانه‌های او این که از خودتان (نوع انسان، نه ملک یا جن یا حیوان) همسرانی برای شما آفرید تا در کنارشان آرام گیرید، و میانتان دوستی و مهربانی نهاد. آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است.

### هم جنس‌گرایی، جهالت و اسراف است:

بدیهی است که حرکت در جهت خلاف نظام آفرینش در هر امری و از جمله ارضای غریزه‌ی شهوت جنسی، از یک سو «جهالت» است و از سوی دیگر «اسراف».

جهالت است، چون عامل به آن نه تنها راه درست و کامل لذت و ارضای شهوت را نمی‌داند و به خلافی عمل می‌کند که حتی حیوان نمی‌کند، بلکه خلاف طبیعت خود و نظام خلقت حرکت می‌کند - پس این عمل او، صرفاً از روی شهوت نیست، بلکه در اصل از جهالت است:

«أَيُّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (التَّمَل، ۵۵)

ترجمه: آیا شما به جای زنان از روی شهوت با مردها درمی‌آمیزید [نه] بلکه شما مردمی جهالت‌پیشه‌اید.

و اسراف است به خاطر آن که «نعمت جنسیت» و نیز حقوق خود، هم‌جنسان و جنس متفاوت و همچنین نعمت سلامت و کمال فردی و اجتماعی را ضایع می‌کند.

«إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» (الأعراف، ۸۱)

ترجمه: همانا شما از روی شهوت به جای زنان با مردان می‌آمیزید، (نه تنها در این امر متجاوز از فطرتید) بلکه شما (در هر کاری) گروهی اسرافکارید.

### کیفر و استحقاق عذاب:

خداوند متعال در قرآن کریم از دو قوم قدرتمند و غنی به نام‌های «قوم لوط» و «اصحاب الرّس» یاد می‌کند. دو قومی که به رغم برخورداری از ثروت و قدرت و آسایش و آرامش در زندگی، از یک سو به بت پرستی و تکذیب نبی خود روی آوردند و از سوی دیگر به عمل شنیع همجنس‌گرایی پرداختند و هر دو قوم با عذاب الهی به طور کلی نابود شدند. در حالی که در هیچ کجا تصریح نشده است که قومی به خاطر رواج «زنا» به طور کلی نابود شده باشد.

در قوم لوط، همجنس‌گرایی بین مردان رواج یافت و متقابلاً در قوم «رس»، همجنس‌گرایی بین زنان رواج یافت. چنانچه از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است:

«زنانی بر امام صادق وارد شدند و زنی از آنان از همجنس بازی زنان سؤال کرد و امام فرمود حد آن حد زنا است. زنی گفت: در قرآن سخنی از (هم‌جنس بازی زنان) آمده؟ امام فرمود: آری. اصحاب رس به این فساد گرفتار بودند». بنابراین اگر خداوند ما را فقط به قرآن ارجاع داده بود، شما حق داشتید بگویید چون در قرآن در مورد مجازات زنا محصن و محصنه و هم‌جنس بازی کیفری خاص ذکر نشده، پس کیفر زنا محصن و محصنه، همان کیفر زنا است و هم‌جنس بازی هم کیفر ندارد و حداکثر باید تنبیه شود.»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۲ - ۴۳)

(دقت شود در این نقل ضمن بیان ردیلت اصحاب الرّس، تصریح شده که منشأ احکام، فقط آیات قرآن کریم نمی‌باشد).

«وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ \* ... \* إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (العنکبوت، ۲۸ تا ۳۴)

ترجمه: و [یاد کن] لوط را هنگامی که به قوم خود گفت شما به کاری زشت می‌پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن [کار] بر شما پیشی نگرفته است ... ما بر مردم این شهر به [سزای] فسقی که می‌کردند عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد.

«وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرِّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» (الفرقان، ۲۸)

ترجمه: و عاد و ثمود و اصحاب رس و بسیاری نسل‌ها را که میان آنها بودند [هلاک کردیم].



**سوال ۲۵:** در مورد آیه ۴ از سوره مبارکه محمد (صلوات الله علیه و آله) توضیح دهید، می‌گویند دال بر خشونت‌طلبی و وحشی‌گری است. (۱۶ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن آیه مبارکه و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل می‌باشد:

«فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْبَثْتُمُوهُمْ فَنَشُدُّوا وَالتَّوَّاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ» (محمد(ص)، ۴)

ترجمه: پس چون با کافران (در جنگ) برخورد کردید باید گردن‌هایشان را بزنید (نخست کشتن نفوس است) تا آن گاه که آنها را سخت بکشید و از پای درآوردید، پس (آنان را به اسارت گیرید و) بندشان را محکم کنید که بعدا یا به آزاد کردن بر آنها منت نهید و یا فدیة (مالی یا اسیری عوض آن) بگیری، تا آنکه جنگ‌آبزار خود بر زمین نهد و فرو نشیند، این است (دستور خدا) و اگر خداوند می‌خواست خود از آنها انتقام می‌گرفت و لکن (چنین می‌کند) تا برخی از شما را با برخی دیگر (مؤمنان را با کفار و کفار را با مؤمنان) آزمایش کند، و کسانی که در راه خدا کشته شدند هرگز (خداوند) عمل‌های آنها را گم نمی‌سازد (و پاداشی وافر به آنها می‌دهد).

**الف -** همان طور که مشهود است، آیه مربوط به شرایط جنگ است، آن هم نه یک فضای کلی، بلکه معرکه‌ی جنگ و یا به قول خودمان «عملیات». «فَإِذَا لَقِيتُمُ» یعنی هنگام مواجهه، هنگام روبرویی در کارزار، هنگام عملیات.

پس بسیار جاهلانه و البته مغرضانه است که یکی وارد فرهنگ جامعه‌ای شود و در میان تمامی دستورات عمل‌ها، آداب و رسوم، بایدها و نبایدها، یک دستورالعمل نظامی را بردارد و به تمام فرهنگ آن جامعه تعمیم دهد و بگوید عجب فرهنگ و جامعه‌ی خشنی. بالاخره در این جامعه، تولد، ازدواج، اشتغال، ثروت، فقر، همسایه، قهر، آشتی و ... نیز وجود دارد و برای همه‌ی آنها دستورالعمل‌های جداگانه‌ای وجود دارد.

**ب -** در اسلام دستورات متفاوتی راجع به کلّ کفار و مشرکین وجود دارد. مثل دعوت آنان با قول لاین، پرهیز از ظلم به آنان، رسیدگی به آنان اگر در سایه‌ی حکومت مسلمین بودند و ...، که در هیچ فرهنگ و مکتبی در این حد اعلا وجود ندارد. دستوراتی وجود دارد که اگر پس از حمله، اگر دست از جنگ کشیدند چه کنید، اگر صلح خواستند چه کنید، اگر معاهده بستند چه کنید... و البته دستورالعملی هم وجود دارد که اگر به شما حمله کردند چه کنید.

بدیهی است که در حین جنگ، به هنگام کارزار و نبرد، به هنگام روبرویی با دشمنی که به هیچ ارزش و معیار و معاهده‌ای پایبند نیست (چون کافر است)، از سوی هیچ رهبر و فرمانده‌ی عاقلی، دستورالعملی مبنی بر لبخند و هدیه گل و شیرینی صادر نمی‌گردد، چه رسد از ناحیه‌ی ربّ علیم و حکیم.

بدیهی است که گام اول در جنگ، از پای درآوردن دشمنان است و نه حتی تلاش برای به اسارت گرفتن آنها، چرا که همین اندیشه تمامی استراتژی‌ها و نقشه‌ها جنگی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و در نهایت دشمنی که قصدش فقط نابودی طرف مقابل است پیروز می‌شود.

وقتی لشکر دشمن تلفات داد و رو به ضعف نهاد، بدیهی است که نیروهایش تا می‌توانند حمله می‌کنند و می‌کشند و هرگاه خود را در موقعیت ضعف دیدند، سریع تسلیم می‌شوند که کشته نشوند. خب در این بخش نیز دستور چگونگی به اسارت گرفتن آمده است و پس از پایان جنگ نیز نوبت به تبادل و آزادسازی اسرا می‌رسد که باز دستور می‌دهد با قدرت و حتی اخذ فدیة باشد.

در یک آیه، تمامی این دستورالعمل‌ها به خوبی، روشنی و جامعیت بیان شده است، مضافاً بر این که به حکمت این دستورات از باب امتحان ایمان و نیز جلوگیری از ظلم کفار تصریح شده است. خب این ستودنی است.

حال کجای این دستورالعمل‌ها برای جنگ و معرکه‌ی جنگ بد است؟ و آیا اگر غیر از این بود منطقی و عاقلانه بود؟!

**ج -** در عصر مسیحیت، پس از آن که حکومت‌های کافر و فرعون‌ی که گاه در غالب یهودی بر مردم چیره شده بودند و گاه واقعاً یهودی بودند، هر گاه می‌خواستند بر مسیحیان حمله برند، به آنها القا می‌کردند که دین مسیحیت، دین صلح و صفا و مهربانی است و اصلاً در آن جنگ نیست. تا بدین بهانه، نیروی مقاومت را از آنان بگیرند.

یهودیان و یا در واقع مدعیان یهودیت، پس از اقدام جهت به صلیب کشیدن عیسی (علیه‌السلام) و پایان دادن به مسیحیت، به خانه‌های آنها یورش می‌بردند، اموال آنها را سرقت می‌کردند، نوامیسشان را مورد تعدی قرار می‌دادند و برای آن که انگیزه و بخار مقاومت را از آنان بگیرند و حتی به نام دین غیرت را در آنان بکشند، تبلیغ می‌کردند که مسیحیت دین اخلاق و مهربانی است و مهربانی نیز به این است که اگر این طرف صورت را سیلی زدند، آن طرفش را بیاورید که بزنند، نه این که مقاومت کنید.

برای اسلام و جامعه‌ی مسلمین نیز از این ترفندها بسیار به کار برده و می‌برند، اما الحمدلله هم خدا قرآن کریم را از تحریف نگاه داشته است و هم امام معصومی در هر زمان وجود داشته است که آیات را در تئوری و عمل تبیین نماید و به مسلمین بیاموزد که در فرهنگ اسلام به هیچ وجه ذلت، خواری، سفاهت، حماقت و بالاخره ذلت وجود ندارد. بلکه دین انسانیت، حکمت، بصیرت، رشد و کمال است.

اسلام به جایش دستور به مهربانی و حتی ایثار و از خودگذشتگی می‌دهد و به جایش دستور به مبارزه علیه ظلم، دفاع از مظلوم، مقاومت در مقابل یورش دشمنان، ایستادگی و شهامت با تمام قوا می‌دهد. به وقتش گریه در پیشگاه خدا و قالب تهی کردن از درد ظلم کوچکی به یک پیرزن یهودی در جامعه‌ی اسلامی را روا می‌دارد و به وقتش به دست گرفتن شمشیر ذوالفقار را می‌آموزد و اتفاقاً وحشت دشمنان اسلام [امروز] نیز همین است و به همین دلیل اسلام را خشن و مسلمین را وحشی معرفی می‌کنند و مجاهد را تروریست نام می‌زنند.

**سوال ۲۶:** آیا در آیه‌ای از قرآن کریم تصریح شده است که «خدا مکان ندارد» - به غیر از روایات و احادیث؟  
(لیسانس/ایلام) (۱۸ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا دقت فرمایید که هیچ گاه در مطالعات قرآنی، دنبال کلمه‌ی مورد نظر یا دلخواه نگردیم. چنانچه در تمامی علوم نیز چنین است. به عنوان مثال اگر بیان شد نیوتن با دیدن افتادن سیب از درخت به زمین به قانون جاذبه پی برد، دیگر نمی‌پرسند «گیلاس» چطور؟ یا نمی‌گویند: لازم است برگ درخت یا یک پشه را نیز امتحان کنیم، چرا که معلوم و اثبات شد که زمین جاذبه دارد، پس هر چه در جوش باشد را به سوی خود می‌کشد.

از این رو ضرورت ندارد که خداوند متعال در قرآن فرموده باشد که مثلاً خدا دست و پا ندارد، و بعد سؤال شود که «دندان» چطور؟ آیا آن نیز در آیه‌ای تصریح شده است یا خیر؟

**الف -** خداوند متعال، عقل مسلح به بدیهیات اولیه‌ی عقلی را قوه‌ی شناخت، تمیز و استنتاج قرار داده است. پس اگر حکم عقل این بود که هیچ معلولی بدون علت پدید نمی‌آید یا هیچ پدیده‌ای بدون پدید آورنده نخواهد بود، دیگر برای تک تک عناصر و اتم‌های این عالم سؤال نمی‌شود که این چطور؟ یا اگر حکم عقل، عدم امکان جمع بین نقیضین بود، مثل آن که نمی‌شود چیزی هم باشد و هم نباشد - هم محاط چیزی باشد و هم به همان چیز محیط باشد - هم معلول علتی باشد و هم خودش علت همان باشد و ...، این احکام کلی نسبت به هر چیزی تعمیم می‌یابد و دیگر لزومی نیست که تمامی نقیض‌های عالم شمارش شوند.

**ب -** پس اگر تصریح نمود که او بر همه چیز احاطه دارد، یعنی هیچ چیزی و از جمله «زمان و مکان» بر او احاطه ندارد و حال آن که مکان داشتن، یعنی محاط آن مکان بودن، معلوم است که مکان ندارد:

«أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» (فصلت، ۵۴)

ترجمه: آری آنان در لقای پروردگارشان تردید دارند آگاه باش که مسلماً او به هر چیزی احاطه دارد.

اگر فرمود خداوند متعال «سبحان» است، یعنی منزّه و بری از هر عیب، نقص، کاستی و نیستی می‌باشد، یعنی از هر نیازی و از جمله نیاز به مکان نیز مبرا و غنی است، هر چه در آسمان و زمین است (از جمله زمان و مکان)، خلق او و متعلق به اوست و او از این گونه نسبت‌ها [که صفات و نیاز مخلوقات می‌باشد] منزّه «سبحان» است.

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (لقمان، ۲۶)

ترجمه: آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست در حقیقت خدا همان بی‌نیاز ستوده [صفات] است.

«سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا» (الإنسان، ۴۲)

ترجمه: او [پاک و] منزّه است و از آنچه می‌گویند بسی والاتر است.

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّن سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (یونس، ۶۸)

ترجمه: گفتند خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است منزّه است او، او بی‌نیاز است، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست؛ شما را بر این [ادعا] حجتی نیست آیا چیزی را که نمی‌دانید به دروغ بر خدا می‌بندید.

**ج -** پس اگر فرمود: چیزی مثل او نیست «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، یعنی اگر دیگران جبرها و نیازهایی [از جمله به زمان و مکان] دارند، او ندارد. اگر فرمود هر کجا که باشید او با شماست «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»،

یعنی محدود به مکان نگردیده است - وقتی فرمود: از رگ گردن به شما نزدیکتر هستم «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، یعنی در مکانی خاص، دور یا نزدیک و جدای از شما مستقر نشده است - وقتی فرمود: شرق و غرب عالم خلق او و از آن اوست و به هر کجا که رو کنید، رو به خدا کردید و جلوه‌ای از وجه او را می‌بینید، یعنی به مکانی خاص تعلق ندارد:

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۱۱۵)

ترجمه: و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر داناست.

### یک بحث روایی:

هر چند در سؤال ذکر شده بود که «به غیر از احادیث»، اما حیف است که انسان قرآن را با احادیث و روایات نخواند، که اگر چنین کند، در واقع هیچ از قرآن نفهمیده و نمی‌فهمد. برای همین فرمود که این دو تا قیامت با هم هستند و برای همین است که هر کس به بهانه‌ی قرآن، اهل عصمت<sup>(علیهم‌السلام)</sup> را که عالمان، معلمان، مفسران و تعلیم دهندگان نظری و عملی قرآن می‌باشند را کنار گذاشت، از صراط مستقیم منحرف شد.

باب العلم، حضرت امیرالمؤمنین، امام علی<sup>(علیه‌السلام)</sup> در باب اسما و صفات الهی و نیز مکان فرض نمودن برای او، فرمایشات بسیار ژرفی دارند که در همان خطبه‌ی اول نهج البلاغه درج شده است. در این فراز می‌فرمایند:

... وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْ؛ - هر کس به او جاهل بود، به سوی او اشاره می‌کند (برایش مکانی و جایی فرض می‌نماید)

وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ؛ هر کس به او اشاره کرد (برایش مکان قائل شد)، برای او حدّ (محدودیت) قائل شده است،

وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ؛ و هر کس محدودش بداند، برای او عدد قائل شده است (چرا که حدّ قابل اندازه‌گیری و شمارش است).

وَ مَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قَالَ: عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ. و هر کس بگوید «او در چیست»، او را ضمن چیزی (مثل او و مکان او) دانسته است، و اگر کسی بگوید: «او بر چیست» (بالای چیست) - آن را خالی از او تصور کرده است. (مثلاً اگر گفت خداوند در مکانی فوق این عالم مکانی دارد، این عالم را خالی از او دیده است. چرا که اگر در مکانی بود، دیگر مکان‌ها خالی از او خواهد بود و اگر تغییر مکان دهد، باز مکانی از او پر شده و مکان‌های دیگر خالی از او می‌ماند).

**سوال ۲۷:** شیعیان می‌گویند: پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «انا مدینة العلم و علی بابها»، اما اهل سنت می‌گویند ایشان فرمودند: من شهر آن هستم و ابوبکر و عمر، سقف و دیوار (یا پایه‌های) آن هستند و علی باب آن! چگونه آنها را قانع کنیم؟ (سوم ریاضی فیزیک) (۲۰ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چند پاسخ کوتاه کفایت می‌کند:

**الف -** روزی دو نفر که با هم اختلاف داشتند، جهت حکمیت نزد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمدند. شاکی گفت: او به من بدهکار است و بدهیش را نمی‌دهد. متشاکی گفت: خیر، بلکه من بدهی خود را داده‌ام. حضرت فرمودند: به این که بدهی داشتی خودت اقرار کردی، حال باید پرداخت آن را اثبات کنی.

حال این دوستان در حدیث خود نیز به این که ایشان فرمودند: «و علی بابها»، اذعان کردند، حالا جنابان ابوبکر و عمر، در و دیوار این شهر باشند یا نباشند، بالاخره باید از این دروازه وارد شهر شد و نباید از دیوار پرید.

**ب -** به ایشان بفرمایید: شما امت پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) باشید، چنانچه فرمودند: از «باب العلی» وارد «مدینة العلم نبی» بشوید، از سقف و در و دیوارش نیز استفاده نمایید، چه اشکالی دارد؟!

بفرمایید: اگر از این در وارد شدید، درست وارد شدید و سقف و در و دیوارش را هم خواهید شناخت، اما اگر از این در وارد نشدید، اصلاً وارد «مدینة العلم نبی» نشده‌اید و شهری که در آن سیر و سیاحت و زندگی می‌کنید، شهر دیگری است.

**ج -** به ایشان بفرمایید حداقل ملاک سندیت یک حدیث، نقل مشترک است. حدیث مشهور و متواتر «انا مدینة العلم و علی بابها» را علمای شیعه و سنی نقل و ثبت کرده‌اند، پس تردیدی در آن نیست و حدیث دیگر اثباتش برای خود آنها نیز مشکل است. لذا دست کم باید در فصل مشترک تردید ننمایند، هر چند که در آن حدیث خود نیز به «علی بابها» اذعان کرده‌اند.

این حدیث حتی در صحیح ترمذی آمده است که البته برخی سعی کردند در نسخه‌های جدید، آن را حذف کنند. اما اثری نکرد، چرا که سایر بزرگان اهل تسنن، این حدیث را به سند ترمذی آورده‌اند و حذف همگی کتب ممکن نیست.

جلال الدین سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء می‌نویسند: «البزار و طبرانی در [اوسط] از جابر بن عبد الله و ترمذی و حاکم، از علی (علیه السلام) روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود: من شهر علمم و علی در آن است.» (تاریخ الخلفاء، ج ۱، ص ۱۷۰)

ابن اثیر جزری در کتاب معروف خود در جمع‌آوری احادیث می‌نویسد: «از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: من شهر علمم و علی در آن است. این روایت را ترمذی نقل کرده است.

(ابن اثیر الجزری، المبارک بن محمد ابن الاثیر (متوفای ۵۴۴هـ)، معجم جامع الأصول فی احادیث الرسول، ج ۷، ص ۲۳۷، ح ۶۴۸۹)

**د -** ما اصلاً اصراری نداریم که وارد مبحث سندی حدیث آنها شده و بگوییم سندیتی دارد یا ندارد، بلکه می‌گوییم وقتی خودتان اذعان دارید که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) فرموده‌اند:

«أنا مدینة العلم و علی بابها ، فمن أراد المدینة فلیأت الباب - من شهر علم هستم و علی در آن است، پس هر کس ورود به این شهر را می‌خواهد، از درش وارد شود» (حدیث ابن عباس و تأیید سایر علما مبنی بر «هذا حدیث صحیح الإسناد ، ولم یخرجاه» - المستدرک علی الصحیحین ج ۱۰ ص ۴۴۲)، خب، همین را عمل کنید.

به فرض که جنابان ابوبکر، عمر، عثمان یا هر کس دیگری، سقف و دیوار و فرش شهر علم نبی (صلوات الله علیه و آله) باشند، بالاخره خوب نیست که انسان برای ورود به یک خانه یا شهر، از دیوار آن بالا برود، بلکه باید از در وارد شود و حضرت (ص) نیز همین را فرمودند.

پس همه‌ی مسلمانان عالم، در همیشه‌ی تاریخ، باید از همین در وارد شوند. وارد که شدند، از در و دیوار نیز بهره ببرند و چنانچه علوم حضرت علی (علیه‌السلام) را در نهج البلاغه و سایر کتب منتشر کرده‌اند، علوم دیگران را نیز منتشر کنند تا همگان بهره ببرند. چه اشکالی دارد، ما که در «علم» و کسب آن بخیل نیستیم. به ما دستور داده شده که علم را حتی شده در چین بیاموزیم.

**سوال ۲۸:** آقای لب خندقی که حزبی در یزد دارند، با شاگردان خود ترویج شبهه می‌کنند. از جمله می‌گویند: «حدیث داریم نباید سوره‌ی یوسف را به دختران یاد داد، در حالی که در نظام ما سرپالاش را می‌سازند و مقام معظم رهبری نیز تمجید می‌کنند». (۲۳ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ایشان را نمی‌شناسیم. اما مشکل اصلی از این قبیل منحرفان و منحرف کنندگان نیست، بالاخره آنها همان‌طور که مرقوم نمودید، مخالف نظام و اغلب مخالف اسلام هستند، پس کارشان را انجام می‌دهند. بلکه مشکل اصلی در پیروان، شیفتگان و مریدان آنهاست.

کاسبی یک عده‌ای در بیان «حرف مفت و بیهوده» برای منحرف کردن مردم است. حال یا به جایی وابسته هستند و از آنها تغذیه می‌کنند و یا همین مریدان ساده و عوام را می‌چاپند. یک عده هم «مشتري حرف مفت» هستند و دائم به خرید و فروش حرف مفت مشغولند. چنانچه خداوند متعال خود می‌فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»  
(لغمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی‌[هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

از این رو شاهدیم که اگر در مجلسی عالمی، دانشمندی، فرد آگاهی در خصوص یک مطلب مهمی، صحبتی علمی داشته باشد، مستمعین اندکی دارد (به قول خودمان مشتری‌اش کم است)، اما همین که یک آقای یا یک خانمی مجلسی می‌گیرد و شروع به بیان «لهو الحدیث = حرف مفت» می‌نماید، به ترویج خرافه و انحراف در اذهان می‌پردازد، نه تنها مجلسش در هر نوبت شلوغتر می‌شود، بلکه مرید هم پیدا می‌کند. تا جایی که گاه دار و ندار مادی، معنوی و ... خود را به پای آنان می‌ریزند و آنها نیز با ریشخند به مریدان، نهایت سوءاستفاده را می‌برند!

**\*\*\*** - مگر قرآن کریم، [العیاذ بالله] یک ورزشگاه است که مردانه و زنانه داشته باشد؟! یا مگر فیلم سینمایی یا سریال تلویزیونی است که مثل این که می‌گویند: این برای کودکان خوب نیست، آن برای بیماران قلبی خوب نیست و ... بگویند این سوره‌اش برای دختران و بانوان خوب نیست و به آنها یاد ندهید؟!

خداوند متعال، پیامبرش (صلوات الله علیه و آله) را برای هر مرد و زنی ارسال داشت، کتابش قرآن کریم را برای هر مرد و زنی نازل نمود، ولایت و امامت را برای هر مرد و زنی قرار داد، تا بندگانش طریق هدایت و رشد را بیمایند.

علم و معرفت که دخترانه و پسرانه، یا مردانه و زنانه ندارد، به ویژه علوم قرآنی و معارف اسلامی - مراتب رشد انسانی، تکامل عقلی، ارتقای علمی، درجات ایمانی و ... که همه مستلزم تأسی به قرآن کریم و آموزه‌های اهل عصمت (علیهم السلام) است که مرد و زن ندارد:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الأحزاب، ۳۵)

ترجمه: مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت‌پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکبیا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

**\*\*\*** - قرآن کریم احکام نیست که بگوئیم: برخی از آنها به زنان، برخی مردان، برخی کودکان، برخی سالخورده‌گان و ... مربوط می‌شود [که البته معنی برای یادگیری هیچ کدام برای هیچ قشری وجود ندارد].



بلکه کلام وحی و کتاب آسمانی است؛ برای تمامی بندگان خدا که بخواهند طریق رشد را بیابند. لذا اصلاً چنین بیانی نداریم که مثلاً سوره یوسف را به دختران یاد ندهید. اتفاقاً اگر نیمی از حکایت مربوط به پسر و مرد و مبتلائات او در ارتباط با آحاد جامعه (پدر، برادر، رهگذران، حکومت و ...) باشد، نیم دیگر مربوط به دختران و بانوان است.

سوره یوسف (علیه السلام)، طبق بیان قرآن کریم، «احسن القصص» است، یعنی زیباترین قصه. لذا خداوند خود در ابتدای آن می‌فرماید:

«تَحْنُ نَقْصُ عَلَيْنِكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (یوسف، ۳)

ترجمه: ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی.

پس چطور ممکن است که خداوند متعال **أَحْسَنَ الْقَصَصِ** را بیان نماید و بعد دختران را از شنیدن و پند گرفتن از آن محروم نماید؟! چطور ممکن است حدیثی از قول پیامبر اکرم یا اهل بیت صلوات الله علیه و آله وجود داشته باشد، مبنی بر این که این سوره را به دختران یاد ندهید؟! و مگر قرآن را ما یاد می‌دهیم که تصمیم بگیریم کجایش را یاد بدهیم و کجایش را یاد ندهیم؟! به راستی دختران حافظ قرآن وقتی به این سوره می‌رسند چه می‌کنند؟! بله، در برخی کتب احادیثی نقل شده است که به دخترانتان به جای سوره یوسف، سوره نور را یاد بدهید. اما اولاً این احادیث (مرفوعه) است و ثانیاً اگر حدیث موثقی نیز شبیه به این مضمون وجود داشته باشد، بیان اولویت در آموزش است. یعنی آموزش سوره یوسف نور به دخترانی که هنوز ازدواج نکرده‌اند، اولویت دارد به آموزش سوره یوسف که به رفتارهای ناپسند زنانه در جذب و تحریک شهوت مردانه اشاره دارد، نه این که این سوره را مخفی کنید تا آنها هیچ گاه نخوانند.

**\*\*\*** - بدیهی است که گوینده اصلاً کاری به قرآن و حدیث و اسلام ندارد، بلکه هدفی جز مخالفت با اسلام، ایجاد انحراف و اعوجاج در اذهان مخاطبین و نیز عناد و لجاج با نظام جمهوری اسلامی ایران ندارد. لذا (چنانچه مرفوم نمودید) یک حدیث من درآوردی می‌خواند تا بگوید چرا در نظام اسلامی ایران، نه تنها فراگیری این سوره برای دختران منع نشده است، بلکه سریال‌ش را هم ساختند و نمایش دادند و مقام معظم رهبری نیز تمجید نمودند؟ به فرض که سریال خوب نباشد، چرا توصیه نمی‌کند که سریال یا فیلم غیرمطلوب را نبینید و توصیه می‌کند که قرآن و سوره یوسف را نخوانید؟!

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» (الحج، ۲)

ترجمه: و برخی از مردم درباره‌ی خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکش پیروی می‌نمایند.

**سوال ۲۹:** آیا شیعه آن طور که برخی از بزرگان اهل تسنن می‌گویند (و از کلینی و مجلسی سند می‌آورند) قایل به تحریف قرآن کریم است؟ آیا پاسخی برای این شبهه وجود دارد؟ (دیپلم انسانی/ تهران) (۳۳ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه و آله) که همان اسلام ولایی می‌باشد، تمامی شبهات پاسخ دارد.

شبهه‌ی تحریفی بودن قرآن کریم، شبهه‌ای بسیار قدیمی و سابقه‌دار است که گاهی غیرمسلمانان آن را علیه مسلمانان مطرح می‌کردند تا متزلزلشان کنند و گاهی آن را علیه شیعیان به کار می‌بردند که نزد سایرین منفور و منزویشان نمایند و هنوز هم همین‌طور است، مضافاً بر این که امروزه برخی مثلاً به صورت علمی وارد این عرصه شده‌اند تا ثابت کنند که قرآن کریم وحی نیست، بلکه الهامات یا یافته‌های شخصی است.

در منظر عموم مسلمین، چه شیعه و چه سنی، قرآن تحریف نشده و اساساً تحریف ناپذیر است، اما در مستندات، اتفاقاً قضیه درست برعکس می‌شود. نگاه شیعه به مقوله‌ی تحریف اساساً بسیار متفاوت است، اما بسیاری از اقوال و مستندات اهل سنت، صراحتاً به حذف و اضافه و دخل و تصرف در قرآن کریم اذعان دارند. به عنوان مثال در مورد این که آیا حکم سنگسار، مانند احکام نماز، سنت بوده یا آیه‌ای دال بر آن وجود دارد، سخنان عجیبی دارند:

**\*- «خليفة دوم: اگر ترس از مردم نبود که بگویند عمر در قرآن دخل و تصرف نموده و چیزی به آن افزود، حتماً با دستان خودم، آیه‌ی سنگسار را در قرآن می‌نگاشتم»** (صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۲، دار الفکر، بیروت)

**\*- در برخی کتاب‌های اهل سنت، دلیل در دسترس نبودن آیه‌ی سنگسار را چنین نگاشته‌اند: «این آیه که از جمله آیات سوره احزاب بود، در کاغذی نگاشته شده و در خانه‌ی عایشه همسر پیامبر (ص)؛ قرار داشت و گوسفندی جناب عایشه (چون غذای دیگری پیدا نکرده بود)، آن را خورد!**

(ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲ - ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۲۳)

### تحریف:

برای همگان لازم است که ابتدا بدانند اساساً تحریف یعنی چه و اگر جایی بحث از تحریف قرآن به میان می‌آید و یا تهمت‌ی به شیعیان زده می‌شود، واقعیتش چگونه است؟

تحریف از ریشه‌ی «حرف» به معنای لبه، کناره و مرز یک چیز می‌باشد و در لغت، به معنای مایل کردن و منحرف کردن و دگرگون ساختن است.

بدیهی است که این منحرف کردن و ایجاد دگرگونی به دو نحو می‌تواند در خصوص یک موضوع (مثلاً یک سخن، یک کلام و یا یک آیه) صورت پذیرد که عبارتند از:

### الف - تحریف لفظی:

تحریف لفظی همان است که نمونه‌هایش در مستندات اهل سنت بیان شد، یعنی شخص یا اشخاصی قایل به این باشند که در آیات قرآن کریم، حذف و اضافه و دخل و تصرف صورت گرفته است. بدیهی است که شیعه نه تنها هیچ‌گاه چنین اعتقادی نداشته و ندارد، بلکه عقلاً و نقلاً به اثبات می‌رساند که هیچ تحریف لفظی در قرآن کریم صورت نپذیرفته است. شیعه قایل است که اعتقاد به هر گونه تحریف لفظی در قرآن کریم، به مثابه‌ی ابتر انگاشتن هدایت الهی و بی‌اعتبار نمودن استناد به کل قرآن کریم و می‌باشد و با صریح آیات قرآن کریم، حدیث الثقلین و دیگر احادیث نیز منافات دارد.

**ب - تحریف معنوی:**

تحریف معنوی یعنی: تفسیر به رأی، برداشت انحرافی از معنا، توجیه، مصداق‌سازی خلاف و تحمیل هر آنچه خلاف مقصود گوینده‌ی آن می‌باشد. یعنی ساخته و بافته‌ای را در کنار (لبه‌ی) اصل کلام قرار دهند، به گونه‌ای که مفهوم و مقصود اصلی آن به کناری رود. ندیده‌اید برخی یک بیت از غزل حافظ را می‌خوانند و بعد با تفسیر به رأی حکم می‌کنند که این عارف بزرگ، زنباره بوده است؟! به این می‌گویند: تحریف معنوی. یعنی در عین حال که صورت بیت حفظ مانده است، مقصود تحریف شده است.

البته که چنین تحریفاتی همیشه علیه قرآن کریم بوده و هست و یحتمل تا ظهور حضرتش (عجل الله تعالی فرجه) نیز خواهد بود.

ما (شیعیان) هیچ خوف و ابایی نداریم که بگوییم قایل به تحریف معنوی آیات قرآن کریم هستیم. چرا که خداوند متعال خود در کلام وحی ما را به چنین تحریف‌هایی متذکر شده است. از جمله می‌فرماید:

«أَفْتَطَمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»  
(البقره، ۷۵)

ترجمه: آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند.

به جرأت می‌توان اذعان داشت که آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل، یکی از دلایل تحریف معنوی آیات، با ذکر علت و انگیزه‌ی چنین تحریف‌هایی به منظور فتنه‌انگیزی و ایجاد انحراف در اندیشه و اجتماع مسلمین می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (المائدة، ۴۱)

ترجمه: ای پیامبر کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را غمگین نسازند [چه] از آنان که با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آنکه دل‌هایشان ایمان نیاورده بود و [چه] از یهودیان [انان] که [به سخنان تو] گوش می‌سپارند [تا بهانه‌ای] برای تکذیب [تو بیابند] و برای گروهی دیگر که [خود] نزد تو نیامده‌اند خبرچینی [=جاسوسی] می‌کنند کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند [و] می‌گویند اگر این [حکم] به شما داده شد آن را بپذیرید و اگر آن به شما داده نشد پس دوری کنید و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی برنمی‌آید اینانند که خدا نخواست دل‌هایشان را پاک گرداند در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود.

**\*\*\*** - وقتی آیات قرآن کریم دستور می‌دهد که قرآن و تفسیر و تأویلش را از رسولش (صلوات الله علیه و آله) و نیز راسخون فی‌العلم بیاموزید - عده‌ای تابع مشتبهات هستند، بدون آن که آنها را به محکمت ارجاع دهند - عده‌ای کلمات را با تفسیر به رأی از موضع خود تغییر می‌دهند...؛ یعنی چنین تحریفاتی صورت می‌گیرد. لذا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) می‌فرماید:

«من قَسَرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مِنَ النَّارِ - هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، می‌بایست خود را برای آتش مهیا سازد.» (سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۳۱۶)

**\*\*\*** - بله، مستندات در احادیث و روایات منقول در منابع شیعی، دال بر تحریف معنوی قرآن کریم بسیار است.

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) که خود کاتب وحی، ولی الله، خلیفه‌الله و باب العلم النبوی (ص) بودند، خود از بروز چنین تحریفاتی در زمان خود به خدا شکوه می‌بردند.

در زیارت ناحیه‌ی مقدسه می‌خوانیم که خدمت جدّ بزرگوارشان عرضه می‌دارند:

«لَقَدْ قَتَلُوا يُقْتَلِكَ الْإِسْلَامَ \* وَ عَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ، وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ \* وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ، وَ حَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ...»

ترجمه: به تحقیق که با قتل تو، اسلام به قتل رسید \* و نماز و روزه تعطیل شد \* سنن و احکام (نبی اکرم<sup>(ص)</sup>) نقض شد \* ستون های ایمان تخریب شد \* و آیات قرآن تحریف گردید ... .

بدیهی است که خداوند متعال در کلام وحی و اهل عصمت<sup>(علیهم السلام)</sup> در احادیث و روایات، کلمات را به مفاهیم اصلی و مقصود حقیقیشان به کار می برند و نه مفاهیم محاوره ای و مصطلح بین افوام.

به عنوان مثال، اگر کسی به زبان و مفاهیم مصطلح، جمله ی «وَ عَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ - و نماز و روزه تعطیل شد» را بخواند، خواهد گفت: کی و کجا تعطیل شده است، مسلمانان همه اهل نماز و روزه هستند. اما تعطیل به معنای جمع شدن و از میان رفتن نیست، بلکه به معنای «معطل» ماندن و به مقصود و نتیجه نرسیدن است.

**\*\*\*** - همین طور است لفظ «تحریف»؛ یعنی امیال، مقاصد، منافع، مطامع و اهداف خود را در «کناره ی» آیات قرآن کریم قرار می دهند، تا کلمه از مفهوم و مصداق حقیقی اش و از مقصود گوینده اش منحرف شود (کنار زده شود). حال آیا چنین تحریفاتی وجود نداشته و ندارد؟

مردم مسلمان به رغم آن همه سفارش پیامبر اکرم<sup>(صلوات الله علیه و آله)</sup> و بیان تأویل و مقصود آیات قرآن کریم در شأن امیرالمؤمنین<sup>(علیه السلام)</sup> (به ویژه در خطبه ی غدیر)، تا آنجا که بفرمایند سوره ی حمد و صراط مستقیم و طه و یس و ... ایشان هستند، بیش از یک قرن در قنوت نمازشان (العیاذ بالله) ایشان را صبّ می کردند تا ثواب ببرند! این تحریف معنوی قرآن کریم نیست؟!

مردم مسلمان به معاویه امیرالمؤمنین می گفتند، یزید و سایر کفار و ظالمین را امیرالمؤمنین می خواندند، اطاعت آنان را برخورد واجب می دانستند و در نمازها به عمّال بدمست و جنایت کارشان اقتدا می کردند و متقابلاً (العیاذ بالله) امام حسن مجتبی<sup>(علیه السلام)</sup> را ذلیل کننده ی مؤمنین و امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> را خارج شده از دین می خواندند و برای اثبات مدعای خود به آیات قرآن کریم نیز استناد می کردند، آیا این تحریف معنوی آیات قرآن کریم نیست؟!

امروز هم همین طور است. تروریست های جنایتکار و جگرخوار و بچه کش که تربیت شده و مزدور صهیونیسم هستند، در حالی که به راحتی خون شیعه و سنّی را می ریزند، خود را مسلمان می خوانند و وهابیت جنایات آنان را «جهاد» می خواند و برایشان زن می فرستد و محارم را حلال می کند، تا مبدا فشار غریزه در مسلمان گُشی آنها وقفه ای ایجاد کند! آیا این تحریف معنوی آیات قرآن کریم نمی باشد.

پس شیعه به هیچ وجه قایل به تحریف لفظی آیات قرآن کریم نبوده و نیست، اما به تحریف معنوی قایل بوده و هست.

**سوال ۲۰:** منظور از «کلمات» در آیات قرآن کریم چیست؟ لطفاً کامل توضیح دهید، چون مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است. (فوق دیپلم/تبریز) (۳۰ آذر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

کلمه، معنی جامعی دارد، حتی در فارسی هم همین طور استفاده می‌شود. مثلاً می‌توان گفت «آب» یک کلمه است، یعنی اسم است و اسم نیز نشانه است برای معرفی، شناخت و اشاره به چیزی. همچنین می‌توان گفت «فلانی را دو کلمه نصیحت کن». بدیهی است که منظور به کار بردن دو کلمه، آن هم برای نصیحت نیست، بلکه مجموعه سخن و کلامی است که برای خیرخواهی بیان می‌شود. در فارسی حتی ضرب‌المثل‌هایی داریم مانند: «یک کلمه هم از مادر عروس بشنو».

**الف -** در قرآن کریم گاه «کلمه» به مجموعه وعده‌هایی که خداوند متعال به رسولش (صلوات الله علیه و آله) مبتنی بر نصرت داده است، اطلاق شده، مانند: «وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - و کلمه خداوند (وعده ازلی او در یاری انبیا و پیروزی دینش بر ادیان) است که والا و برترست، و خداوند مقتدر غالب و صاحب حکمت است». و گاهی تحت عنوان کلمات پست و پایین، به رأی‌ها و تصمیمات کفار اطلاق شده است. «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى - و سخن کسانی را که کفر ورزیدند پست کرد». اگر دقت شود، هر دو معنا در یک آیه بیان شده است:

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (التوبة، ۴۰)

ترجمه: اگر او را (پیامبر را) یاری نکنید بی‌تردید خدا (یاریش می‌کند چنان که) او را یاری نمود هنگامی که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که یکی از دو تن بود، (پیامبر و ابوبکر) آن گاه که هر دو در آن غار (غار ثور نزدیک مکه) بودند، وقتی که به همراه خود می‌گفت: اندوه مخور که حتماً خدا با ماست، پس خدا سکینه و آرامش خود را بر او (پیامبر) فرود آورد و او را با سپاه‌یانی که شما آنها را نمی‌دیدید (در جنگ‌های اسلامی) تقویت نمود و سخن کسانی را که کفر ورزیدند پست کرد، و کلمه خداوند (وعده ازلی او در یاری انبیا و پیروزی دینش بر ادیان) است که والا و برترست، و خداوند مقتدر غالب و صاحب حکمت است.

**ب -** در قرآن گاهی «کلمه» به عنوان یک نشانه‌ی بزرگ الهی، به یک پدیده، یک معجزه و حتی یک انسانی که معجزه است اطلاق شده است. چنانچه حضرت مریم (علیها السلام) را به کلمه‌اللهی که اسمش عیسی (علیه السلام) بشارت می‌دهد:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (آل عمران، ۴۵)

ترجمه: [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.

**ج -** در قرآن کریم، گاه «کلمه» به معنای حرف زدن (تکلم) به کار می‌رود که اگر حرف زدن انسان باشد، همین سخن گفتن متعارف همگانی است «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ - وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ؛ و اگر کلام خداوند علیم باشد، به آن وحی گفته می‌شود:

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (الشورى، ۵۱)

ترجمه: و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید آری اوست بلندمرتبه‌ی سنجیده‌کار.

همان طور که وقتی حضرت مسیح<sup>(علیه السلام)</sup> را «کلمة الله» می خواند، یعنی همان حرف یا قول. یعنی بر اساس همان «فیقول له کن فیکون» خلق شده است. قول خدا فعل خداست.

### د - راهنما، محل آزمایش و اسم اعظم:

و بالاخره گاهی کلمه به فعل (کار) کسی اطلاق شده و گاهی نیز به «علم و آگاهی» از حقایق و اسرار عالم هستی اطلاق شده است.

این حقایق، الفاظ نیستند، بلکه «وجود»های خارجی هستند، لذا همه «اسم الله» و آیات الهی هستند، یعنی نشانه های او که انسان را به سوی او رهنما شده و هدایت می کنند و هر چه مرتبه ی وجودی آنها والاتر باشد، نشانه ها و اسم های برتر می گردند تا برسد به «اسم اعظم و اسمای عظامی» الهی.

بدیهی است که هر مخلوقی، اسم و نشانه ی خداست، اما نشانه ی برتر یا همان اسم اعظم، انسان کامل است که کاملترین و بالتبع برترین نشانه ی اوست. لذا اسم اعظم است.

چنین انسانی خودش «کلمة الله» است، سخنش «کلام الله» است و افعالش نیز «کلمة الله» است و چون هادی و راهنمای بشر می گردد، محل آزمایش بشر در بندگی و اطاعت حق تعالی می باشد.

پس وقتی فرمود: کلماتی را آدم<sup>(علیه السلام)</sup> تلقی (دریافت) کرد و گنااهش را بخشیدیم، یا ابراهیم<sup>(علیه السلام)</sup> را به کلماتی آزمایش کردیم و بعد از مقام های خلت، نبوت و رسالت، به امامتش برگزیدیم، منظور چند لفظ نیست، بلکه مقصود همان معرفت و محبت و تابعیت انوار تامه ی الهی، یعنی حضرات محمد و آل محمد<sup>(صلوات الله علیهم اجمعین)</sup> می باشد:

«فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (البقره، ۳۷)

ترجمه: سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود آری او [ست که] توبه پذیر مهربان است.

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۲۴)

ترجمه: و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

### بحث تفسیری:

**آیت الله جوادی آملی:** «در موضوع قوای علمی، وقتی سخن از تعلیم اسماء است، آن را به انسانیت انسان واگذار می کند. و به هنگام طرح قصه ی آدم<sup>(سلام الله علیه)</sup> می فرماید:

«فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...» (البقره، ۳۷) - سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود.

در تبیین و تفسیر کلمات آمده است که منظور انوار عترت طاهره است، بدین معنا که انوار عترت طاهره همان مقامات علمی است که حضرت آدم<sup>(سلام الله علیه)</sup> آن را تلقی کرد و زمینه ی نجات او فراهم گردید و در این میان همان طور که حضرت امیر<sup>(سلام الله علیه)</sup> در مجموعه عترت قرار دارد، حضرت زهرا هم در آنجا می تابد و این که فاطمه زهرا<sup>(صلوات الله علیها)</sup> معروف و مشهور شده، نه برای آن است که، زن تنها در حضرت زهرا خلاصه شده است بلکه به این دلیل است که آن حضرت دیگران را تحت الشعاع قرار داده است. به عنوان مثل معصومین دیگر نیز مانند حضرت امیر<sup>(سلام الله علیه)</sup>، معروف نیستند و اگر در عرف بخواهند مثل ذکر بکنند، به حضرت علی... مثل می زنند. در صورتی که همه ی ائمه نور واحدند. همان طوری که در بین معصومین، امیرالمؤمنین<sup>(صلوات الله علیها)</sup> معروف و الگو شده است، در بین زنان هم حضرت فاطمه زهرا<sup>(صلوات الله علیها)</sup> اشتهار یافته است و گرنه زنان فراوانی بودند که هم از عصمت برخوردارند و هم از کمال متعارف و فوق متعارف، ولیکن علت این که حضرت زهرا در بین زنان معروف شده همان علتی است که بدان سبب، حضرت علی... در بین ائمه معروف شده است.



پس مراد از لفظ کلمات در آیهی شریفه «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» اسماء الهی است و بارزترین مصداق اسماء الهی، عترت طاهره‌اند که در بین آنان، فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) می‌درخشد.»

(زن در آینهی جلال و جمال، ص ۱۴۳ - زنان الگو در قرآن)

### تفسیر اهل سنت:

مفسرین اهل سنت نیز با استناد به احادیث نبوی (صلوات الله علیه و آله)، در تفسیر این آیه آورده‌اند که حضرت آدم (علیه السلام)، طبق دستور جبرئیل (علیه السلام)، پس از اقرار به ظلم به خود و تسبیح خداوند متعال (ذکر یونسیه)، خدا را به اهل عصمت (علیهم السلام) قسم داد (یعنی به آنها توسل نمود و آنها را شفیع قرار داد):

جلال الدین سیطوی در تفسیر «الدر المنثور - التفسیر بالمأثور، ص ۳۲۴»، یعنی تفسیر بر اساس احادیث مأثوره می‌نویسد:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: حضرت آدم خدا را صدا زد یحییٰ محمد، و علی، و فاطمه، و حسن، و حسین توبه‌ی مرا بپذیر پس بعد از آن خداوند توبه‌ی حضرت آدم (علیه السلام) را پذیرفت.